

فستیوال فیلم کوتاه دیناروش چشمین نورام



The 7th Ruyesh Religious
Short Film Festival

Oct 21-24.2011 Mashhad - Iran

www.ruyeshfestival.ir



با همکاری :



استاندارد ملی ایران و موسسه



شبکه یک سیما

۲۹ مهر تا ۲ آبان ۱۳۹۰
مشهد مقدس - سینما آفریقا

هدایای معنوی



خانه کتاب

تهران / خیابان آیت ا... طالقانی / نبش
خیابان شهید مفتاح / خانه کتاب ۵۷
تلفن: ۸۸۳۸۱۵۶۸ تلفکس: ۸۸۳۸۱۵۶۹

ir.ir

بِسْمِ اللَّهِ

■ **بازگانی:** حسین دوست محمدی
■ **چاپ:** رواق
■ **توزیع:** نشر گستر امروز
■ **آدرس:** تهران / خیابان سمیه /
نرسیده به خیابان استاد نجات‌اللهی
پلاک ۲۴۱ / طبقه چهارم
■ **صندوق پستی:** ۱۵۸۱۵-۱۹۴۱
■ **تلفن:** ۷۳ - ۸۸۹۳۴۹۶۹

■ **عکاس:** حسین موسوی فراز
■ **اداری و مالی:** رسول کریمی
■ **هماهنگی:** محمدعلی خطیب
■ **روابط عمومی:** محمدجواد رزاقی
■ **با نگر از:** حجت‌الاسلام مرتضی
وافی، حجت‌الاسلام حسین فتحی
سیدبایر حسینی، مهتم
غضنفری سیدعلی صالحی

■ **تحریریه:** زکریه سعیدی، موضوع ویژه
زینب‌السادات شاه‌صاحبی، زینبیه
حمیدنورشمسی، فرهنگ
فاطمه مرشدی، اهل بیت
محمد مهدی رحیمی، سرگرمی
■ **طراح نامواره:** حمید جمعی
■ **طراح لوگو:** روح‌اله گیتی‌نژاد
■ **صفحه‌آرا:** صدرا امانی

■ **صاحب امتیاز و مدیرمسئول:**
محمدرضا زائری
■ **جانشین مدیرمسئول و سردبیر:**
مهدی خداجویان
■ **مشاور سردبیر:**
ابراهیم زاهدی مطلق
■ **دبیر تحریریه:**
عطاءالله اسماعیلی

۸۸
ماهنامه
هیئت‌ها
و مجالس
حسینی
ذیحجه ۱۴۳۲، آبان ۱۳۹۰



مدیران موفق از دل مطبوعات دینی بیرون آمدند

میزگرد بررسی مطبوعات
دینی با حضور حسام‌الدین
آشنا و محمدجواد محقق

۴۸

حرف‌هایی از زندگی والدین شهیدان
فهمیده

۱۲۰



سماء بابایی بدون بهره‌مندی از
بینایی قرآن را حفظ کرده‌است

۷۲



مجالس حضرت
خونش

قرآن

- ۶۴ انگیزه‌ها تغییر کرده‌است
گفتگو با محمدرضا پورزرگری،
قاری قرآن
- ۷۰ اینجا چراغی روشن است
وب‌سایت ختم قرآن توسط چند
دانشجو اداره می‌شود
- ۷۲ چشم دل باز کن که جان‌بیتی
سماء بابایی بدون اینکه از نعمت
بینایی بهره‌مند باشد، کل قرآن را
حفظ کرده‌است
- ۷۶ ... که ره گم نشود
مروری بر تفسیر آیهای درباره
حج
- ۷۸ از راه حسین علیه‌السلام بروید!
گزیده‌ای از مواعظ مرحوم حاج
محمداسماعیل دولابی

موضوع ویژه

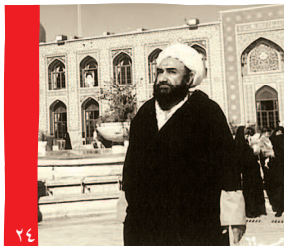
- ۴۸ مدیران موفق از دل مطبوعات
دینی بیرون آمدند
میزگرد بررسی مطبوعات دینی
با حضور دکتر حسام‌الدین آشنا
و استاد محمدجواد محقق
- ۵۲ نشریه‌ای در مکتب اسلام
مجله مکتب اسلام با حمایت و
پشتیبانی مرجعیت شیعه راه
اندازی شد
- ۵۴ همه باید پای کار بیایند
گفت‌وگو با پدram پاک‌آیین
درباره حمایت وزارت فرهنگ و
ارشاد اسلامی از نشریات دینی
- ۵۶ تأثیر دین در رسانه‌های مکتوب
مطبوعات دینی بسیاری در
سراسر جهان منتشر می‌شوند
- ۶۰ یادداشت
یادداشت‌هایی از زاهدی مطلق،
اشعری، حکیمی، سلطانی‌فره،
سنگری

هیئت

- ۱۸ منبری پدر مردم است
حجت‌الاسلام سیدحمید
میرباقری اولین بار در سن
چهارده سالگی منبر رفته‌است
- ۲۴ ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
شیخ حسین کبیرز قعر چاه برآمد
به اوج ماه رسید
- ۳۰ مداح نداشتیم خودم مداح شدم
گفتگویی متفاوت درباره آیت‌الله
گلپایگانی، سفر کرپلا و ماجرای
مداحی کردن رضا امیرخانی
- ۳۸ غریبه‌ای در وطن
آشنایی با خطیب برجسته
جهان عرب دکتر شیخ احمد
الوانلی
- ۴۰ برای زندانی‌ها هم خوانده‌ام
گفتگو با حاج محسن طاهری
برادر بزرگتر حاج محمد و برادر
کوچکتر حاج مرتضی طاهری

بسم الله

- ۶ بی‌تو هوای خیمه ما سرد می‌شود
یادداشت سردبیر
- ۸ قاب خیمه
گالری جهان اسلام
- ۱۴ تقویم
نگاهی به اتفاقات این روزهای
تاریخ اسلام
- ۱۶ تقویت پیوندهای اسلامی
دیدار کارگزاران حج با مقام
معظم رهبری



۲۴ گفتگویی متفاوت درباره سفر کربلا و مداحی کردن رضا میرخانی



۶۴ حجت الاسلام میرباقری اولین بار در سن چهارده سالگی منبر رفته است



۸۲ حرف‌های مهدی نصری درباره حضور اجتماعی زنان



صفحات آخر

۱۲۶ جشنواره‌ای متفاوت با اهدافی متفاوت
با کمک خیمه‌ای هابر گزار می‌کنیم

۱۲۸ التماس دعا
این صفحه آخر است

زنبیه

۱۱۰ طواف، بی‌کنز از قیر هاجر طواف نیست
روایتی از هروله مادرانه هاجر؛ بانوی عطش و آب و سراب

۱۱۲ کاری نمی‌شود کرد
حرف‌های متفاوت مهدی نصری درباره حضور اجتماعی زنان و اضطراب‌هایی که این روزها گرفتارمان کرده و انفعالی که می‌گوید راه‌گیزی از آن نیست!

۱۱۸ فکرمی‌کردند پشیمان می‌شوم
گفت و گو با پاتر سیالندی، زن مسلمان ایتالیایی

۱۲۰ می‌گفت: من مرد کوچک خانه‌ام
حرف‌هایی از زندگی مادر و پدر شهیدان فهمیده

۱۲۴ مراقب خرده‌شیشه‌ها باشید!
جلسه‌های مذهبی بانوان می‌تواند مثل شیشه شفاف باشد فقط حواس‌مان باشد این شیشه‌ها خرد نشود

فرهنگ

۹۸ شعر بی‌پشتوانه به هیچ در نمی‌خورد
پای حرف‌های مشفق کاشانی

۱۰۰ مشتاقی و مهجوری شش انسان
گزارشی از مسجد خضراء روستای بیدستان

۱۰۲ تاریخ مردان خدا
بازپیمایی کتاب انسان ۲۵۰ ساله

۱۰۴ حیات تعزیه موزهای شده است
گفتگو با دکتر محمدحسین نصریخت و دغدغه‌هایش درباره هنر نمایشی تعزیه

۱۰۸ رها ترازهایی...
یادداشتی از حبیب‌الله صادقی درباره هنر اسلامی

اهل بیت علیهم‌السلام

۸۲ کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام
از خودشان مظلوم‌تر است
گفتگو با مهدی قاسمی که استاد یکی از معهود کلاس‌های تفسیر نهج‌البلاغه است

۸۶ سپاس تنها شایسته یکی است!
بازنویسی و شرح نهج‌البلاغه

۸۸ از مدینه تا تهران
زیارت امامزاده حسن در جنوب پایتخت

۹۲ امامت در خردسالی
مروزی کوتاه بر زندگی امام هادی علیه‌السلام از ولادت تا خلافت متوکل عباسی

۹۴ به خاطر شماست که آسمان به زمین نمی‌افتد
امام‌شناسی کلید ورود به مباحث غیبت و مهدویت است

۹۶ شناخت امام حسین علیه‌السلام واجب است
گفتاری از استاد حسین انصاریان درباره سیدالشهدا علیه‌السلام

السلام عليك يا ابا عبدالله
الحسين



مقابل ضريح حضرتش
ایستاده بودم و مدام وعده‌ای
که با دوستان گذاشته

بودیم را مرور می کردم. قرار بود ماهنامه خیمه
را به اربابمان نشان دهیم و بخواهیم که توفیق
خدمت‌مان در خیمه و بارگاهش را بیشتر کند.
ایستادم، نشستم، برخاستم، رفتم، برگشتم...
هر چه کردم نتوانستم مجله را بیرون بیاورم و
مقابل حضرت سر بلند کنم که...

به نظرم رسید چنان در گیر ظواهر شده‌ایم که
گویی باید مقابل حضرت سیدالشهداء سلام الله
علیه هم بیلان کاری بدهیم و گزارش کار، که
اربابا! ببین چه کرده‌ایم... حقیقت این است که
رویم نشد مقابل ضريح حضرتش بایستیم و فرض
کنم این چند صباحی را که توفیق خدمت بهمان
داده‌اند را به رخ بکشیم. هر چه بیشتر مرور کردم
بیشتر به این نتیجه رسیدم که هر چه داریم همه
از کرم اهل بیت علیهم السلام است و لا غیر. پس
در این میان خودنمایی و جلوه‌گری چه محلی از
اعراب داشت؟

همینطور که رویم نمی‌شود الان سر بلند کنم
و بگویم کاری کرده‌ایم که در خور بازدید
مخاطبانمان در نمایشگاه مطبوعات باشد.
سر به زیر می‌اندازم و وعده می‌گیرم از تک‌تک
بزرگوارانتان که تکیه‌ای داریم در نمایشگاه
مطبوعات امسال، قدم بر چشمانمان می‌گذارید
اگر محفلمان را روشن کنید.

مجله و رسانه بهانه است. ما اهالی روزگار
آخرالزمانی در گیر ظواهریم. خود را اهل فرهنگ
می‌دانیم ولی فراموش می‌کنیم فرهنگمان،
برگرفته از واقعه‌ای است که همه تاریخ را تحت

بی تو هوای خیمه‌ما سرد می‌شود*

مهدی خداجویان



مداح می‌دیدیم که کمر همت بر مراقبت و اصلاح رفتار و گفتار آن جوان بسته بود، خاطر م هست یکی از توصیه‌های آن بزرگ به جوان مد نظر این بود که ریش بلند خود را کوتاه کند... عجیب در گیر ظواهریم.

در این روزگار وانفسا که هیچ کسی عهده‌دار مدیریت و ساماندهی مجالس مذهبی نیست و هر که هر چه می‌خواهد می‌گوید و هر چه می‌خواهد می‌خواند، بعید نیست اگر حکایت مجالسمان را شبیه مسافر برهای شخصی بدانیم چنان که تازمانی که زیر لوای هیچ ارگان و سازمانی نباشند، معمولاً یا محکومی به شنیدن هر آنچه راننده می‌پسندد و یا مجبوری به بخشش عطا به لقا و پیاده شدن...

اکنون که کاروان حضرت سیدالشهداء علیه السلام از مکه به سمت کربلا می‌رود، باید فکری به حال چند صباح بعد کرد که کاروان‌های عزادار و شبه عزادار خیابان‌های تنها کشور شیعه دنیا را در خود خواهد گرفت.



در گیر و دار این ظواهر و ظاهر سازی‌ها «خیمه» محفلی است برای آنان که درد دارند. درد دل و درد دین. هر جا که باشیم این خیمه برافراشته است. حتی در نمایشگاه مطبوعات. اگر وسط «نمایش» گاه، به تابلوی «به مجلس حضرت سیدالشهداء علیه السلام خوش آمدید» مواجه شدید، تعجب نکنید. خیمه همین جاست. تشریف بیاورید روضه...

*مصرعی از رضا جعفری

گفته شد که دچار ظواهریم. وقتی هم که می‌خواهیم آسیب جلسات ذکر و مدیحه حضرات معصومین علیهم صلوات الله را بباییم و رفع کنیم بعون الله؛ نخست به سراغ دم دستی ترین بخش و ظاهر ترین قسمت این جلسات می‌پردازیم: سبک، آهنگ، شعر، ریتم و... برای حل مشکل هم گروهی شروع می‌کنند به سبک‌سازی و شعر سرائی و قس علی هذا.

غافل از این که آنچه در ذکر و مدح اهل بیت علیهم السلام باید مد نظر قرار گیرد شعر و آهنگ نیست، آهنگ است و تلاش و کوشش. ذکر و مدیحه‌ای که منجر به حرکت نشود موجب قصد و آهنگ رسیدن نباشد، در هر سبک و روش به هیچ نمی‌ارزد و فقط ظاهری خواهد داشت خوش رنگ و لعاب. فقط ظاهر...

این ظاهر است که دمار از روزگار مادر آورده است. وقتی اینگونه دچار ظاهر می‌شویم فراموش می‌کنیم که مدح بخشی از ذکر است و ذکر اگر منتج به فکر نشود فقط خسته کردن زبان است. چرا که مرتبتی چندان بالاتر از فراموشی ندارد. مداحی هم قسمتی است از مرتبت و مقام ذاکر اهل بیت علیهم السلام، او هم کسی است که با صدای خود، با شعر و سبک و آهنگ خود خلق الله را به جریان مرتبط و مدنظر خود یاد آور می‌شود. خواه این یاد آوری ذکر مصائب باشد، خواه بیان جایگاه، مقام و شان بزرگان عرصه دین و دینداری علیهم السلام. در این صورت است که می‌توان در مجلس ذکر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم صلوات الله، نشانی از تولی و تبری یافت. حال آنکه بیان زیبایی و خط و خال و چهره و ابرو، نه نشانی از تولی در خود دارد نه اثری از تبری.

یاد زمانی افتادم که یکی از همین جوانان بنام امروز را چند صباحی در کنار بزرگی از جماعت

تاثیر خود قرار داده است. خود را اهل دنیای رسانه و انتقال پیام می‌دانیم بی آن که به خاطر بیاوریم همه تاریخ عهده‌دار انتقال پیامی است که از حجب نیمه تمام آغاز شد. در همین ایامی که در گیر نمایشگاه مطبوعاتیم، مردی برای آن که مسیر حق را از باطل جدا سازد؛ حجب را نیمه تمام رها کرد و به سمت کربلا رفت تا نمایشگاه دائمی جلوه حق را افتتاح کند.

ما اهل آخر الزمان در گیر ظواهریم چون فکر می‌کنیم باید نمایشگاهی باشد و رسانه‌ای تا بتوانیم خودی نشان دهیم، بلکه به هدفمان - هر چه که باشد - برسیم. حال آن که هزار و چهار صد سال است که همین مجالس حضرت سیدالشهداء، بهترین نمایشگاه و رسانه است. بی شک حج نیمه تمام امام حسین علیه السلام رسانه‌ای برای تمام کسانی است که با دنیای اسلام ارتباط دارند. در این میان مجالس حسینی نیز از این قاعده به دور نیستند. چنان که امام خمینی نیز همه داشته‌هایمان را از محرم و صفر می‌دانست، مجالس یاد و عزای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز بزرگترین رسانه‌های شیعه در طول تاریخ بوده و هست.

اگر قبول داشته باشیم که فرهنگمان، فرهنگ حسینی علیه السلام است. باید رنگ و بوی کارهایمان نیز برگرفته از حرکت حضرت باشد. این رنگ و بو حتی در همین مجالس و هیئت‌ها نیز نمود پیدا می‌کند. در این روزگار که همگی دچار ظواهریم؛ عجیب نیست که جریان هیئت‌داری و مدیحه‌سرایی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بی شباهت به فضای ورزش و هنر و فرهنگ و اقتصاد و غیره و ذلک مان نباشد. نگاهی اجمالی به وضعیت هر یک از این مقوله‌های بی‌ربط به هم می‌تواند کلی و جوه تشابه نشانمان دهد.



فانچینا

تصویر هوایی از
مسجدالحرام در روزهای
آغاز حج تمتع.

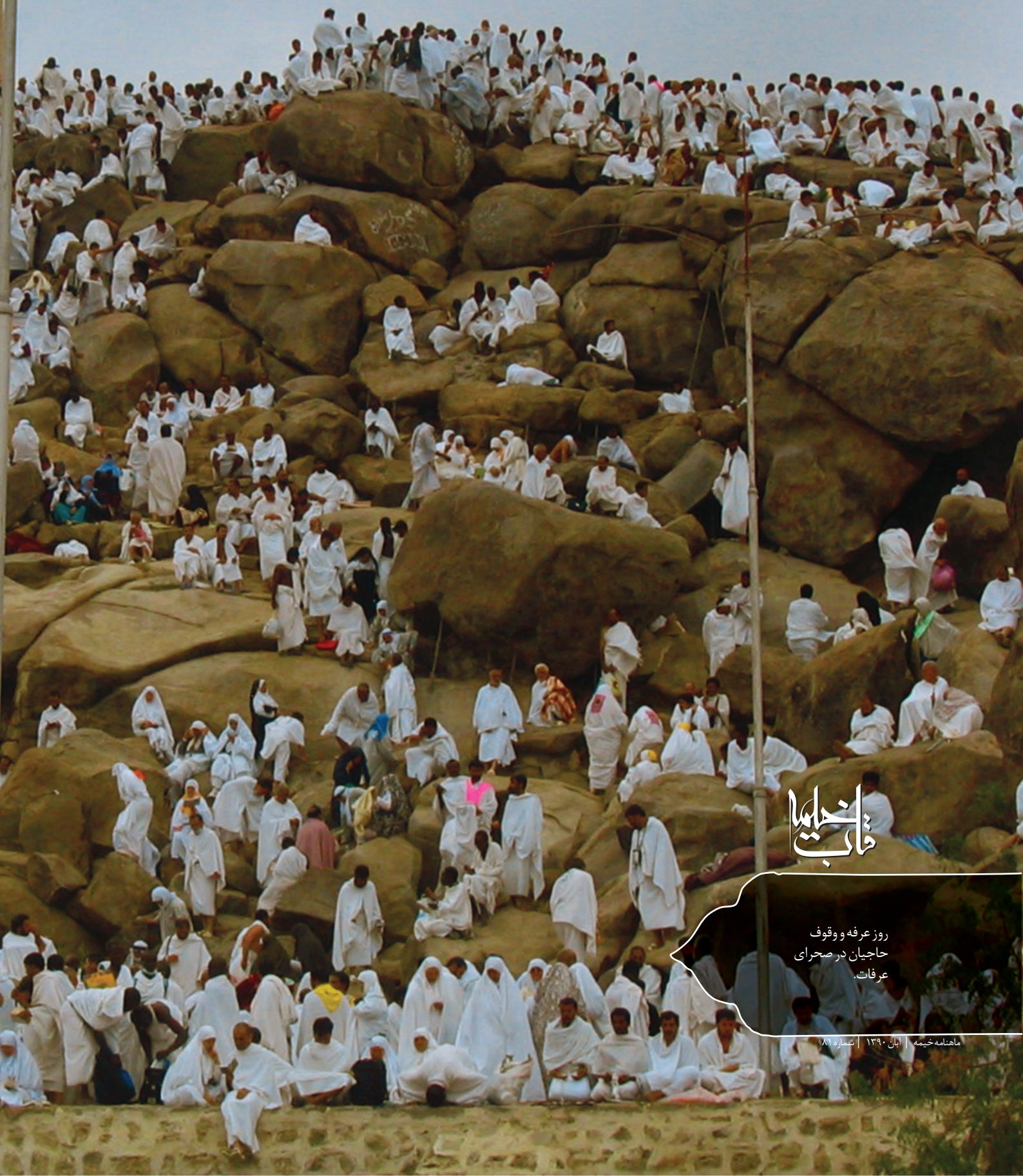




ماہنامہ خیمہ

کاظمین؛ حرم امامان شیعہ
حضرت جواد و حضرت
کاظم علیہما السلام.





تابان

روز عرفه و وقوف
حاجیان در صحرای
عرفات.



ذی الحجه

۷ ذی الحجه

۱۳ آبان

شهادت امام باقر علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام ۱۹ سال و ۱۰ ماه بعد از شهادت پدر بزرگوارش حضرت امام زین العابدین علیه السلام زندگی کرد و در تمام این مدت به انجام دادن وظایف خطیر امامت، نشر و تبلیغ فرهنگ اسلامی، تعلیم شاگردان، رهبری اصحاب و مردم، اجرا کردن سنت های جد بزرگوارش در بین مردم، متوجه کردن دستگاه غاصب حکومت به خط صحیح رهبری و راه نشان دادن به مردم در جهت شناخت رهبر واقعی و امام معصوم که تنها خلیفه خدا و رسول صلی الله علیه

نگاهی کوتاه به مناسبت های دوازدهمین ماه قمری

ماه خانه خدا

ذی الحجه یعنی صاحب حج. در زمان جاهلیت اعراب این ماه را «برک» یا «مسبل» می گفتند. ماه ذی الحجه دوازدهمین و آخرین ماه قمری است. این ماه جزء ماه های حرام است و اعمال حج در این ماه شریف بر گزار می شود. دهه اول این ماه فضیلت زیادی دارد و روزه گرفتن در ۹ روز اول آن ثواب زیادی دارد. همچنین اعمال بسیار زیادی برای آن در مفاتیح آمده است. یکی از مهم ترین مناسبت های این ماه روز دهم آن یعنی عید قربان است که جزء بزرگ ترین و مهم ترین اعیاد مسلمان ها به حساب می آید.

و آله در زمین است، پرداخت و لحظه ای از این وظیفه غفلت نفرمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی که پدرم امام باقر از دنیا رفت، من در کنارش بودم. پدرم وصایای خود را در مورد غسل و کفن و تدفین به من فرمود. من گفتم: «پدر جان! به خدا امروز حال شما بهتر از روزهای بیماری شماست و من اثری از وفات در شما نمی بینم.» پدرم فرمود: «پسر! مگر نشنیدی که پدرم، امام سجاد، هم اکنون مرا از پشت دیوار صدا کرد و فرمود: «ای محمد! بیا و عجله کن!» سپس شربتی به من داد و فرمود: «آن را بخور!» وقتی آن را نوشیدم، مرا بشارت داد به لقای حق تعالی.» هشام بن سالم می گوید: «امام باقر علیه السلام در شب شهادتش فرمود: «امشب همان شبی است که به من وعده داده شده.»



۲۴ ذی الحجه

۳۰ آبان

روز مباحله

پیامبر صلی الله علیه و آله سال دهم هجرت شروع کرده بودند به دعوت از قبایل، کشورها و رهبران دین های دیگر برای اسلام آوردن و اتحاد با مسلمان ها. در این سری جدید از دعوت، نامه ای نوشتند به اسقف نجران. منطقه نجران با هفتاد دهکده تابع خود، در نقطه مرزی حجاز و یمن قرار گرفته است. این منطقه تنها منطقه مسیحی نشین عربستان یا حجاز بود. مردم این منطقه دست از بت پرستی کشیده بودند و به دین مسیحیت رو آورده بودند. پیامبر به آن ها نامه نوشتند و آن ها را دعوت به دادن جزیه و زندگی در سایه حکومت اسلامی کردند. بعد از خواندن نامه، اسقف نجران تصمیم گرفت تابا پیامبر ملاقات حضوری داشته باشد.

۲۱ ذی الحجه

۲۷ آبان

انگشت دادن امام علی علیه السلام هنگام رکوع به فقیر ابوذر فرمود: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا در مسجد نماز می خواندم. سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد. او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد. در همین حال علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتش را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد. هنگامی که پیامبر از نماز فارغ شد فرمود: خداوند! از خاندانم، علی را وزیر من گردان تا به وسیله او پشتم قوی و محکم گردد.

فراخواند و او را سرزنش کرد. هانی ابتدا انکار و بعد اعتراف کرد. اما مسلم را تسلیم نکرد.

ابن زیاد هم او را دستگیر کرد و با این که رئیس قبیله بود، او را روی زمین کشیدند و بردند. افراد قبیله هانی هم جرأت حمایت از او را نداشتند. سرانجام به دستور ابن زیاد، هانی بن عروه را به همراه مسلم بن عقیل، در سال ۶۰ هجری، در دارالاماره کوفه گردن زدند و اجساد آن ها را از بالای بام به پایین انداختند. کشتن مسلم را به «بکر بن حرمان احمری» سپردند، کسی که در درگیریها از ناحیه سر و شانه با شمشیر مسلم بن عقیل مجروح شده بود. مامور شد که مسلم را به پشت بام «دارالاماره» ببرد و گردنش را بزند و پیکرش را به زمین اندازد.

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۳

۸ ذی الحجه / ۹ ذی الحجه

۱۴ آبان / ۱۵ آبان

دستگیری هانی بن عروه / شهادت حضرت مسلم و هانی بن عروه

هانی بن عروه بن الفضاض بن عمران مرادی یکی از بزرگان کوفه و رئیس قبیله بنی مراد و از یاران نزدیک امام علی علیه السلام بود. وقتی مسلم بن عقیل از طرف امام حسین علیه السلام به کوفه آمد، هانی کمک های زیادی به او کرد و خانه اش پناهگاه اصحاب مسلم و محل جمع آوری سپاه شد. چون پدر ابن زیاد و هانی با هم دوست بودند، ابن زیاد همیشه به هانی احترام می گذاشت. وقتی این خبر به او رسید، بسیار خشمگین شد و هانی را

سپس به ظرف آب وضو که کنار دستش بود، اشاره کرد و فرمود: «آن را دور بریزید.» ما گمان کردیم این سخن از روی شدت تب است ولی بعد دیدیم موشی در آن آب افتاده است. «بعد از شهادت امام باقر علیه السلام هر شب در اتاقی که در آن وفات یافته بود، چراغ می افروختند. امام صادق علیه السلام فرمود: «شخصی که فرسنگ ها از مدینه دور بود، در خواب دید که به او می گویند: «برخیز و برو بر امام باقر علیه السلام نماز بخوان! ملائکه الهی او را در بقیع غسل می دهند.» و آن مرد بلند شد و آمد دید امام باقر علیه السلام وفات یافته است.

بحار الانوار، ج ۴۶، صفحات ۲۱۳ و ۲۱۴



برگشتند، به مردم مدینه این طور گفتند که: «ما از نزد مردی می آییم که دین ندارد، شراب می نوشد، نماز را رها کرده است، طنبور می نوازد، زنان نزد او آواز می خوانند و می رقصند. او با سگ ها بازی می کند و شبها را با دختران جوان به صبح می رساند. شما شاهد باشید که ما او را با قاطعیت از خلافت خلع کردیم.»

همین کافی بود تا آتش قیام مدینه شعله ور شود. یزید برای سرکوب این شورش سپاه شام به فرماندهی مسلم بن عقبه را به شهر پیامبر فرستاد. سپاه شام از منطقه ای به نام حرّه به شهر نفوذ کردند و درگیری ها شروع شد. در این واقعه ده هزار نفر از مردان مهاجر و انصار به قتل رسیدند و بسیاری از زنان مدینه مورد تجاوز قرار گرفتند.

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸، احتجاج طبری، ۲۹۷ و ۲۹۸

۲۸ ذی الحجه

۴ آذر

واقعه حرّه

یزید بعد از واقعه کربلا، ابتدا ولید بن عتبه و بعد عمرو بن سعید را حاکم مدینه کرد. بعد از مدتی هم عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که جوان کم سن و سالی بود به حکومت آن جا انتخاب کرد. در دوره همه این حاکمان، شورش های پراکنده ای در گوشه و کنار مدینه شروع شده بود. بازگشت اسرای کربلا و عزاداری در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از مهم ترین دلایلی بود که جو فکری جوانان را به مخالفت با یزید و شورش علیه او کشانده بود.

عثمان بن محمد برای راضی نگه داشتن جوانان مدینه بعضی از آن ها را به دربار یزید برد تا شکوه و عظمت او را نشان شان دهد. این جوان ها وقتی

وقتی مباحثه بین پیامبر صلی الله علیه و آله و نجرانی ها شروع شد. آن ها گفتند: ما به خدا از قبل ایمان داریم و دلیلی برای پیوستن به اسلام نمی بینیم. ولی پیامبر مسائلی مثل خدا دانستن حضرت عیسی را دلیل بی ایمانی مسیحیان معرفی کردند. بحت بین پیامبر و بزرگان نجران ادامه پیدا کرد ولی آن ها قانع نشدند و با نازل شدن آیه ۶۱ سوره آل عمران، کار به مباحله کشید. مباحله به معنای لعنت کردن یکدیگر و نفرین کردن است. مباحله به این صورت است که افرادی که درباره مسئله مذهبی مهمی با هم بحث دارند در یک جا جمع می شوند و به درگاه خدا تضرع می کنند و از او می خواهند که دروغ گویا رسوا و مجازات کند. روز مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با حضرت زهرا سلام الله علیها، امام علی علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمدند و مسیحی ها وقتی قاطعیت و جسارت پیامبر را دیدند، از ترس عذاب پشیمان شدند و مباحله را لغو کردند.

دیدار کارگزاران حج با مقام معظم رهبری

تقویت پیوندهای اسلامی

حضرت آیت الله خامنه ای رهبر انقلاب اسلامی در دیدار دست اندر کاران حج امسال، حج را فرصتی بسیار گرانبها و ارزشمند برای ارتباط با امت اسلامی و بهره مندی معنوی خواندند و با اشاره به تلاش دشمنان برای اختلاف افکنی و مقابله با موج بیداری اسلامی در مراسم حج، تنها راه غلبه بر این توطئه را نزدیکیتر شدن دلها و تقویت همدلی دانستند.

حضرت آیت الله خامنه ای حج را یکی از رموز اساسی اسلام و میهمانی بزرگ الهی در مرکز عظمت و قدرت و جمال و کرم توصیف کردند و افزودند: باید در بُعد عمومی و بین المللی حج، همدلی و تقویت پیوندهای اسلامی بدون در نظر گرفتن ملیت ها، قومیت ها و مذهب ها مورد توجه جدی قرار گیرد و از این فرصت برای نزدیک تر شدن دلها استفاده شود.

ایشان یکی از ویژگیهای بارز حج امسال را، بیداری اسلامی در منطقه بویژه مصر، تونس، یمن و بحرین دانستند و تأکید کردند: با توجه به این رویداد مهم، امسال توطئه ایجاد اختلاف و بدبینی و تحریک احساسات میان امت اسلامی، برجسته تر خواهد بود و تنها راه غلبه بر این توطئه نزدیکیتر شدن دلها و تقویت همدلی است.

رهبر انقلاب اسلامی با تأکید بر اینکه مسلمانان یک تن واحد هستند، افزودند: حجاج ایرانی باید با چنین نگاه عمومی و جهانی در حج حضور یابند و تجربیات سی ساله خود در مبارزه با استکبار و معاندین را در اختیار ملت های تازه انقلاب کرده، قرار دهند.

حضرت آیت الله خامنه ای، رفتار خوب و همراه با ادب و احترام را از دیگر نکات ضروری برای حجاج ایرانی بر شمردند و خاطر نشان کردند: حج فرصتی گرانبها برای پاکیزه شدن از آلودگی های دنیا و مجموعه ای از افراطی است که باید ضمن قدر دانستن این مراسم عظیم و کم نظیر، در حفظ ذخایر معنوی بدست آمده آن هم همت کرد.

ایشان زائران بیت الله الحرام را به آماده سازی درونی خود، قبل از سفر حج و آماده شدن برای

این میهمانی الهی توصیه کردند و افزودند: حاجی ایرانی باید با رفتار خود در حج، ملت، کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران را در چشم دنیا سربلند کند.

رهبر انقلاب اسلامی حجاج را به پرهیز از رفتارهای سبک توصیه و خاطر نشان کردند: یکی از این رفتارهای سبک، عطش بازارگردی است که علاوه بر اینکه ارز کشور را برای خرید کالاهای بی کیفیت به هدر می دهد، فرصت ارزشمند عبادت و بهره مندی معنوی را نیز از بین می برد.

حضرت آیت الله خامنه ای با تأکید بر این که خرید سوغات باید در حد ضرورت باشد، خاطر نشان کردند:

برخی افراد در اقدامی پسندیده سوغات خود را قبل از سفر حج، از بازار داخل و کالاهای خوب و با کیفیت ایرانی تهیه می کنند تا بتوانند در ایام حج بیشترین بهره مندی معنوی را از این فرصت کم نظیر داشته باشند.

ایشان در پایان این بحث افزودند: معارف دینی، قرآن، سنت و اهل بیت، سرمایه های معنوی ما هستند که اگر از آنها استفاده شود، زمینه پیشرفت و سعادت بوجود می آید و اگر انسان خود را از این سرمایه ها محروم کند، قطعاً ضرر خواهد کرد.

حضرت آیت الله خامنه ای در ادامه با اشاره به توصیه های مؤکد خود به مسوولان، در سالهای گذشته بویژه در فرمان ده سال قبل برای مبارزه با فساد اقتصادی خاطر نشان کردند: اگر چه مسوولان از مقابله با فساد اقتصادی استقبال کردند اما اگر به این توصیه ها عمل می شد، هیچگاه دچار چنین حوادثی همچون فساد بانکی اخیر نمی شدیم. ایشان افزودند: وقوع چنین مسائلی، ذهن و دل مردم را مشغول و دل بسیاری را نیز می شکند و آیا این سزاوار است که بخاطر عمل نکردن مسوولان،

مردم به سبب این حوادث ناراحت شوند و حتی بر خی امید خود را از دست بدهند. رهبر انقلاب اسلامی خاطر نشان کردند: از همان سالهای قبل بارها گفته شد که نباید بگذاریم فساد ریشه دار شود زیرا با گذشت زمان، ریشه کنی آن بسیار مشکل می شود و سرمایه گذار پاکدامن و صادق را نیز مأیوس می کند، اما متأسفانه عمل نشد.

حضرت آیت الله خامنه ای با اطمینان بخشی به مردم در خصوص عزم سه قوه برای مقابله با این حادثه و پیشگیری از حوادث مشابه، افزودند: البته عده ای می خواهند از این ماجرا

برای زیر سؤال بردن مسوولان استفاده کنند، در حالیکه مسوولان در دولت، مجلس و قوه قضائیه مشغول انجام وظیفه خود هستند.

ایشان با اشاره به اطلاع رسانی که در روز های گذشته در خصوص این حادثه انجام گرفته است، خاطر نشان کردند: رسانه ها بیش از این نباید به جنجال و هیاهو دربار این ماجرا ادامه دهند، بلکه باید به مسوولان اجازه دهند تا عاقلانه، مدبرانه، قوی و با دقت قضایا را پیگیری و بررسی کنند.

رهبر انقلاب اسلامی تأکید کردند: ادامه هیاهو و جنجال، بخصوص اگر عده ای بدنبال استفاده های دیگر از این مسائل باشند، به صلاح نیست و همه باید مراقب باشند.

حضرت آیت الله خامنه ای افزودند: مردم بدانند که مسوولان، این ماجرا را تا آخر پیگیری خواهند کرد و دستهای خائن قطع خواهد شد.

ایشان با توصیه مؤکد به قوه قضائیه برای اطلاع رسانی مناسب به مردم در خصوص پیگیری این پرونده تأکید کردند: دستگاه قضایی نباید به افراد بدکاره، خرابکار و مفسد ترحم کند.

حاجی ایرانی باید با رفتار خود در حج، ملت کشور و نظام جمهوری اسلامی ایران را در چشم دنیا سربلند کند

هیت



مداح نداشتیم خودم مداح شدم
گفتگوی متفاوت درباره آیت الله
گلپایگانی، سفر کربلا و ماجرای
مداحی کردن رضا امیرخانی

برای زندانی ها هم خوانده ام
گفتگو با حاج محسن طاهری
برادر بزرگتر حاج محمد و برادر
کوچکتر حاج مرتضی طاهری

ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
شیخ حسین کبیرز قعر چاه
برآمده اوج ماه رسید

غربت در وطن
آشنایی با خطیب برجسته جهان
عرب دکتر شیخ احمد الوائلی

منبری پدر مردم است
حجت الاسلام سید حمید
میرباقری اولین بار در
سن چهارده سالگی
منبر رفته است





حجت الاسلام سید حمید میرباقری
اولین بار در سی و چهارده سالگی منبر رفته است

منبری بلند مردم است

محمد رسولی

خوب حرف زدن با حرف خوب
زدن تفاوت دارد، اما هر دو لوازم یک
منبر پر مطلب و جذاب هستند. منبر اگر
حرف خوب نداشته باشد که اصلاً
منبر نیست و منبری اگر خوب حرف
نزند مستمع ندارد. حجت الاسلام سید
حمید میرباقری تأکید دارد که منبری
باید حواسش جمع باشد که چارچوب
منبرش از قرآن و حدیث خارج نشود و
اگر بقیه موارد در منبر در خدمت این دو
رکن بودند منبر در مسیر درستش قرار
گرفته است. او در مصاحبه گفته است
که چرا پدرش اصرار داشت که اول
دوره دبیرستانش را بگذراند و بعد به
حوزه برود. اولین منبری که رفته است
در سن چهارده سالگی بوده و می گوید
در آن منبر مطالبی گفته که پیرمردهای
جلسه سرشان را پایین انداخته بودند.
ظاهر آن مطالب به سن و سال آن موقع
حاج آقائی خورده.





گاهی یک مداح حرفه‌ای و مشهور را دعوت می‌کنند بایک طلبه جوان و تازه کار. خوب معلوم است که منبر از بین می‌رود.

■ حاشیه ■

قصه گفتن اصل نشود!

منبری باید ببیند که چه تخصصی داشته که چند پله رفته بالاتر نشست و چند صد نفر آمده‌اند پای منبر او نشستند. یا صرفاً برای شنیدن قصه و داستان یا شعر آمده‌اند یا برای شنیدن معارف ناب اسلامی آمده‌اند. اگر برای شنیدن معارف ناب اسلامی آمده‌اند که همین طور هم هست این معارف از این دو چار چوب نباید خارج باشد، یکی قرآن و دیگری حدیث. اگر محتوای منبر از این دو تا خارج بود دیگر منبر نیست. منبر حتماً باید محتوای غالبش آیات قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام باشد. چون ما برای رسیدن به معارف ناب اسلامی همین دورا راه را داریم. بله، قصه گفتن اگر کمکی به این دو تا نکند خوب است. اما اگر قصه گفتن و یا جوک گفتن و خندیدن مردم شد محتوای غالب منبر، منبر از مسیرش خارج شده، اگر چه مستمع خوشش بیاید. علاقه مستمع مهم است اما نه بقدری که موضوع منبر تحت الشعاع قرار بگیرد. به قدری که جاذبه منبر بالا برود خوب است. شاید مستمع خیلی چیزها را دوست داشته باشد اما به مصلحتش نباشد، من که دو پله بالا رفته‌ام باید مصلحت او را در نظر بگیرم. ببینید قرآن هم قصه می‌گوید، قصه حضرت یوسف، قصه حضرت موسی علیهما السلام، اما قصه هدفش نیست. قصه ابزار است برای آن هدفی که قرآن دارد که هدایت انسان است. به هر حال مردم به این معامله نگاه می‌کنند و از من انتظار قرآن و حدیث دارند، همانطور که از یک پزشک انتظار طبابت دارند. یک بار توی فرودگاه بودم یک طلبه بزرگواری من را شناخت و یک جزوه‌ای توی دستش بود به من نشان داد و گفت من برای جمعی از اطباء منبر می‌روم و توی آن جزوه مطالب نویسنده‌گان و دانشمندان خارجی نوشته شده بود. من به او گفتم اینکه شما حرف نویسنده خارجی را در منبرت به عنوان مؤید آیه و حدیث بگویی چیز بدی نیست اما اگر به این دلیل که چون پزشک‌ها تحصیل کرده هستند، این مطالب را آوردی غلط است. آن پزشک با همه تحصیلاتش می‌آید پای منبر تو که مساله شرعی یاد بگیرد، که اخلاقش درست شود، قرآن و حدیث بشنود. چیزی را که بلد نیست می‌خواهد از شما بگیرد.

در حقیقت یک مقدمه‌ای بودند برای مدرسه آقای مجتهدی. حاج آقای شیرزاد آخر تابستان یک سری از بچه‌ها را گلچین کردند که هفته‌ای یک بار با آن‌ها در محل خودشان جلسه داشته باشند و ما جمعه‌ها می‌رفتیم و در جلسه ایشان شرکت می‌کردیم. ما جامع المقدمات را با ایشان شروع کردیم. شب‌های پنج‌شنبه طلبه‌ها می‌آمدند. ایشان یک آبگوشی هم می‌دادند و جلسه تمرین منبر بود. مثلاً در یک شب دو نفر منبر می‌رفتند و بقیه گوش می‌دادند و احیاناً نظری می‌دادند. بعد از مدرسه آقای مجتهدی مدتی در جبهه بودم و آنجا درس را با نوار گوش می‌دادم. البته آن موقع هنوز مجلس نبودم اما هم امام جماعت بودم و هم منبر می‌رفتم. بعد از آن هم چند سالی به مدرسه علمیه خوانسار رفتم و تا آخر کفایتین و به اصطلاح حوزوی تا پایان سطح آنجا بودم. بعد از آن به قم آمدم و وارد درس خارج شدم.

■ در منبرها بپتان از کسی تقلید می‌کردید یا مثلاً علاقه‌ای داشتید که منبرتان مثل منبر شخص خاصی بشود؟

تقریباً توی منبر از هیچ کس پیروی نمی‌کردم. دلیل هم دارد. بلد بودم مثل فلاّتی صحبت کنم ولی از اینکه دیگران بگویند این مثل فلاّتی است خوشم نمی‌آید. دوست ندارم منبرم تقلیدی باشد. شروع منبرم با توسل است باینکه ممکن است از توسل فلان آقا خوشم بیاید اما هیچ‌گاه مثل او توسل نکرده‌ام. یادم هست در همان مدرسه خوانسار یک طلبه‌ای تار و زخم می‌خواند همه می‌گفتند عین آقای کافی می‌خواند. یعنی من هر چقدر هم زحمت بکشم آخرش می‌گویند مثل فلاّتی است.

■ منبر موفقی که مخاطبش را جذب می‌کند و تاثیرش را می‌گذارد چه خصوصیتی باید داشته باشد؟

اصلی‌ترین عامل برای یک منبر موفقی که اگر همه چیز در منبر باشد اما این نباشد فایده‌ای ندارد؛ اخلاص است. اگر قصد قربت و خدایی بودن در منبر نباشد شاید یک چند روزی جولان داشته باشد اما مثل کف روی آب در ریاست وقتی که موج به ساحل می‌خورد، سریع از بین می‌رود و آب زلال می‌آید بالا. در این بیست سی سال خیلی‌ها بودند که مثل یک موجی آمدند یک مدتی هم نمود داشتند اما بعد از یک مدتی تمام شدند و دیگر خبری از شان نشد. همان کف آب

فن بیان و خوب صحبت کردن یک استعداد ذاتی است یا اکتسابی؟ یعنی یک منبری موفق از ابتدا این توانایی را داشته یا تلاش کرده و به آن



رسیده است؟

نمی‌شود هر کدام از این‌ها را به تنهایی عامل موفقیت برای یک منبری قرار داد. یعنی نه می‌شود گفت که ذاتی صرف است نه اکتسابی صرف. هر دو با هم است. یعنی به هر حال باید آن استعداد ذاتی را پرورش داد. نه فقط در منبر در هر کار دیگری هم همین طور است. اتفاقاً خیلی از افراد مستعد به جایی نمی‌رسند؛ چون به استعدادشان غرّه می‌شوند و دیگر تلاش نمی‌کنند و گاهی اتفاقاً آن‌هایی که از نظر استعداد ضعیف‌تر هستند موفق‌تر می‌شوند؛ چرا چون وقتی می‌بیند استعدادش پایین است می‌رود زحمت می‌کشد و به یک جایی هم خواهد رسید. پس استعداد ذاتی تنها نمی‌تواند عامل باشد، حتماً باید در کنارش مطالعه باشد. شما اگر منبرهای سی چهل سال پیش خیلی از دوستان موفق در منبر را با منبرهای الانشان مقایسه کنید اصلاً قابل قیاس نیست. این بخاطر تمرین و تلاش است.

■ شما خودتان از کی و کجا منبر رفتن را شروع کردید؟

بنده از سنین پایین به منبر علاقه داشتم. شش، هفت سال داشتم که به مسجد آقای موحدی کرمانی در خیابان نبرد می‌رفتم. بر خلاف

دیگر هم سن و سال‌های خودم که برای مکبری می‌آمدند مسجد، من می‌رفتم کنار منبری‌هایی که به مسجد دعوت می‌شدند می‌نشستم و بعضاً سوالاتی می‌پرسیدم و صحبت می‌کردیم. طلبگی ام هم از دوران دبیرستان شروع شد. پدرم می‌گفتند که دیپلم را باید بگیرم و بعد به حوزه بروم که بعدها گفتند دلیل این حرف این بوده که می‌خواستند با بچگی به حوزه نرفته باشم. یعنی در آن سن چهارده سالگی به هر حال ممکن است انسان تحت تاثیر فضایی قرار بگیرد و یک انتخابی کند و بعد پشیمان شود. ایشان می‌خواستند من عالمانه‌تر و پخته‌تر این تصمیم را بگیرم. البته در همان دوره دبیرستان هم همزمان به حوزه آقای مجتهدی می‌رفتم. یک استادی داشتیم به نام حاج آقای شیرزاد که از طلبه‌های حوزه آقای مجتهدی بود. طلبه‌های آقای مجتهدی اول پیش ایشان درس می‌خواندند، ایشان

بودند. حالا این آب زلال چگونه درست می‌شود، عوامل متعدد دارد. یکی اش اخلاص است که منبر را ماندگار می‌کند. شما مرحوم شیخ شوشتری رضوان الله علیه را ببینید، گاهی با یک جمله مجلس را زیر و روی می‌کرد. چون که خودش اهل حال بود و صفای باطن داشت. پس مهم‌ترین عامل اخلاص است. به عبارت دیگر اخلاص مثل بستر می‌ماند. اگر منبر در این بستر قرار گرفت و عوامل دیگر هم آمد کنارش منبر را بهتر می‌کند. اما اگر این بستر نبود هر چیز دیگر هم که باشد به در دمی خورد. استاد اخلاق مادر خصوص آیه «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام» می‌گفتند آنچه به سمت خداست ماندنی است، هر چه برای خدا نبوده فانی است. کتابی که برای خدا شد دیگر کهنه نمی‌شود. این همه کتاب در خصوص دعا نوشته شده، همه هم انسان‌های بزرگی هستند اما مفاتیح مرحوم محدث قمی کنار قرآن در خانه‌های مردم است. ایشان اخلاص فوق العاده‌ای داشته‌اند. یکی دیگر از عوامل موفقیت این است که منبر قابل فهم باشد. خیلی از دوستان اهل منبر انسان‌های عالمی هستند اما مطالب منبرشان قابل فهم نیست. این حیف است. خوب است که منبری به اندازه مستمعین اش حرف

بزنند. شاید بعضی از منبرها که از تلویزیون پخش می‌شود و قابل فهم نیست سرش همین است که آن آقا دارم مثلاً تلوی فیضیه برای طلبه‌ها صحبت می‌کند و آن‌ها می‌فهمند ولی فیلمش که از تلویزیون پخش می‌شود برای عموم قابل درک نیست.

■ یعنی شما معتقدید که مخاطب شناسی برای منبری مهم است؟

اتفاقاً این مساله از دشواری‌های منبر است. مثلاً شما اگر بین طلبه‌ها یا دانشجویها صحبت کنید این مشکل وجود ندارد. این جور جاها همه در یک سطح از آگاهی هستند. اما تلوی مثلاً مسجداً این طور نیست. همه نوع آدم هست، پیر و جوان، با سواد و بی سواد. صحبت کردن برای این جمع که نه برای کسی که تحصیل کرده است خسته کننده باشد نه برای آنکه سوادش کمتر است غیر قابل فهم و برای همه جاذبه داشته باشد کار بسیار دشواری است. اینجاست که بحث هنر و سلیقه می‌آید وسط. یعنی هر چه منبری هنرمندتر و خوش سلیقه منبرش هم پر جاذبه‌تر. البته در این سال‌های اخیر منبرهای تخصصی زیاد شده. مثلاً کسی را دعوت می‌کنند به یک همایشی با یک موضوع خاص تا برای یک مستمع خاص صحبت

کند. این کار ساده‌تر است. عامل دیگر در موفقیت منبر محتوای منبر است. منبری باید نگاه کند که برای چه تخصصی رفته روی منبر نشسته. متأسفانه بعضی جاها این مساله مغفول مانده. یکی از اساتید اخلاق می‌گفت قبل از انقلاب یک طلبه‌ای رفته بود آبادان و روز عاشورا آنجا منبر می‌رفت. رئیس شرکت نفت وارد آن مجلس می‌شود و این طلبه موضوع صحبتش را می‌برد سمت مباحث زمین شناسی و این حرف‌ها، در حالی که آن رئیس شرکت نفت آمده که روز عاشورا هدف قیام امام حسین علیه السلام را بفهمد. راجع به لایه‌های زمین که بهتر از تو بلد است. بعداً آن رئیس شرکت نفت گفته بود که حرف‌هایی که این آقا امروز روی منبر گفت حرف‌های دانشجویهای من بود. گاهی اوقات فلان مسئول می‌آید پای منبر من که صفای باطن پیدا کند نه اینکه چیزهایی را که خودش می‌داند تحویلش دهد. منبری جایگاه خودش را نباید گم کند. یکی دیگر از عوامل موفقیت منبر مساله زمان و مکان شناختن در منبر است. فرض کنید که کسی در یک جمع جوانی موضوعی را انتخاب کند که به درد پیر ترها می‌خورد این منبر به کار نمی‌آید. یا فرض کنید در ماه رمضان بحثی را مطرح کند که بیشتر به درد محرم می‌خورد، این نمی‌تواند موفق

بسیاری از کسبیه
قدیم آشنایی با
عروه الوثقی آقا
شیخ محمد
کاظم یزدی
داشتند. یعنی
بالا تر از این
رساله‌های
عملیه



بسیاری
از اوقات
مطلبی را
که من روی
منبر می‌گویم
سوژه‌هایی
است که خود مردم با
سوالاتشان به من داده‌اند



نوشته صحبت می‌کردند اما من آنجا منبر می‌رفتم. استعداد و علاقه باید با هم باشند که تلاش و زحمت شکل بگیرد تا منبرت جذاب شود و مردم پای آن بنشینند. گوش دادن کار سختی است. شنیدن معارف و آیات قرآن و حدیث کار سختی است. برای مستمعی که یک مقدار راحت طلب باشد آن توسل و سینه زنی برایش راحت‌تر است تا بنشینند و گوش دهد. سختی گوش دادن و راحتی گریه کردن

ساعت را جلویم گذاشتم و یکی دو مرتبه این منبر را در خانه برای خودم رفتم و با این ساعت چک می‌کردم که ببینم کل این مطالب چقدر طول می‌کشد که حدود چهل و پنج تا پنجاه دقیقه شد. در آن هیئت من از همه دوستان کوچک‌تر بودم و خلاصه اولین منبر مان را رفتم. بعد از آن خیلی من را تشویق کردند و به هر حال به منبر علاقه‌مند شدم. در مدرسه خوانسار هم طلبه‌ها از روی

اولین منبری که رفتم سال ۱۳۶۰ بود. چهارده پانزده سال داشتم. در محلمان یک هیئتی داشتیم که هر هفته یک نفر صحبت می‌کرد. یک هفته قرار شد من صحبت کنم که منبرم متفاوت با سایر دوستانی شد که معمولاً نوشته می‌آوردند و از روی می‌خوانند. من یادم هست برای آن جلسه زحمت زیاد کشیدم. یک ساعتی پدرم داشت که شب‌های گذاشت بالای سرش که برای نماز بیدار شود، من این

خارج از متن

منبری و مداح
باید هم وزن
باشند



یکی از دلایلی که بعضی ها به سمت طی کردن پاکت رفته اند زرنگی و فرصت طلبی طرف مقابل بوده.

■ **حاج آقامنبری غیر از منبر رفتن چه وظیفه دیگری در جامعه دارد؟ و مردم چه توقعی باید از او داشته باشند؟**

منبر آمیخته با ارتباطات مردمی است. منبری ای که برنامه غالب زندگی اش منبر رفتن است اصلا نمی تواند با مردم ارتباط نداشته باشد. یک منبر که من می روم بعدش ده تانامه می گیرم. با آن ده تانامه من با مشکلات مردم، سوالات مردم، شبهاتی که در ذهن جوان هست آشنا می شوم. اصلا این را نمی شود تصور کرد که یک منبری را از خانه بیاورندش برای منبر و بعد دوباره به خانه برگردد و هیچ برخوردی با مردم نداشته باشد. بسیاری از اوقات مطلبی را که من روی منبر می گویم سوژه هایی است که خود مردم به من داده اند. حتی گاهی اوقات اهل منبر از بعضی مسئولین بیشتر با معضلات اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی مردم آشنا هستند.

■ **اما گاهی می شود که فردی یک نیازی دارد ولی خودش از آن اطلاع ندارد و وقتی که مطرح می شود تازه می فهمد چنین نیازی داشته. منبری برای ساخت و پاسخگویی به نیاز هایی که مثلا یک جوان دارد اما خودش از آن بی خبر است چه باید بکند؟**

امروز مایه بینیم. شاید بتوان گفت مستمع امروز به مراتب از جهاتی، تاکیدی کم، از جهاتی آگاهی اش نسبت به مستمع گذشته بیشتر باشد. ولی متأسفانه از جهاتی دیگر مستمع گذشته آگاهی اش بیشتر بوده. در گذشته مستمعین به علت کثرت پای منبر نشستن بسیاری از معارف اسلامی را می دانستند. ولی امروزه آنقدر رسانه فراوان شده که گاهی با رساندن مطالب اصلی و ناب طوری وقت افراد را پر کرده اند که طبیعتاً و دیگر فرصت رسیدن به منبر را از دست می دهد. شما می بینید در قدیم کسبه ای داشتیم که با تمام احکام ربا و معاملات آشنا بودند اما امروز اینگونه نیست. اما امروز با وجود تحصیلات عالی بعضی این تسلط به احکام و قرآن وجود ندارد. چون رسانه ها خوراک خوب نداده اند. طرف شب که می آید خانه تازه فیلم تلویزیون و فوتبال شروع می شود. بسیاری از کسبه قدیم آشنایی با عرو الوتقی آقا شیخ محمد کاظم یزدی داشتند، یعنی بالاتر از این رساله های عملیه. امروز تعدد رسانه ها وقت مردم را می گیرد. تازه اگر این رسانه مثل ماهواره ها فاسد و گمراه کننده نباشند. البته مستمع امروز بعضاً از نظر تحصیلات بالاتر از گذشته هستند لذا می طلبد که مطالب منبر علمی تر و مستدل تر باشد تا او مطلب را بپذیرد.

باشد. یکی دیگر از عوامل مهم در منبر چپش مطالب است. دوستانی که تازه وارد عرصه منبر می شوند به این مساله بیشتر باید توجه کنند. منبر هر چه خوش سلیقه تر و هنرمندانه تر تهیه شود جاذبه اش بیشتر می شود. گاهی یک آیه و حدیث را به دو نفر می دهی که هر دو هم خوش بیان هستند. اما وقتی منبر این دو نفر را مقایسه می کنی جاذبه هاشان فرق می کند. اینکه شما آیه و حدیث را کجای حرفت بیاوری، قصه را کی تعریف کنی، تفسیر آیه را قبلیش بگویی یا بعدش. این یعنی چپش مطالب. من گاهی شده که برای تهیه منبر چندین بار مطالب را خط زدم و بالا و پایین کردم تا به آن چیزی که می خواهم برسم. چپش مطالب از سخت ترین و با اهمیت ترین کارها در منبر است. گاهی اوقات می بینید که بعضی از آقایان خیلی عالم هستند و منبرشان پر از مطلب و آیه و حدیث است اما آن جاذبه را ندارند؛ علت عمده اش همان چپش مطالب است که خوب انجام نشده است.

■ **حاج آقامنبر رفتن در دوره حاضر با منبر رفتن در چند دهه قبل چه تفاوتی پیدا کرده است؟**
این مساله را می توان از زوایای مختلف نگاه کرد. در گذشته راه های اطلاع رسانی اینقدر فراوان نبود که



**خیلی از دوستان
اهل منبر انسان های
عالمی هستند اما
مطالب منبرشان
قابل فهم نیست.
خوب است که
منبری به اندازه
مستمعین اش
حرف بزند**

**مردم به این عمامه
نگاه می کنند و از من
انتظار قرآن و
حدیث دارند.
همانطور که
از یک پزشک
انتظار طبابت
دارند**

فقط منبر است و موقع سینه زنی برود یک گوشه ای معلوم است که جوان ها هم دیگر آن شور را ندارند. من اتفاقاً جزء کسانی هستم که با تحت الشعاع قرار گرفتن هر کدام از این ها به شدت مخالفم. من منبر بدون توسل و روضه ندارم. کمترینش این است که سه تا السلام علیک یا ابا عبدالله گفته ام. که این هم انگشت شمار است. این دو مثل دوبرال هستند که باید با هم باشند تا پرواز کنند.

و تازه کار. خوب معلوم است که منبر از بین می رود. چون این می شود مقدمه برای مداح همه منتظرند که او زودتر تمام کند تا به روضه برسند. اگر یک مداح مشهور دعوت می کنی باید یک منبری هم وزنش را هم بیاورد. این ها دیگر دست دست اندر کاران هیئت است که فرهنگ سازی کنند. این ها همه باعث می شود که جوانی که آمده جلسه پای منبر بنشیند. عکسش هم هست. اگر رئیس هیئت بگوید اینجا

می رسد بلند می شوند و می روند. اینکه یکی را می نشیند و دیگری را می رود، یک علتش همین است که یکی از آن دو طرف جاذبه شان پایین است. یک نکته دیگر که شاید از آن غافل باشیم فرهنگ سازی است. یعنی رئیس هیئت باید پای منبر بنشیند. مداح بیاید بنشیند. یعنی برای منبر اهمیت قائل شویم. منبر را در وقت مرده نگذاریم. گاهی یک مداح حرفه ای و مشهور را دعوت می کنند با یک طلبه جوان

باعث می شود که شاید کسی حوصله نکند. طرف در مسجد می ایستد و تا سینه زنی شروع می شود می آید داخل. البته اگر کسی آمد و نشستن پای منبر را تمرین کرد دیگر آن را رها نمی کند. ولی روزهای ابتدایی طبیعی است که دشوار تر است. یک جهت دیگر ممکن است عدم جاذبه یک منبری باشد. عکس این هم هست که یک منبری پر جاذبه است اما مداحش خوب نمی خواند و مردم به روضه که

این همان روانشناسی ای است که اهل منبر باید داشته باشند. مرحوم آقای فلسفی دو جلد کتاب در مورد کودک دارند، دو جلد جوان و دو جلد هم بزرگسال. از آیات و روایات و کلمات بزرگان انسان می تواند استفاده کند که یک جوان فی نفسه چه نیازهایی دارد. ولو اینکه برای شما مطرح نکند، مثلاً طبیعی است که مشکلات یک جوان از دواج یا مسائل بعد از آن است. یا مثلاً شماروی منبر در خصوص تربیت اولاد صحبت می کنید و یک فرد میان سال می گوید که این سوالات من بود. منبری اگر روان شناس باشد و با روحیات سنین مختلف آشنا باشد می تواند مطالبی را بدون اینکه مخاطبانش سوال کنند مطرح کند.

■ شمامی فرماید محتوای منبر، قرآن و اهل بیت علیهم السلام باشد. اما من جوان که شاید هیئت هم باشم از بعضی از اهل بیت علیهم السلام غیر از ولادت یا شهادتشان چیز چندانی نمی دانم. آیا این ضعف به منبرهای ما مربوط نمی شود که زندگی و سیر اهل بیت علیهم السلام برای مردم تاحدی ناشناخته ماند است؟

از عواملی که باعث شده ما شناختمان نسبت به اهل بیت علیهم السلام ضعیف باشد، یکی اش همین است که متأسفانه بعضی وقت ها سه ربع یا یک ساعت منبر با چیزهای دیگر پر شده است. یعنی اگر این زمان را با روش زندگی و سیر اهل بیت علیهم السلام پر می کردند طبعاً مستمع هم بیشتر آشنا می شد. یکی دیگر از عوامل ضعف از آن طرف است. مردم کمتر به این مساله اقبال نشان داده اند. یعنی اگر می آمدند پای منبرهای موفق ضعف شناختشان به اهل بیت علیهم السلام جبران می شد. عامل دیگر این است که ما فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را در متن زندگی هامان نیافریده ایم. حالا چه پدر و مادر در خانواده، چه فرهنگ سازهای جامعه. گاهی اوقات اینطور است که عاشورا فقط برده ایم در حسینه و مسجد، فاطمیه را فقط در ایام فاطمیه می شناسیم.

اگر عاشورا و فاطمیه باید در متن زندگی، بیاید در متن فیلم های مایکسیلی چیزها عوض می شود. زندگی اهل بیت علیهم السلام را تمرین نکرده ایم. تنوی کتاب های درسی مدرسه و

دانشگاه به نحو احسن به آن نپرداخته ایم. گاهی انسان یک مطالبی را یاد می گیرد اما چون عمل نمی کند از یاد می برد. پس هم یادگیری باید باشد و هم عمل به آن. مادر هر دو این ها ضعف داشتیم. هر کسی به سهم خودش در این موضوع نقش دارد. صداوسیما و مدارس و دانشگاه ها و... که همه این ها باعث شده فرهنگ ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام یک فاصله چشم گیری داشته باشد.

■ خوب منبری باید چه کار کند که کلامش تاثیر داشته باشد و مردم به آن عمل کنند و یادشان نرود؟ اگر شما یک رفتار از زنده از من ببینید دیگر صحبت هایم روی شما اثری ندارد. بهترین حرف ها را هم برای شما بزنم من را به چشم یک بازیگر نگاه می کنید که یک دیالوگی را آماده کرده و می گوید. منبری مثل یک پدر می ماند. پدر اگر در تربیت فرزند فقط حرف بزند و عمل نکند نمی تواند پدری موفق باشد. پدر و مادری موفق اند که اگر می گویند نماز اول وقت خودشان اهل نماز اول وقت باشند. اگر پدر با همسرش خوب برخورد نکرده باشد فردا پسرش هم اگر مثل او شد هر چقدر هم که این پدر او را نصیحت کند که با همسرت خوب باش تاثیر ندارد. پس همانطور که در تربیت فرزند پدر و مادری موفق اند که خودشان متخلق به اخلاق خوب باشند، منبری هم هر چه اخلاقی تر باشد و عامل به حرف های خودش باشد تاثیر منبرش هم بیشتر است. منبری قبل و بعد منبرش نباید با روی منبرش فرق کند.

■ از تباط منبر با هیئت و روضه امام حسین علیه السلام چقدر است؟ یا به عبارت دیگر منبر بدون روضه یا روضه بدون منبر چطور از کار در می آید؟ تفاوت بین شیعه و دیگران در همین است. عشق به اهل بیت و امام حسین علیهم السلام است که باعث شده این منبرها ایجاد شود. شما در ادیان و مذاهب دیگر چنین چیزی به این شکل و اهمیت نمی بینید. تفاوت در توسل شیعه است. امام فرمود محرم و صفر است که اسلام را

زنده نگه داشته. این را از جنبه های مختلف می توان نگاه کرد محرم و صفر مردم

آمدند و انقلاب شد و اسلام جان تازه ای گرفت، این یک وجهش است. وجه دیگرش این است که محرم و صفر بوده که مردم آمدند و با اسلام آشنا شدند. عشق به سیدالشهدا علیه السلام مردم را کشاند و آورد تا آمدند و من منبری یک مساله شرعی یادشان دادم، یک آیه و حدیث خواندم، یک موضوع اخلاقی را مطرح کردم. لازمی توان گفت که توسل باعث می شود که منبر قوام و ادامه پیدا کند و اگر این توسل از بین برود معارف منبر هم از بین خواهد رفت. از آن طرفش هم نباید باشد یعنی توسل و اشک تنها. اشک بدون معرفت ادامه پیدا نمی کند. اگر پشت سینه زنی شناخت باشد همیشه می ماند. اما اگر شناخت نبود همان کف روی آب است. با یک اتفاق و تحول می رود و دیگر بر نمی گردد. کسی که بداند امام حسین علیه السلام برای چه قیام کرده هیچ گاه او را رها نمی کند. ولی اگر آمد فقط برای سینه زدن و شور و این مسائل و شناخت نداشت بعد یک مدت می گوید من برای چه این همه به سر و سینه خودم می زنم و گریه می کنم.

■ حاج آقا پاکت گرفتن برای منبر و طی کردن آن که گاهی دیده می شود چه وجهی دارد؟ می خواهیم این مساله را مفصل توضیح دهید.

وروده به این مساله کار دشواری است که انسان بتواند وضعیت همه افراد را بسنجد و بعد نظر دهد. اگر صاحب جلسه و اهل منبر هر دو وظایف خودشان را بدانند این مشکل بوجود نمی آید. آنچه باعث این مسائل شده این است که متأسفانه یکی از این دو وظایف خودشان را عمل نکرده اند. گاهی آن منبری یا مداح و گاهی صاحب جلسه. یعنی صاحب جلسه رفته یک منبری را آورده اما شان او را حفظ نکرده. یک وقت هست صاحب جلسه ای مکتب مالی ندارد منبری هم می داند و اصلاً توقعی نیست. ولی یک وقت هست که احساس می کنی کسی دارد ردی می کند. ممکن است اینجاست منبری طی می کند چون ظرفیت طرف مقابل پایین است. نمی خواهیم بگوییم که کار درستی است اما پاسخ طبیعی به این کار است. یکی از دلایلی که بعضی ها به سمت طی کردن رفته اند زنگی و فرصت طلبی طرف مقابل بوده. از آن طرف هم یک منبری و مداح باید حواسش به این باشد که به هر حال من یک ربابی مثل سیدالشهدا علیه السلام دارم. اوست که زندگی مرا تامین می کند نه دیگران. اگر این دو تا با هم شد یعنی یکی فرصت طلب نباشد و دیگری هم ظرفیتش بالا برود این مساله حل می شود.

عاشورا را فقط برده ایم در حسینه و مسجد، فاطمیه را فقط در ایام فاطمیه می شناسیم. زندگی اهل بیت علیهم السلام را تمرین نکرده ایم





پیردانا

ماهنامه مشاوره و روان‌شناسی برای جوانان و خانواده‌ها

مدیرمسئول: دکتر محمود گلزاری



عکس‌های این صفحات توسط خانواده حسین کبیر در اختیار ماسنامه خیمه قرار داده شده و برای اولین بار منتشر می‌شود

شیخ حسین کبیر ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

مریم مرتضوی

حجت الاسلام «حسین تهرانی سعید» معروف به «شیخ حسین کبیر تهرانی» یکی از پیرغلامان مکتب اهل بیت علیهم السلام بود. صداقت و عرض ارادت صادقانه‌اش به محضر اهل بیت علیهم السلام و سادگی بیان و خلوص نیت‌اش در حین مداحی و در برخورد با مردم، به گونه‌ای بود که همه به راحتی با او انس می‌گرفتند و ساعت‌ها در مجلس مداحی‌اش می‌نشستند.



برای تنظیم این مطلب از اطلاعات حجت الاسلام حسین فتحی که سالها با شیخ حسین کبیر مانوس بوده استفاده کرده‌ام.

تحصیل در حوزه علمیه شود؛ و این در حالی بود که می‌توانست از ۳ تومان کمک درس ماهیانه حوزه استفاده کند.

همسرش او را تشویق می‌کند که از ۳۰ تومانی که از راه حرام بدست می‌آید دست بکشد و به همان کمک هزینه ماهیانه حوزه علمیه بسنده کند. پس حسین تهرانی سعید توبه کرد و به کلاس درس آیت الله مجتهدی تهرانی وارد شد.

در کلاس درس آیت الله مجتهدی تهرانی، طلبه‌ای بود تقریباً هم نام حسین تهرانی سعید. آیت الله مجتهدی فرموده بود: «آقا حسین تهرانی هم جثه درشت و تنومندی دارد و هم به ویژگی‌های اخلاقی بزرگ و پسندیده‌ای آراسته است. پس برای اینکه شما دو نفر را از هم متمایز کنیم، از این به بعد به آقا حسین می‌گوییم کبیر تهرانی».

و به این صورت بود که حسین تهرانی سعید، به پیشنهاد آیت الله مجتهدی تهرانی مشهور شد به «شیخ حسین کبیر تهرانی».

توبه و بازگشت

بعد از اینکه به قصد ورود به حوزه علمیه آیت الله مجتهدی تهرانی توبه کرد، به سراغ آدم‌هایی رفت که در جوانی ظلمی به آن‌ها کرده بود و تا می‌توانست سعی کرد رضایت آن‌ها را جلب کند. از خودش پولی نداشت تا بتواند پول میوه‌هایی که از باغ‌ها ربوده یا هزینه آب و برق حمام‌هایی که پرداخت نکرده بود را بپردازد. به همین خاطر مدتی بود که هر روز صبح با یکی از دوستان قدیمی و تاجر زاده‌اش به نام اصغر تهرانی همراه می‌شد تا او بهای مادی اشتباهاتش را بپردازد.

اصغر تهرانی نه تنها هیچ ابایی از این کار داشت، بلکه مشتاق بود تا در این مسیر همراه دوست قدیمی و عارفش باشد. دوستی این دو نفر تا اندازه‌ای بود که هر وقت شیخ حسین از قم به تهران می‌آمد، فقط و فقط مهمان حاج اصغر می‌شد. حاج اصغر انسان وارسته و از هم‌زمان شهید اندرزگو بود.

روزهایی که شیخ حسین همراه حاج اصغر برای طلب حلالیت به گوشه و کنار تهران می‌رفتند، مردم از دیدن آن هیکل عظیم با لباس سفید بلند و عرق چین و محاسن بلند تعجب می‌کردند. اما شیخ حسین بی‌اعتنا به نگاه‌های مردم، از باغ‌های فرحزاد گرفته تا نانوایی‌های چهارراه مولوی، همه

**آیت الله مجتهدی
فرموده بود:
«آقا حسین
تهرانی هم جثه
تنومندی دارد و
هم به ویژگی‌های
اخلاقی بزرگی
آراسته؛ از این به
بعد به او می‌گوییم
کبیر تهرانی»**

خُنگ آن قماربازی...

روزها در اطراف خیابان مولوی، با یکی از دوستانش می‌نشست و دستفروشی می‌کرد تا پول قمار شب را فراهم کند. یکی از روزها که مشغول این کار بود، جمعی از مردم سیاهپوش را دید که با سر دادن ذکر «لا اله الا الله» جنازه‌ای را تشییع می‌کنند. یادش آمد که هر کس در تشییع جنازه‌ای شرکت کند حتی به اندازه چند قدم، از اجر معنوی این کار بر خوردار می‌شود. پس پشت سر جمعیت به راه افتاد. کمی جلوتر، مردم جنازه میت را بر زمین گذاشتند. حسین تهرانی سعید همراه مردم، کنار جنازه نشست و فاتحه‌ای خواند. به محض تمام شدن فاتحه، حالش دگرگون شد. اما هنوز نمی‌دانست چه خبر است.

به سراغ کسب و کار دستفروشی رفت تا مطابق هر روز هزینه قمار را تأمین کند؛ اما نه تنها رغبتی برای ادامه این کار نداشت، بلکه برنامه زندگی‌اش را به کلی دگرگون می‌دید. به طرف جمعیتی که جنازه را تشییع می‌کردند برگشت و شنید که آن پیکر در حال تشییع، جسم مبارک آقا شیخ مرتضی زاهد است.

بعدها خودش درباره این ماجرا می‌گفت: «من از برکات جنازه شیخ مرتضی زاهد هستم و از جنازه او احیاء شدم».

یکی دیگر از اشخاصی که در شکل‌گیری شخصیت شیخ حسین موثر بوده، «مرحوم آقا فخر» بوده است. شیخ حسین

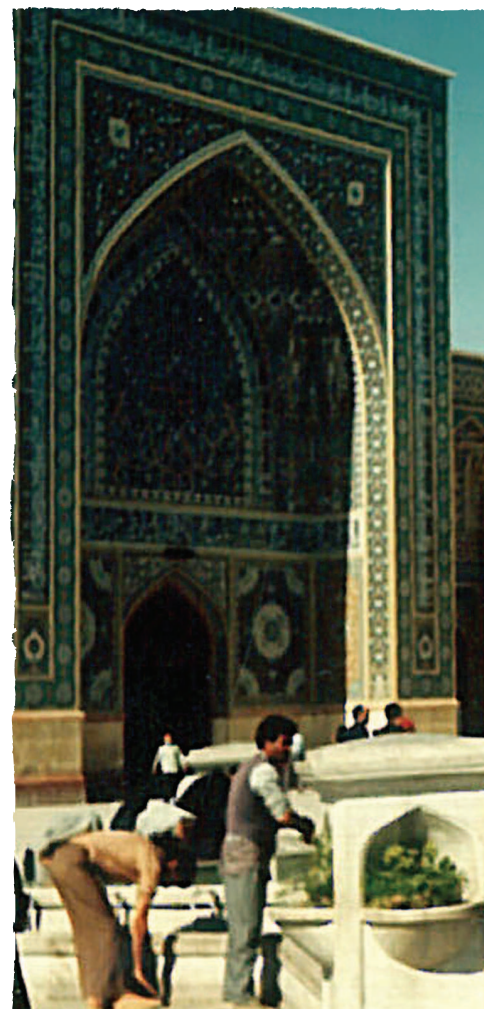
می‌گفت یک نفر که خیلی به ایشان ارادت دارم، آقا فخر است.

یکی دیگر از افراد تأثیرگذار در زندگی شیخ حسین، آیت الله امجد بوده است. آن‌ها دوستی چهل ساله با هم داشتند و شیخ حسین از آیت الله امجد درس می‌گرفت.

ورود به درس آیت الله مجتهدی

در دوران حکومت رژیم طاغوت، محافظانی برای خوانندگان و بازیگران مشهور در نظر می‌گرفتند. این محافظان معمولاً از میان مردان ورزشکار و قوی هیکل انتخاب می‌شدند. این‌طور بود که به حسین تهرانی سعید هم پیشنهاد داده شد تا به عنوان محافظ و با درآمد ماهیانه ۳۰ تومان به خدمت یکی از این خوانندگان در آید.

همان زمان تصمیم گرفته بود که مشغول



پیش از اینکه به کسوت طلبگی و روحانیت در آید، پهلوانی بود با اندام درشت و سینه‌ای ستبر. در جوانی زورخانه می‌رفت و مدت یک



ربع وسط گود زورخانه طوری می‌چرخید که پایش از یک موزاییک هم خارج نمی‌شد. مدتی هم همنشین طیب حاج رضایی بود. جمعی از جوان‌هایی که در آن دوران هیکل درشت اندامی داشتند، طیفی را تشکیل داده بودند که اکثر مردم آن‌ها را نمی‌پسندیدند. البته در میان آن‌ها افراد شریف و پاکی هم حضور داشتند که بر اساس حق رفتار کرده و حریم‌ها را حفظ می‌کردند.

حفظ همین حریم‌ها و التزام به رعایت دستورات شرعی موجب هدایت آن‌ها می‌شد.



می گفت: من از برکات جنازه شیخ مرتضی زاهد هشتم و از جنازه او احیاء شدم.

یادمان

جا رفت و تا می توانست سعی کرد رضایت مردم را جلب کند.

در خدمت اسلام

دوران حکومت طاغوت بود که شیخ حسین برای تحصیل در حوزه علمیه، از تهران به قم هجرت کرد. آن زمان نیروهای طاغوت به طلبه های حوزه بی احترامی می کردند. هر بار که طلبه ها در حال آمد و رفت به سمت حوزه بودند، تعدادی از صاحبان مغازه ها به تحریک نیروهای رژیم شاه، صدای ضبط ها را زیاد می کردند تا با صدای موسیقی های حرام، طلبه ها را آزار بدهند.

وقتی شیخ حسین برای اولین بار با این اوضاع روبرو شد و نیت زشت و آزار دهنده نیروهای طاغوت را دانست، وسط خیابان رفت و چند بار با صدای بلند از آن ها خواست تا صدای ضبط ها را قطع کنند. آن ها نه تنها به درخواست شیخ حسین اعتنا نکردند، بلکه چند نفر به قصد کتک زدن به او حمله کردند. به گفته شاهدان، شیخ حسین یک تنه مقابل آن ها ایستاد و هفده هجده نفر از نیروهای طاغوت را به باد کتک گرفت. از آن روز به بعد هیچ کس جرأت بلند کردن صدای موسیقی و آزار دادن طلبه ها را نداشت. در واقع شیخ حسین، قهرمانی بود که به خدمت اسلام و روحانیون درآمده بود تا به تحقق اهداف انقلاب اسلامی خدمت کند.

داغدار فرزند

شیخ حسین یک پسر داشت به نام «غلامرضا». همین یک پسرش در جنگ



تحمیلی شهید شد. ماجرای شهادت پسرش را این طور تعریف کرده بود: نیمه های شب بود و من خواب بودم. ناگهان احساس کردم قلبم به سختی تکان خورد. سوزش عجیبی در قلبم حس کردم، انگار که یک قطره خون از قلبم چکیده باشد! فردای آن روز خبر آوردند که نیمه های شب گذشته، تنها پسر من به شهادت رسیده است. بعد از شهادت غلامرضا، بعضی سرزنش می کردند. خیلی آزرده شد. مدتی رفت و آمد را قطع کرد و دیگر خیلی ها را تحویل نمی گرفت. دوستان به سراغش رفتند. گفتند: خدا صبرت بدهد. اشک هایش ریخت و گفت: «دیشب خدمت مولایم امام حسین علیه السلام رسیدم. فرمود: حاج شیخ حسین! یک عمر روزه من و علی اکبرم را خواندی نفهمیدی من چه کشیدم، اما تازه کمی حس کردی داغ جوان یعنی چه.»

از آن به بعد روزه هایی که برای حضرت علی اکبر علیه السلام می خواند، حال و هوای دیگری داشت. می گفت: «مردم! من می فهمم داغ فرزند یعنی چه. داغ جگر یعنی چه. تازه من کنار نعش پسر من نبودم و این گونه بیچاره شدم، اما فدای آن آقای که بالای سر جوانش، علی اکبر، آمد. دست و پا زدن علی اکبر و ناله آخرش را شنیدم، که فریاد زد یا ابتاه علیک منی السلام. حسین چه کشید! داغ پسر بسا جگرش چه کرد؟ بی جهت نبود صورت به صورت جوانش گذاشت و بعد سر بلند کرد و صدا زد: علی الدنيا بعدک العفا.»

آیت الله امجد تعریف کرده است: «حاج حسین کبیر بعد از شهادت پسرش، آنقدر گریه می کرد که نگرانش بودیم. در سرمای زمستان، جلوی پنکه می نشست تا سوز سینه اش آرام شود. یک بار گفت از علامه طباطبایی بخواه که بیاید و دستی بر سینه ام بکشد تا آرام شوم. اما علامه طباطبایی به دلیل بیماری نتوانست به منزل شیخ حسین بیاید. به همین دلیل ماجرا را برای آیت الله بهاءالدینی تعریف کردیم و از ایشان خواستیم که سری به شیخ حسین بزنند. زمانی که آیت الله بهاءالدینی به دیدار شیخ حسین رفت، فرمود: نگران نباشید، به زودی از جای دیگری او را آرام می کنند.»

گفت: «دیشب خدمت مولایم امام حسین علیه السلام رسیدم. فرمود: شیخ حسین! یک عمر روزه من و علی اکبرم را خواندی؛ تازه کمی حس کردی داغ جوان یعنی چه»

همان روزها بود که همراه با خانواده اش به دیدار امام خمینی رحمت الله علیه رفت. او که همیشه مورد عنایت امام بود، عرض کرد: از وقتی پسر من شهید شد، سوزش و داغ شدیدی در سینه ام احساس می کنم. امام خمینی رحمت الله علیه هم دستی به سینه اش کشید. خود شیخ حسین می گفت از وقتی ایشان بر سینه ام دست کشید، سوز سینه ام آرام شده است.

ماجرای وفات شیخ حسین

حجت الاسلام حسینی، یکی از آشنایان شیخ حسین، می گوید: یک روز قبل از وفات شیخ، به دیدنش رفته بودم. آن موقع یک پیکان داشتم. شیخ حسین به من گفت «فردا امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف رأس ساعت ۱۱ می آیند به خیابان چهارمردان قم. صبح بیا و من را ببر چهارمردان.» با خودم فکر کردم که حتما دارد شوخی می کند و با خنده جواب دادم: «باشد! صبح می آیم دنبالت!»

فردا صبح رأس ساعت ۱۱ جنازه شیخ حسین کبیر سر چهارمردان قم بود.

در تشییع جنازه اش علمای زیادی از حوزه علمیه حضور داشتند؛ آیت الله بهجت رحمت الله علیه، آیت الله جوادی آملی، آیت الله امجد و....

شیخ حسین کبیر تهرانی در سن ۶۷ سالگی در حالی که سر بر پای حضرت سیدالشهدا علیه السلام داشت، جان به جان

آفرین تسلیم کرد.

در مجلس عزای او، از آیت الله امجد خواستند که توسل و روضه ای بخوانند، اما ایشان قبول نکردند و این کار بر عهده آقای کوثری گذاشته شد.

صبح روز بعد از دفن بدن حاج شیخ حسین، یکی از دوستان او، سراسیمه و ناراحت از خانواده اش پرسید: «برای حاج حسین اتفاقی افتاده؟» گفتند: «دیروز از دنیا رفت.» گوشه ای نشست، بغض کرد و زدیگر گریه. آرام که شد، گفت: «دیشب در عالم رویا دیدم صحرایی تیره و تاریک، خیلی ها بودند، با لباس پاره و سر و روی غبار آلوده. این طرف و آن طرف می دویدیم و فریاد می زدیم. ناگهان حاج شیخ حسین سوار بر اسب سفیدی آمد خوشحال و سر حال. جلویم که رسید گفتم: چه خبر؟ گفت: «اینجا فقط امام حسین علیه السلام» و مثل برق حرکت کرد و از ما دور شد.»

در عین شوخ طبعی همیشه مراقب بود که مبادا دل کسی را برنجاند

همانی بود که بود

روضة هایش سبک حاج اکبر ناظم را داشت. اهل بازی با کلمات نبود و چند شعر محدود می دانست و هر بار آن ها را می خواند. با این وجود چنان سوزی در کلامش بود که دل هر شنونده ای را می لرزاند و می سوزاند. بعد از شهادت پسرش، روضه هایش سوز بیشتری پیدا کرده بود.

ارادت صادقانه نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

ارادت صادقانه و بی شائبه شیخ حسین نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، زبانزد مردم بود. اواخر عمرش با کمر شکسته و با استفاده از واکر، راه می افتاد سمت جمکران. در حیاط مسجد، روی خاک ها می نشست و با زبانی ساده با حضرت درد دل می کرد و اشک می ریخت. چنان محو حضرت می شد که به اطراف و رفت و آمد مردم و بازی کودکان هیچ توجهی نداشت.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را به اذن خدا صاحب اختیار عالم می دانست و حضرت معصومه سلام الله علیها را شفیع همه انسان ها در روز محشر. معتقد بود اگر در روز قیامت کریمه اهل بیت علیها السلام بفرماید «هیچکس وارد جهنم نشود» غیرممکن است این اتفاق نیفتد. تعریف می کرد که ذاکری گفته بود: اهالی شهر قم باید به خود ببالند که شفیعشان در روز محشر، حضرت معصومه علیها السلام است. همان ذاکر، یک شب میرزای قمی را در عالم خواب دید که فرمود: مردم قم را من شفاعت می کنم؛ حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها شفیع تمام اهل محشر هستند، نه فقط مردم شهر قم.

مستجاب الدعوه

گاهی به شوخی می گفت: «ما مریض را وسط جا نمی گذاریم؛ دعا می کنیم یا این طرفی می شود یا آن طرفی!» نفس عجیبی داشت. خصوصاً توسلاتش خیلی زود می گرفت.

دکتر باهر تعریف کرده است: نیمه شب بود و در بیمارستان، کنار تخت پسر که در وضعیت سختی به سر می برد نشسته بودم. پزشک بودم، اما ناامید و ناراحت که از دستم کاری برنمی آید. همان نیمه شب بارانی، یک مرتبه به یاد شیخ حسین کبیر افتادم. سراغش فرستادم. با همان هیکل و هیبت خاصش که رسید، پرسید: «این وقت شب چه کار داری؟» وضع و حال را گفتم و گفتم که همانجا بالای سر بچهام بنشینند و توسل به موسی بن جعفر علیهما السلام پیدا کند. روضه باب الحوائج را خواند. پرستار آمد که آمپول پسر را بزند، ردش کردم. محکم گفتم: «دیگر نمی خواهد، دوایش رسید!» و همینطور شد. کبیر آن شب روضه خواند و گریه کرد و رفت؛ و فردا فرزندم را با حال خوب و بهبودی کامل به خانه بردم. هر چه فکر کردم چه چیزی به حاج شیخ حسین هدیه بدهم، بهتر از این چند بیت پیدا نکردم:

ازمن، کبیر! بر تو هزاران درود باد
زیرا که رنگ غم ز دل من زدوده ای
تیر دعای تو به هدف خوب می رسد
گویا که از الست، تو صیاد بوده ای

تک مضراب های شوخ طبعانه

محسن زندیه، طلبه جوانی اهل تهران بود که در مجالس اهل بیت علیهم السلام، مداحی می کرد. به شیخ حسین کبیر خبر داد که: «فصد داریم روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام، در کربلا دسته هیئت تهرانی ها را تشکیل دهیم. اگر همان روز کربلا آمدی، ما هزینه سفرت را در کربلا پرداخت می کنیم.» شیخ حسین به هر زحمتی که بود، روز اربعین خودش را به کربلا رساند. اما دو روز قبل، محسن زندیه در حال غسل کردن در رود فرات کشته شده بود. بنابراین دسته عزاداری تهرانی ها در کربلا، به مداحی شیخ حسین برگزار شد. بعد از برگزاری عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام، مجلس عزاداری محسن زندیه با حضور بسیاری از بزرگان از جمله آیت الله حکیم و با مداحی شیخ حسین کبیر برگزار شد. شوخ طبعی و صداقت شیخ حسین در مجلس عزای محسن زندیه هم نمایان بود؛ حین روضه خواند:

«محسن زندیه! گفتمی ۵۰ تومان بده بیا کربلا، پولت را در کربلا به تو برمی گردانم! حالا من این ۵۰ تومان را چه کار کنم؟» در همان مجلس آیت الله حکیم که به خنده افتاده بود، فرموده بود: «من ۵۰ تومان را به ایشان می دهم»



قرار گفت و گورا با دختران شیخ
حسین کبیر گذاشته بودیم. روز
قرار در کنار آن خانم‌ها، همسر
صبور و بردبار شیخ حسین را
دیدیم که حالا به دلیل بیماری،
به سختی خاطرات گذشته را
به یاد می‌آورد. موقع حرف
زدن، چشم‌های همه آن‌ها از
نور ایمان می‌درخشید و مدام
سر به آسمان می‌گرفتند. لرزش
صدا و اشک شوقشان وقتی از
معجزه سیدالشهدا علیه السلام
و پاکبازی پدرشان می‌گفتند،
دست‌های شکرشان که مدام به
آسمان بلند می‌شد، قابل نوشتن
بین این سطرها نیست. اما دل‌مان
نیامد خاطرات پر از درس شیخ
حسین کبیر را از زبان خانواده‌اش
ننویسیم.

شیخ حسین کبیر، یک پسر و
چهار دختر داشت. تنها پسرش،
غلام رضا، در جریان جنگ
تحملی به شهادت رسید.
آنچه می‌خوانید، خاطرات همسر
و دختران شیخ حسین کبیر است
از آن پهلوان دلباخته و مخلص.



خانواده شیخ حسین کبیر به عشق پدر
نسبت به اهل بیت علیهم السلام می‌یابند

به عشق پهلوان گریلا

«من فقط یک پسر دارم. در مورد
خانواده‌هایی که یک پسر دارند،
اجباری نیست که برای خدمت
سربازی خیلی از خانواده دور شوند.»
اما غلام رضا که نمی‌خواست به پدر
بی‌احترامی کند، به مادرش گفته
بود: «به پدر بگو شما که همیشه
روضه امام حسین و حضرت علی اکبر
علیهما السلام را می‌خوانید، بهتر
می‌دانید که همه باید به تکلیف
خود عمل کنند. اگر هیچ خانواده‌ای

و روش طلبگی آشنا شود.
بار سیدن روزهای انقلاب، تمام فعالیت
و تلاش خود را در زمینه انقلاب قرار
داد. او در تظاهرات و راهپیمایی‌ها
حضور فعالی داشت. شب‌ها دیر به
خانه می‌آمد و صبح زود از خانه خارج
می‌شد تا تکلیفش را در راه اسلام انجام
دهد.

با شروع جنگ تحمیلی هم غلام رضا
آماده حضور در جبهه‌ها بود. اما پدرش
با این کار موافق نبود و می‌گفت:

در سال ۱۳۴۱ غلام رضا تهرانی سعید
در شهر مقدس قم به دنیا آمد. پدرش،
مرحوم حاج شیخ حسین کبیر تهرانی،
در مکتب امام صادق علیه السلام
دروس حوزوی آموخته بود و در دوران
ستم‌شاهی با تمام وجود به دفاع از
حوزه‌ها و طلبه‌های پرداخت.

غلام رضا تحت پرورش و تربیت چنین
پدری، در ده سالگی برای تحصیل
علوم دینی وارد مدرسه آیت الله
گلپایگانی شد تا با دروس حوزه و راه

اگر راست می‌گویی...



ترتت کرلارابه لیهایش زده ایستادو دست بر سینه «السلام علیک یا اباعبدالله» گفت. پس سر به سجده گذاشت و دیگر بیدار نشد.

مردم می خندند. «در عین حال توانایی بسیار خوبی در جذب جوان ها داشت، چون هم مرد بانشاطی بود و هم اندام ورز شکاری داشت که موردپسند جوان ها بود. از آنجایی که تنها پسر جوان خانواده ما شهید شده است، هر سال جوان های محل جمع می شدند و سالگرد تولد حضرت علی اکبر علیه السلام را در منزل ما برگزار می کردند.

شب آخر

همسر شیخ حسین کبیر تعریف کرده است که: شیخ حسین شب هابرای نماز شب بیدار می شد و تا صبح مشغول نماز و عبادت بود. شب قبل از وفاتش حال خوبی داشت. برای نماز شب بیدار شد و تا اذان صبح بیدار بود. بعد از اذان هم مشغول خواندن نماز و نافله صبح شد. صدایم کرد و گفت: «نگشتری که نام اهل بیت علیهم السلام را دارد و ترتت کرلار ابرایم بیاور.» تعجب کردم که این ها را برای چه کاری می خواهد، با این حال انگشتر و ترتت را به تربت آوردم. نگین انگشتر را به تربت

مقدس زد و به لبهایش مالید. یک بار سجده رفت و بعد به رو برویش خیره شد؛ لیخندی زد و از جایش بلند شد. دست به سینه گذاشت و در حالیکه کمرش را خم کرده بود، با حالت خضوع گفت: «السلام علیک یا اباعبدالله». بعد خیلی آرام نشست و به حالت سجده، سرش را روی مهر گذاشت. هر قدر منتظر ماندم سر از مهر بر نداشت. صدایش کردم و تکانش دادم، تا اینکه متوجه شدم در همان حالت سجده از دنیا رفته است.

باهمه مردم خوش رفتار بود، اما به محض اینکه متوجه می شد کسی مخالف نظام اسلامی است، رابطه اش را با او سرد می کرد. طوریکه طرف مقابل متوجه این تغییر رفتار می شد

من شمارا به این زیارت می برم تا اگر در آینده این امکان برایتان فراهم نشد، من مسئولیتم را انجام داده باشم. و تأکید می کرد: «به ازای حج تمتع فقط یک خواهش از شما دارم؛ اینکه نماز اول وقت را فراموش نکنید.» خودش هم به نماز اول وقت اهمیت زیادی می داد. هر کس که شیخ حسین کبیر را می شناخت، به خوبی می دانست که زمان اذان به هیچ وجه نباید مزاحم او شود.

امانتداری

شب ولادت حضرت علی اکبر علیه السلام زبیر زمین منزل ما را فرش کردند. جلسه که تمام شد، همگی به سرعت وسایل را جمع کردند و رفتند. چند روز بعد، پدرم یکی از اعضای هیئت را خواست. یک قوطی کبریت را دستش گرفته بود و گفت: «چند تا سنجاق و سوزن ته گرد، از آن روز جلسه هیئت جامانده» و ادامه داد: «این ها مال هیئت امام حسین علیه السلام است. باید برگرد جزو اموال هیئت.»

سوز و معرفت

خانم تهرانی سعید تعریف می کند که: هر سال دهه آخر ماه صفر در منزل ما مراسم روضه برگزار می شد. وقتی پدرم شروع به مداحی می کرد، هنوز چند کلمه ای نگفته بود که صدای گریه و ناله جمعیت بلند می شد. وقتی هم که روضه تمام می شد، مردم از حرف هایش به خنده می افتادند. خودش می گفت: «خدانمکی به من داده که از حرف های معمولی ام هم

منبع درآمدش همان روضه هایی بود که در جلسات می خواند. هیچ وقت در مورد مبلغی که دریافت می کرد، بحثی نداشت. یک جعبه چوبی در خانه داشتیم که وقتی از جلسات به خانه می آمد، پول داخل پاکت را بدون اینکه بشمرد، داخل جعبه می گذاشت و همین طور در چند جلسه این کار را می کرد تا خودش هم متوجه نشود که چه کسی مبلغ کمتر یا بیشتری پرداخت کرده است. بعد از چند بار که جلسه می رفت، پول های داخل جعبه را می شمرد و اول خمس آن را پرداخت می کرد. کمی برای مخارج خانه کنار می گذاشت و مابقی را به عنوان قرض الحسنه به افراد نیازمند و طلبه های جوان پرداخت می کرد.



مطیع ولایت فقیه

با ولایت بود و مطیع امر مقام معظم رهبری. در راهروی ورودی منزل مان تا بلوی شعری نصب کرده بود که رویش نوشته شده بود: هر که باشد با خمینی بدگمان حق ندارد پانهد در این مکان باهمه مردم خوش رفتار بود، اما به محض اینکه متوجه می شد کسی مخالف نظام اسلامی است، رابطه اش را با او سرد می کرد به طوری که طرف مقابل متوجه این تغییر رفتار و دلیل آن می شد. در مورد ولایت فقیه هم با هیچ کسی شوخی نداشت و کاملاً قاطع بود.

تأکید بر نماز اول وقت

همه دخترهایش را یک بار قبل از ازدواج به حج تمتع برد. می گفت: «بر همه واجب است که در صورت امکان، حداقل یک بار به زیارت بیت الله الحرام بروند.



حاضر نشود فرزندش به جهاد برود و هر کسی بهانه ای بیاورد، پس چه کسی مقابل دشمن بایستد و از اسلام و ایران دفاع کند؟! همین حرفش بر قلب پدر نشست و راضی شد تنها پسرش در جبهه حاضر شود. غلام رضا تهرانی سعید که عاشقانه در این راه قدم گذاشته بود، پس از ماه ها خدمت و دفاع از نظام جمهوری اسلامی، ۲۹ مهر ۱۳۵۹ در سن ۱۸ سالگی در منطقه آبادان به شهادت رسید. مزار پاکش در گلزار شهدای شیخان در شهر قم قرار دارد.



گیوگه متفاوت در باره
آیت الله گلپایگانی سفر در بلا و ماجرای
مداح کرد در رضا میر خانی

مداح نداشتیم خودم مداح نشدم

عطاء الله اسماعیلی

اگر فکر می کنید این مصاحبه مثل دیگر گفتگوهای رضا میر خانی درباره کتاب هایش است سخت اشتباه می کنید. نه درباره کتاب هایش با او حرف زده ایم و نه درباره فرهنگ و ادبیات مملکت. رضا میر خانی نزدیک به ۲۰ سال با آیت الله گلپایگانی مانوس بوده و ابتدای آشنایی اش درست زمانی رخ داده که او سه ماه بود نماز نمی خواند! خاطرات جالب او از این معلم اخلاق، بخش عمده ای از گپ و گفتمان را تشکیل می دهد. میر خانی نویسنده ای است که برای نوشتن در محل کارش حاضر می شود و هر روز روی نموداری که به دیوار دفترش چسبانده تعداد کلماتی که می نویسد را، محاسبه می کند. قرار مان گفت و گو بود ولی صحبت هایمان گپی خودمانی شد و در پایان آقای نویسنده قول داد بعد از رمان قیدار سفر نامه کربلایش را بنویسد.

ماشین نشسته بودیم، من قرآن داشتم. گفتم حاج آقا قرآن خدمت تان هست یا تقدیم کنم؟ در جا و بدون معطلی گفتند که مادر خدمت قرآن هستیم. قرآن در خدمت ما نیست. این ها از امور روزمره ایشان بود. بهتر است اصلاً از کرامات این افراد حرف نزنیم و بیاییم راجع به زندگی که واقعی تر است حرف بزنیم. مثلاً حسن خلق و زمانی که برای مردم می گذاشت از بارز ترین ویژگی های ایشان بود. مابقی به عنوان

هستند که آدم باید وقت بگذارد و هر چیزی که از ایشان دیده است را ثبت کند. چیزهایی از ایشان دیده ام که نمی شود آن ها را خارج از دایره سلوک دید. شاید خیلی چیزهای ساده ای هم باشند ولی به نظر من ثبت این ها مهم است چه در مورد آن هایی که نیستند و چه در مورد آن هایی که هستند. من یاد می آید که یک بار خدمت آقای گلپایگانی بودم از ایشان خواستم که برای من استخاره بگیرند. در

بعد از در گذشت آیت الله سید علی هاشمی گلپایگانی شما مطلبی در سایت تان گذاشتید که نشان می داد سال ها با این بزرگوار ارتباط داشتید و از مریدان ایشان بودید. یک کمی در مورد مشی و مرام آقای گلپایگانی برای ما بگویید. من فکر می کنم که ایشان جزء آن دسته از آدم هایی





طبله سال دوی مامی توانددر بالاترین عالم عرفانی تصرف کندمن وقتی این رامی بینم پس زمان دیگر چیزی نیست که انسان نتواندد آن تصرف کند.

گلپایگانی پسر آقاسید جمال. ایشان گریه می کرد من هم گریه می کردم. یک آدمی با این روحیه داشت گریه می کرد، گریه که دروغ نیست و هیچ حرف دروغی هم من در این آدم ندیدم. همه حرف ها معقول و سنجیده بود. می گفت در یک مکاشفه ای به من دستور داده شد که بیایم خدمت ایشان و از ایشان کسب فیض کنم. من رفتم و آقا هنوز پایین بودند. گفتند او را دیدی؟ گفتم بله. گفت دیوانه بود؟ گفتم نه آقا! خیلی هم معنوی بود. گفت نه... شما هم مثل او! چقدر ساده ای. جن گولش زده. من این را فقط از ایشان می توانستم باور کنم. این ها از این چیزهایی بود که فقط در محضر این جور آدم ها می شود پیدا کرد. از این دست چیزها فراوان است. می خواهم بگویم تکه هایی که ایشان در ما شکست مهم تر از تکه هایی بود که ساخت و این را ایشان می توانست بشکنند. این را اگر یک آدم هم سن من بیاید و بگوید من قبول نمی کنم ولی از ایشان می توانستم قبول کنم. یا مثلاً من در دوره جوانی گرفتار علوم غریبه شده بودم. خیلی علاقه مند بودم. عده ای از دوستان هم روی علوم غریبه کار می کردند. در میان دوستانم یک آدم خیلی فاضل داشتیم که این کار را خیلی زودتر از ما کنار گذاشت. او به دستوری رسیده بود که می توانست تشخیص بدهد بین زوجی که سالیانی با هم زندگی کرده اند کدامشان زودتر فوت می کنند. خودش می گفت اول از زوج های اطرافش که هر دوشان به رحمت خدا رفته بودند شروع کرده. روی این ها امتحان کرد دید که درست در می آید. ما هم همه ذهن های علوم تجربی و مهندسی داشتیم اینجوری که قبول نمی کردیم. مثلاً می گفت من ۱۰۰ تازوج را امتحان کردم جواب داده. بعد رفتم سراغ زوج هایی که یکی مرده و یکی زنده است دیدم باز هم دستور جواب می دهد. این دوست فاضل مامی گفت من جعفر را روزی گذاشتم کنار که خواستم این کار را روی پدر و مادر که هر دو در قید حیات بودند امتحان کنم. هر چه کردم دیدم نمی شود. بعد گفتم این چه کاری است که من پیدا کنم که از بین پدر و مادر کدامشان را زودتر از دست می دهم و احساس کردم این اصلاً هیچ درست نیست پس گذاشتمش کنار و خلاص شدم. البته من مثل ایشان این فضل را نداشتم و به آن مرتبه هم نرسیدم و به چیزهای ابتدایی رسیدم ولی یک وقتی خدمت آقای گلپایگانی رسیدم و با

خانواده ها را می شناسد. ۱۰-۱۲ نفر از آن ها را بالا برد. بعد آن کشیش موقر از جیب بزرگ قبایش - که مثل جیب آقایان روحانی خودمان بود! - یک گلوله کاموادر آورد و نخ را به پچه اولی داد و کشید و به دست پچه ها داد و از بالا پایین آمد و شروع به دویدن کرد. این کشیش بین ردیف ها و نیمکت های چوبی کلیسا می دوید و پچه ها هم به دنبالش. شبیه یک قطار. گاهی به پچه هایی هم که نشسته بودند می گفت بلند شو و این را بگیر. همه این نخ را می گرفتند و پشت کشیش می دویندن. تعداد هم بیشتر می شد تا جایی که به ۴۰ یا ۵۰ پچه رسید. همه این ها را وقتی از لایه لای همه نیمکت ها رد کرد، از پله سن بالا برد و ایستاد. بعد خودش ایستاد و میکروفون را برداشت و گفت: پچه ها حضرت مسیح با همین نخ که تعلیم کلیسا باشد، ما و خانواده های شما را دور هم جمع می کند. اصلاً فضا عوض شد و مردم با این حرف شروع کردند به گریه کردن. درباره آقای گلپایگانی هم همین طور است. ایشان معمولاً درباره خانواده ها حساس بودند. معمولاً وقتی پدری را می دیدند حال فرزندش را می پرسیدند.

■ آقای گلپایگانی اگر نبود رضا امیر خانی با الان چه فرقی داشت؟

به نظر من یک زندگی دینی بر اساس اسوه ها و الگوها خیلی راحت تر شکل می گیرد. سخت است که من بخوام تفهیم کنم که فلانی برای ما چکار کرد و چکار نکرد. روشن است که اگر

امام نبود من نویسنده نبودم. این را مطمئنم. و اگر هم آقای گلپایگانی نبود من دینم شبیه این دینی که الان دارم نبود. یعنی معتقدم ایشان قسمت هایی از دین را برای ما طور دیگری توانستند شرح دهند. نمی دانم این را چگونه باید بگویم. مثلاً من مطمئنم که نزدیکی به ایشان کمک کرد که فریب طواهر دین را نخورم. فریب کشف و کرامات را نخورم. این ها خیلی برای من مهم است. این ها چیزهایی بود که من نمی توانستم از روی متون پیدا کنم. من یک بار خدمت ایشان بودم فرمودند رضا برو این آقای را که در اتاق بالا است، ببین. من رفتم دیدم یک آدم نورانی و واقعا دوست داشتنی نشسته. همان آقا پرسید شما از مریدان آیه الله هستید؟ گفتم بله من جزء ارادتمندان ایشان هستم. گفت بگذارید من شمارا ببوسم گفتم چی شده؟ گفت من را از شیراز امام زمان فرستاده که بیایم خدمت آقای

مخاطب پیش ایشان می رفتیم از شدت تماس های تلفنی شان خسته می شدیم. من می دیدیم که آقا خسته بودند بیمار بودند ولی مقید بودند تلفن ها را خودشان جواب بدهند و واقعا وقت می گذاشتند. حالا بعضی از آقایان هستند که قرار می گذارند که مثلاً در این ساعت یا تا این تعداد به تلفن ها پاسخ می دهم. ولی ایشان جزء کسانی بودند که زمان شان وقف مردم بود. یعنی من گاهی فکر می کردم که کی برای خودشان زندگی می کنند؟

■ شیوه تربیتی شان چگونه بود؟ ایشان استخاره می کردند و انگار گاهی اوقات ذکر های خاصی می دادند که راه گشا بود.

ذکر و این ها که برای مراحل خصوصی و افراد خاص بود. بین آقایان به ذکر دادن مشهور نبودند. ولی اگر کسی آشنا بود و ایشان می شناختندش، ذکر می دادند. مرحوم والی می گفت آخوند محلی ۳ کار باید بلد باشد. تعبیر خواب. استخاره و حل دعوی زن و شوهر. برای اینکه مردم معمولاً همین ۳ گرفتاری را دارند. ایشان در هر سه زمینه اطلاعات کافی را داشت. نکته ای هم که وجود داشت این است که تعبیرهایشان خیلی به شخص ارتباط داشت. اگر کسی را نمی شناختند معمولاً تعبیر خواب نمی کردند. یعنی فکر می کنم ورود به فضای خصوصی شخص پیدا می کردند و بعد تعبیر می کردند. من نمی دانم چقدر علم به تعبیر خواب در ایشان بود. ولی ما خودمان خواب هایمان را به ایشان می گفتیم و خیلی وقت ها خیلی جواب های خوبی هم از ایشان می گرفتیم.

ایشان زمان هایی داشتند برای پذیرش دعوت ها و در نتیجه با افراد ارتباط خانوادگی برقرار می کردند. این کار را من در مسیحیت هم خیلی زیاد دیده ام. کلیساها معمولاً مکان هایی خانوادگی هستند. مسیحی ها عموماً برای اینکه بتوانند کلیساها را رونق بدهند فضا را فضایی خانوادگی می کنند. مثلاً تلفن های ۲۴ ساعته دارند که همواره یک کشیش در خدمت خانواده ها هست. تلفن های مختلف برای مراسم ازدواج و دعوی و حتماً مراسم احتضار! معلوم بود این کلیسا مثلاً ۴ کشیش آنلاین دارد که همواره پاسخگو هستند. من در شهری در فلوریدا ۳ ساعت بیکار بودم و روز یکشنبه بود. رفتم کلیسای بزرگ شهر وارد شدم دیدم اتفاقاً روز صلح است. کشیشی که بالا رفت بسیار انسان موجهی بود و یک سخنرانی خیلی محکم و در ست و خطابه گونه ارائه داد و مستقیم از انجیل و از تورات نقل می کرد و جلسه رو به پایان بود که این کشیش مؤدب، موقر و متین ناگهان از بالا شروع کرد بپچه های کوچک خانواده ها را یکی یکی و به اسم صدازدن و این نشان می داد که

اگر امام نبود من نویسنده نبودم. این را مطمئنم. و اگر هم آقای گلپایگانی نبود من دینم شبیه این دینی که الان دارم نبود.

ذوق گفتیم من دارم این کارها را می‌کنم و چیزهایی هم پیدا کردم. ایشان برای من یک خاطره‌ای نقل کردند که این خاطره من را آرام کرد و فهمیدم دنیا دست کیست. ایشان چیزی نقل کردند از مرحوم پدرشان حضرت آیه‌الله العظمی آقا سید جمال جمال السالکین که هم‌دوره مرحوم آیه‌الله سید علی آقای قاضی بودند. گفتند برادر بزرگ من آقا سید محمدرضا شاعر بود. بعضی از اشعار ایشان در حرم حضرت اباعبدالله و امیرالمومنین علیهما السلام نقش بسته بود.

یعنی ملک الشعراء یک دوره عراقی محسوب می‌شده است. آقا سید محمدرضا در دوره جوانی گرفتار علوم غریبه شد. یک روزی ما رفتیم خدمت ابوی، آقا سید جمال. ایشان گفتند که محمد رضا سر درس نمی‌رود. کجاست و چه می‌کند؟ گفتیم آقا او به یک مقاماتی رسیده است. گفت چه مقاماتی؟ گفتیم مثلاً توانسته جن تسخیر کند. آقای گلپایگانی می‌گفتند تفریح ما این بود که روزهای تعطیل با او بی‌گرمی شریعه شط می‌رفتیم و بچه‌هایی

را می‌دیدیم که هنگام آب بازی در حال غرق شدن بودند. آقا سید محمدرضا دستور می‌دادند که جن‌ها بروند و این‌ها را نجات دهند و این کاری بود که ما دیدیم و ایشان این کار را انجام می‌دادند. ما گفتیم ایشان تسخیر جن می‌کنند. آقا سید جمال گفتند ایشان کجا هستند؟ گفتیم زیر زمینی اجاره کرده‌اند و آنجا مشغول ریاضت هستند. ما پشت سرشان راه افتادیم و وارد آن زیرزمین شدیم و آقا سید محمدرضا تا پدر را دیدند هول شدند و گفتند که خیلی خوش آمدید و... آقا فرمودند که شنیده‌ام شما تسخیر جن انجام می‌دهید. گفتند بله آقا. گفت یعنی این جن‌ها هر کاری تو بگویی انجام می‌دهند؟ گفت بله آقا من هر کاری تا به حال به این‌ها گفته‌ام انجام داده‌اند. و جز کار خیر از ایشان نمی‌خواهم و از این قبیل. ایشان گفتند اگر چیزی به شما بگویم شما می‌توانی به آن‌ها بگویی؟ پسر گفت بله. ایشان گفتند آقا سید محمدرضا به آن‌ها بگویید و من را بزنند. گفت به آقا من این کار را نمی‌کنم. ولی ایشان گفتند شما به آن‌ها بگو و... از پسر انکار و از پدر اصرار. پسر می‌ترسید برای پدر که این‌ها اسائه‌ادب کنند و پدر اصرار که بکنند! بالاخره پسر راضی شد که این کار را انجام دهد و آقا سید محمدرضا رفت و کارهایی را که لازم بود انجام داد و مثلاً او را وادکاری خوانند... بعد از زمانی هیچ خبری نشد. دوباره با خلوص نیت

آشپز خانه هیئت ما
قطعا از اطاق فکر
مدیریت نخبگان
وضعش بهتر است
برای اینکه دو تا
طلای جهانی دارد

خواند و گفت الان می‌زند ولی باز خبری نشد. بعد از مدتی آقا رو به قبله ایستاد و گفت ای آقای اجنه کمی این بچه را تادیب کنید که به جای این بازی‌ها بیاید سر درشش. آقای گلپایگانی می‌گفت ما دیدیم که آقا سید محمدرضا به طرف دیوار پرت می‌شود و بلند می‌شود و دوباره پرت می‌شود. شنیدن همین ماجرا باعث شد که علوم غریبه را کنار بگذارم و مهم‌تر این که جایگاه کسی مثل مرحوم آقا سید جمال را در مقابل این کارها متوجه شوم.

■ به هر حال همیشه از کسانی در حد آقای گلپایگانی کرامات و حکایاتی از این دست نقل می‌شود. شما از خود ایشان در این باره چیزی دیدید؟

از سال ۷۰ در حدود ۲۰ سالی که خدمت ایشان بودم می‌توانم برای شما ده نمونه بیاورم که واقعا خارق‌العاده هستند. ایشان ندیده‌مان را دیدند و گفتند چرا فلان کار را انجام داده‌ای؟ ولی به نظر می‌رسد این‌ها آن چیزهایی نیست که آقای گلپایگانی را ساخته‌اند. مهم‌تر از این‌ها زندگی

ایشان بود و کار ایشان بود. در کار برای ایشان چیزی نبود که ایشان آن را خلاف شأن بدانند یا بگویند این کار از سن من گذشته است. من می‌دیدم که ایشان برای پاسخ دادن به سوال یک کودک امکان داشت در سن ۸۰ سالگی بایستد و سر خم کند و بچه را قانع بکند و بعد برود. برای‌شان مهم بود که جواب کودک را بدهد. و اگر فردا آن بچه را آن سمت خیابان می‌دید حتماً به او سلام می‌کرد. من این کار را نمی‌کنم. مهم‌تر از همه کاری می‌کردند که مردم به داوری ایشان اطمینان کنند و برای رفع مشکلاتشان نزد ایشان بیایند و به دلیل تجربه بالا حتماً خطاهای‌شان خیلی کم بود. نمی‌خواهم بگویم که خطا نمی‌کردند اما هنرشان این بود که اگر خطا می‌کردند خودشان به روی خودشان می‌آوردند که من خطا کرده‌ام. گاهی وقت‌ها می‌گفتند فلان جامن عجب خطایی کردم. ما این را دیدیم که اختلاف خانوادگی برای کسی پیش آمد و ایشان اشتباه کردند و همواره به روی آن خانواده می‌آوردند که من آنجا اشتباه کردم. و این به نظر خیلی مهم است. اجازه بدهید حالا که از فضل اعتراف به خطا گفتیم، خاطره‌ای برایتان تعریف کنم. من دوست بزرگتری دارم که گاهی در بعضی کارها با ایشان مشورت می‌کنم. انسان شصت و چند ساله عاقل و باهوشی که خدمت‌شان می‌رسم. یک بار با این دوستم سفری به سمت شهرهای غربی

کشور داشتیم و من در حال آماده کردن مطلب سرلوحه برای سایت لوح بودم. ایشان پرسید این هفته چه می‌خواهی بنویسی؟ گفتم مطلبی پیدا کرده‌ام که به نظر من می‌آید خیلی مطلب خوبی است و آن هم در مخالفت با یکی از آقایان است و شروع کردم به طعنه زدن و انتقاد از یکی از مراجع. یکی از مراجع بزرگ عراق در دوره‌ای که انگلیس‌ها عراق را اشغال کرده بودند برای درمانشان به لندن رفته بودند. من داشتم می‌گفتم این اوج ندانم کاری است و... مطلب هم خیلی روشن بود. یک مطلب استدلالی دقیق و مثال زده بودم که استرالیایم بد نبود ایشان می‌رفتند چرا انگلستان و...؟ انتظار داشتم که این دوستم هم که از من انقلابی‌تر بود از من حمایت کند و کمک کند و تأیید کند. ایشان به من گفت شما خیلی بی‌جایی کنی که راجع به یک آیت‌الله داوری کنی. گفتم این حرف‌ها یعنی چه؟ چرا؟ گفت شما نمی‌دانی ایشان چه مرحله‌ای را طی کرده تا به اینجا برسد. بنابراین داوری شما اشتباه است و شما حق قضاوت کردن درباره ایشان را ندارید. به من خیلی برخورد و خشمگین شدم و دعا کردیم. ولی او توانست مرا آنقدر قانع کند که من این مطلب را در سایت ننویسم. در سایت نریختم و البته همچنان به مطلب اعتقاد داشتم. هنوز هم با اصل استدلالی که در این مطلب هست هم‌دلی دارم. این کار را نکردم و گذشت تا اینکه آن آیت‌الله بزرگ به کشورش برگشت و شد آیت‌الله سیستمی که آن راهپیمایی مشهور از بصره تا نجف را راه‌انداخت و محاصره انگلیسی‌ها را شکست و پیروز ماند و وارد نجف شد و آن روز خوشحال شدم که چقدر خوب شد که جسارت کوچکی نسبت به این آیت‌الله از من





این امکان هست که ما بتوانیم در مدر نیته تصرف بکنیم ولی اینکه سنت را بخواهیم به عنوان دنیای امروز به مردم بقبولانیم امکان پذیر نیست و در دل آن دچار تناقض خواهیم شد.

حاشیه

جوان سرکش و پیر عارف

اشتباه است اگر بگوییم من کاری کردم که آقای گلپایگانی من را قبول کردند. ایشان گفتند که بلند شو بیا. به همین سادگی. اصلا من نمی خواستم بروم و علاقه ای نداشتم ایشان به زور می گفتند که بیا و عین حضور و غیاب مراقب مردم بودند. ایشان می پرسید شما کجایی؟ چکار می کنی؟ و من مطمئنم که با همه ۱۸ ساله های این گونه برخورد می کردند. منظورم این است که من کاری نکردم یا روی پیشانی من چیزی ننوشته بودند. ایشان با دختر بد حجاب مسیرشان هم همین رفتار را داشتند. با من هم همین رفتار را داشتند.

حالا مثلا من هم پسر بد حجاب مسیرشان بودم خیلی فرق نمی کرد وقتی ایشان فوت کردند من فکر می کردم که نزدیک ترین فرد به ایشان هستم. اما وقتی پای صحبت مردم می نشست می دیدی همه همین حس را دارند.

همه وقتی حرف می زدند می گفتند «شما چه می دانید از ایشان؟ من یک چیزهایی می دانم که هیچ کس نمی داند». یعنی ایشان با همه همین ارتباط را داشتند و این دقیقا خلاف مشی مرید بازی بود. برای اینکه هیچ کسی را سوا نکرده بودند. حتی گاهی وقت ها به ما بر می خورد. مثلا یک کسی را می بردیم پیش ایشان بعد می دیدیم ایشان با او همان گونه حرف می زد که با من حرف می زد. منی که مدت ها پیش ایشان بودم و این نشان می داد که دنبال مرید نبودند. در عین حال باید این را هم بگویم که در اواخر عمر قادر به رفتن به مسجد نبودند و این باعث شده بود که یک کمی فضای اطرافشان خلوت تر شود و اتفاقا آدم می توانست وارد فضای خصوصی تر شود. من یادم هست ایشان برای فیزو تراپی شان باید هفته ای یک مقدار راه می رفتند و یکی از افتخارتم این بود که گاهی اوقات توفیق هم راهی با ایشان در همان اتاق منزل را داشتم.

عمومی خجالت می کشیدید چگونه می خواستید در این عرصه یک رمان دینی به وجود آورید؟ یعنی شما چطور جرات می کردید که وارد فضایی شوید که با یک ابزاری که برای زندگی امروز است یک زندگی دین مدارانه را شرح دهید. حالا من می خواهم بگویم در این افق هر کسی که مشغول است حتی کسانی که سعی می کنند بگویند این زندگی دیگر ممکن نیست، همه این ها مدیون امام هستند. یعنی جریان انقلابی و حتا جریان ضد

انقلابی هر دو مدیون امام خمینی رحمت الله علیه هستند. منتهی دو نوع رویکرد وجود دارد. یکی این که ما این جهان را به یک جهان سنتی تبدیل کنیم و به طور طبیعی در یک جهان سنتی همه شروع می کنیم به دیندارانه زندگی کردن. یکی دیگر این است که این جهان را همان گونه که هست بپذیریم و سعی کنیم تغییرات کوچکی در اطراف خودمان ایجاد کنیم و در این جهان جدید دیندارانه زندگی کنیم. من جزء گروه دوم هستم. اتفاقا فکر می کنم باز گشت به

سنت بیشتر مد نظر آقایان امروزی است. یعنی می گویند زندگی دیندارانه در دنیای مدرن ممکن نیست و این را می پذیرند. پس باید وارد دنیای سنتی شویم. من اصالتا پارادایم مدرن نیته-سنت را پارادایم اصلی زندگی خود نمی دانم و فکر نمی کنم که دنیا به دو بخش سنتی و مدرن تبدیل شده است و اتفاقا می پندارم که اگر ما این تقسیم بندی را انجام دادیم و سنت را انتخاب کردیم، در مقابل مدرن نیته حتما باختیم. این امکان هست که ما بتوانیم در مدرن نیته تصرف بکنیم ولی اینکه سنت را بخواهیم به عنوان دنیای امروز به مردم بقبولانیم امکان پذیر نیست و در دل آن دچار تناقض خواهیم شد. به این جهت که ما می خواهم تمام اطلاعات روی نمودار را بپذیریم. در نگاه کلی ام و در همه کارهایم وجهه همتم این است که سعی کنم زندگی دیندارانه در دنیای امروز را شرح دهم. این همه کار من است. حالا اینکه در آن ظاهر دین وجود داشته باشد یا نه به نظرم اهمیتی ندارد. بیشتر به دنبال این هستم که باطن دین را نشان دهم. پس اگر این قصه را در امریکا یا افغانستان بنویسم در نظرم خیلی تفاوتی ندارد. در هر دوی این ها مهم آن است که بتوانم گرفتاری های زندگی دیندارانه در دنیای مدرن را نشان دهم. بنابراین وقتی من بی و تن را می نویسم با پارادایم سنت-مدرن نیته در امریکا شروع می کنم و نشان می دهم پارادایم

سر نزد. می خواهم بگویم همه ما به یک سری از این نفس های لوامه بیرونی راجع به داورى مان نسبت به آقایان احتیاج داریم. امروز احساس می کنم این ها از بین رفته است. من از اینکه یک سیاست مدار را نقد کنم ابایی ندارم. برای اینکه مسیر بزرگ شدن آن سیاست مدار را می دانم و آن مسیر را می شناسم، ولی می بینم که ما نسبت به بسیاری از بزرگان دینی و بزرگان شاخه های دیگر هم همان گونه داورى می کنیم. این یعنی گسترش و اشاعه ذهنیت سیاسی در سایر ذهنیت ها که به نظرم این خیلی خطرناک است.

چوبانی پیدا کردیم که بلدما شد و حدود ده ساعت پیاده رفتیم سمت عراق. وقتی رسیدیم پوست پاهایمان رفته بود و همه پاهایمان خونی بود

■ بحث را سمت خودتان بیاوریم. چرا شما سفر نامه های متفاوت تان را نوشته اید ولی سفر نامه های نجف و کربلاى تان را ننوشته اید؟

گشایشی که امام در ذهن همه ما ایجاد کرد این بود که بتوانیم زندگی دینی و دین دارانه در دنیای جدید را شرح دهیم. قبل از او هم شاید ما به زندگی دین دارانه می اندیشیدیم ولی اینکه آن را

شرح و بسط دهیم و راجع به امکانش صحبت بکنیم خیلی کار شدنی ای نبود. من همیشه مثالی که در این رابطه می زنم این است که ما از همه دانشجویان قبل از انقلاب شنیده ایم که می گفتند فضایی برای نماز خواندن در دانشگاه نداشتیم. خجالت می کشیدیم. وقتی شما از نماز خواندن در فضای



در همه عرفان ها نکته این است که بدانی تو بدترین بندگان هستی و در توهیح عجبی نیست



از آقای گلپایگانی شنیده بودیم که برای مثلاً عید غدیر شما حتماً زیارت امین الله را بخوانید



چیزی به نام بازگشت به سنت در مقابل مدرنیته در حال ترویج است؛ این نگاه خطرناکی است



هیات تنها امر ماندگار زندگی امثال ما است. من افتخار می کنم بگویم رگ و ریشه ام عضو فلان هیئت قدیمی بوده اند



سنت مدرنیته در آمریکا جواب نمی دهد. یعنی اگر ار میا بخواهد بر مبنای نظر مخالف با دنیای مدرنیته شروع کند حتما شکست می خورد. من کارم تبلیغ نبوده و از یک طرف مخالفت با زندگی دیندارانه هم نبوده است. بلکه من یک آزمایشگاه تجربی درست کردم که می گویم این پارادایم سنت مدرنیته این مشکلات را دارد. بنابراین من همیشه مشغول همین کار هستم. حال شاید تبلیغ، تبلیغ مستقیم نباشد. نباید هم باشد ولی در عین حال دارم آزمایشگاه های مختلفی را در قسمت های مختلف داستانم ایجاد می کنم تا ببینیم باید چکار کنیم.

■ من کتاب های شما را کتاب های غیر دینی نمی دانم. خصوصاً در بعضی جاها که شما مستقیماً یک مسائل دینی را مطرح می کنید. معتقدم آنجا شما بالای منبر هستید. منبر شیوا و خوبی هم هست. فکر می کنم بخش هایی از آن برمی گردد به ذهنیت های فردی رضا امیرخانی از هیئت یا حسینی های. شخصیت های داستانی تان را از یک جایی در زندگی تان پیدا کرده اید و کنار حسینی و دینی رضا امیرخانی کدام است؟

فضای انقلاب اسلامی یکی از مهم ترین سودمندی هایش این بود که یک فضای ذهنی آزادی را برای ما ساخت. اتفاقاً به دلیل همین گسترش پیدا کردن رسانه ای بعضی از ظواهر دین، فرصتی برای ما پیش آمد که

نسبت به اصل دین دوباره فکر کنیم. من امروز در هم نسل های خود خیلی کم می بینم که دین سنتی وجود داشته باشد. این جزء چیزهای خیلی عجیب است. منتهی حقیقت این است که دین امام هم دین سنتی نبود. این فضا انقدر ما را اجسور کرد که همه به دنبال انواع مختلف معنویات برویم. من روزی که نزد آقای گلپایگانی رفتم نماز نمی خواندم. یادم هست در سن ۱۸ سالگی چند ماه بود به این نتیجه رسیده بودم که دیگر نباید نماز بخوانم. از وقتی هم نزد ایشان رفتم تمام نمازهای خوانده و نخونده ام را دوباره خواندم. این جسارت را جامعه به ما می داد. یعنی جامعه داشت به ما یاد می داد که می توانیم با آن مخالفت نکنیم. فضای بعد از جنگ ناگهان تغییراتی ایجاد کرد که من کلاً دین را کنار گذاشتم. یعنی گفتم نکنند ما هم داریم همین حرف هایی را می زنیم که همه دارند می زنند. من در آن زمان گرفتار عرفان

هندی شدم. مثل الان هم این ها رونق نداشت و خیلی بسته بود. یادم است یکی از همین استاد های عرفان هندی گفته بود برای اینکه سیطره طبیعت بر وجودمان را نشان دهیم از شمایی خواهیم یک عنصر طبیعی را برای استاد و مثلاً مراد تان هدیه بیاورید. یکی جعبه آناناس خیلی عالی آورده بود. دیگری یک کارتن موز آورده بود. یکی دیگر دسته گلی شیک و بزرگ آورده بود. ما برای اینکه استاد را امتحان کنیم رفتیم بالای کوه و یک بوته خار کشیدیم و آوردیم. خیلی به او برخورد و ما دیدیم که انگار در وجود این آدم گستره طبیعت خیلی هم جدی نیست. انگار بیشتر آناناس ها مد نظر بوده است. این فضاها فضاهای انقلاب بود که به ما کمک می کرد که افلا جرات کنیم و واردش بشویم. من فکر می کنم چیزی که امام برای ما آورده بود به نوعی بازگشت به هویت بود. نه بازگشت به سنت. مدام ما می گشتیم که این هویت مان کجاست. یک زمانی

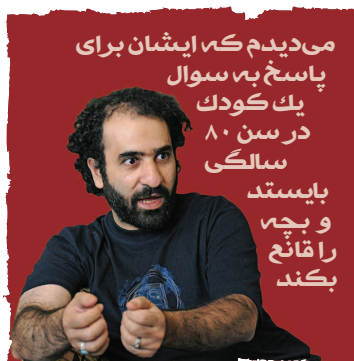
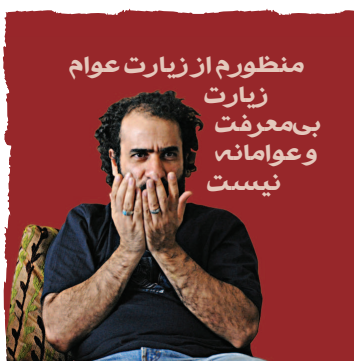
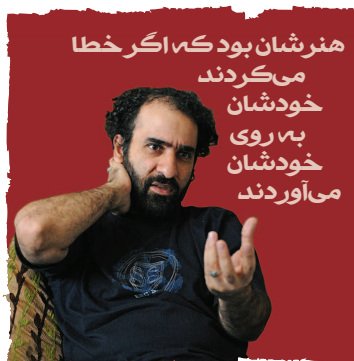
دوستانم هیئتی راه انداختند. در آن هیئت یک روحانی آوردیم که فاصله سنی روحانی با ما زیاد بود و روحانی جوان و هم نظر کم پیدا کردیم. یک جلسه آمد و دیدیم نشد. گفتیم سخنران باید از خودمان باشد. یکی از دوستان تصمیم گرفت سخنران شود. گفتیم هر کسی در هیئت حرفی می زند باید مآخذ داشته باشد. آن دوست طلبه ما که آن زمان آمده بود و وارد کار شده بود موضوع را جدی گرفته بود و وقتی می خواست حدیث نقل کند کتاب حدیث را می آورد و به

مان نشان می داد. بعد دیدیم مداح نداریم. خودمان مداح شدیم. دوستی بزرگ تر با مداح ها شرط کرد که ما خدشان نوار نباشد. یعنی حتی اگر عین نوار حاج منصور را خواندید بگویید ما خدش کدام سند است. دیدیم هیئت به آشپزخانه هم نیاز دارد. آشپزخانه هم از خودمان بود. من مقاله ای درباره استعداد های درخشان نوشته بودم و آنجا نقل کرده بودم که آشپزخانه هیئت مآخذ از اطلاق فکر مدیریت نخبگان و وضعیت بهتر است، برای اینکه دو تا طلای جهانی دارد. خیلی هیئت متفاوتی شد و امروز از آن مجموعه بزرگ استعداد درخشان فقط همان هیئت مانده است.

■ چرا هیئت؟ چرا انجمن یا مثلاً تشکل نه؟

به دلیل اینکه همیشه ما به آن نیاز داشتیم. مثلاً درباره شب های شعر مان گاهی می شد که دوستان

ما حتی نمی توانیم نسبت به پایین ترین شخصیت های عاشورا اشراف داشته باشیم



خورده و سفارت عراق هم علامت خورده. خلاصه به خاطر همین ما حدود ۲۴ ساعت بازداشت پلیس سیاسی ترکیه بودیم و خیلی سخت گذشت. بعدتر البته یک بار هم خواستیم از طریق کر دستان عراق خودم را به کر بلا برسانم که متأسفانه نشد. خلاصه آن سفر موفق نشدم تا اینکه صدام گم شد. با چند تاز دوستان راه افتادیم برویم کر بلا، گفتند فضا امن نیست و شما بروید و دو سه هفته دیگر بیایید. به دوستانم گفتم که من مقصرم که امام حسین ما را راه نمی دهد. حتما مشکلی در وجود من هست که این طوری می شود. خلاصه فضا روضه ای شد و رفقا گفتند حالا که این طور است هر جور شده می رویم. با محسن مومنی و سید علی کاشفی خوانساری رفتیم چوپانی پیدا کردیم که بلد ما شد و حدود ده ساعت پیاده رفتیم سمت عراق. وقتی رسیدیم پوست پاهایمان رفته بود و همه پاهایمان خونی بود.

آن زمان روزی ۴ یا ۵ هزار ایرانی هر روز همان طور می آمدند کر بلا. همه می لنگیدند. اصلاً انگار جای آداب نبود. من این ها را می نوشتم و احساس می کردم این ها یک سری مسائل شخصی است. من شنیدم که حضرت علامه طباطبایی وقتی برای زیارت مشرف می شدند مانند اعراب بادیه می رفتند به سمت حرم. اطرافیان شان می گویند حضرت علامه شما چرا اینگونه به زیارت می روید؟ ایشان گفته اند زیارت، زیارت عوام است. من این را که شنیدم خیلی آرام شدم. یکی از عزیزترین انسان هایی که

در عرصه هنر آیینی می شناسم مرحوم سید حسن حسینی است و کتاب گنجشک و جبرئیل شان یکی از بهترین آثار در زمینه ادبیات آیینی است و شاید باور نشود که با شعر سپید که امروز که می گویند شعر سپید برای اومانیسم ساخته شده بتواند به زیباترین شکل مفاهیم دینی را انتقال دهد. یکی از بزرگان فرموده اند این کتاب به دستم رسید و من عادت داشتم قبل از خواب کتاب می خواندم و دیدم این کتاب را نمی شود خوابیده خواند، پس نشستم و دیدم نشسته هم نمی شود خواند پس ایستادم و بعضی از اشعارش را خواندم. این کتاب با شعر سپید به بیان وقایع عاشورا پرداخته است. وقتی این کتاب را دیدم فهمیدم که تصرف در یک قالب یعنی چه. تصرف در یک قالبی که می گویند برای مدرنیته ساخته شده است یعنی چه. من جزء کسانی بودم که هنگام دفن پای جنازه مرحوم حسینی بودم. وقتی

شعر نداشتند. گاهی می شد که خطوط سیاسی مان اختلاف پیدا می کرد. فضاهای علمی مان بعد از چند سال فوق تخصصی شد. ولی هیأت تنها امر ماندگار زندگی های امثال ماست. جوری که من امروز افتخار می کنم که بگویم رگ و ریشه ام عضو فلان هیئت قدیمی تهران بوده اند.

■ در حرم حضرت ابا عبد الله علیه السلام هم همین نکته ای که شما می گوید دیده می شود. یعنی همه یک جورند.

حرم امام حسین علیه السلام با همه حرم ها غیر قابل مقایسه است. به دلیل وجود صدام و جنگ و مشکلات با عراق ما دیر به حرم رسیدیم. من یادم هست بار اول که رفتم انگار همه جا را می شناختم. احساس می کنم که من خیلی خوب به حرم امام حسین علیه السلام مشرف شدم. اولین بار که

می خواستم مشرف شوم سال ۹۵ میلادی بود. رفتم ترکیه و می خواستم برای ادامه تحصیل بروم آمریکا. رفتم سفارت آمریکا را پیدا کنم که دیدم سفارت عراق هم آنجا است. یک دسته گل خریدم و رفتم سفارت عراق. تازه دوره مبادله اسرا بود. مسؤول کار گفت شما ایرانی هستید و اینجا چکار می کنید. من گفتم که ما الان دو کشور دوست هستیم و من آمدم از شما ویزا بگیرم و بروم از این کشور بازدید کنم. طرف گفت این امکان پذیر نیست و ما روابط کنسولی نداریم و اگر از مجاهدین خلق هستی باز هم از

آنکارا نمی توانی بروی. گفتم نه. یک آدم معمولی هستم و می خواهم بروم. گفت داخل کشور اصلاً امن نیست که بخواهی بروی. من هم گفتم خوب من هزینه محافظم را هم می دهم. خیلی خوشش آمد. پاسپورت مرا کپی گرفت و گفت من این را فکس می کنم به دفتر حافظ منافع عراق در ایران. من در آن سفر رفته بودم که روند کار و جای سفارت ها را یاد بگیرم و بعداً که خواستم از آمریکا ویزا بگیرم جای سفارت ها را بدانم. نقشه ای دستم بود که روی آن جای سفارت آمریکا و سفارت عراق را علامت زدم. یک خانه آتاتورک هم بود که آن را هم علامت زدم و برای این که دقیقاً جهت نقشه را بفهمم این سه راه به هم وصل کرده بودم. روی چمن پارک نشسته بودم و این کار را انجام می دادم که پلیس آمد و مرا گرفت. پاسپورت مرا هم نگاه کرد که ایرانی ام و ریش هم داشتم. نگاه کرد دید سفارت آمریکا علامت

هیئت مان خیلی شلوغ نیست. اما قسمت مهمی از زندگیمان است و همه آن را خیلی دوست داریم. نام هیئتمان خدمتگزاران اهل بیت است

می خواستند ایشان را در قبر بگذارند، خانم شان گفت صبر کنید ایشان یک وصیتی دارند. ما همه صبر کردیم و گفتیم وصیت چیست؟ گفت ایشان گفته اند که کتاب گنجشک جبرئیل را کنار من بگذارید. من خیلی حالم بد شد و به این فکر کردم که اگر روزی ما بمیریم هیچ چیزی نداریم که بگوییم کنارمان بگذارند. خدا توفیق دهد یک کار این گونه قبل از مردن مان انجام دهیم. خیلی دوست دارم ۴۰ حدیث نفس از زیارت عوامی مانند خودم را بنویسم.

■ این زیارت عوام را در زندگی متداولمان چگونه می شود دید؟ چقدر دم زدن حسینی را می شود در آن پیدا کرد؟

منظورم از زیارت عوام زیارت بی معرفت و عوامانه نیست. بلکه منظورم شکستن عجبی است در کسانی که معرفت خودشان را بالاتر از عوام می دانند. آن کاری که علامه کرده است همین است. علامه انسانی نبوده است که بگوییم منظورش بی معرفت زیارت کردن بوده است. منظور علامه قطعا این نبوده بلکه روش زندگی مومنانه تری بوده که نسبت

به امثال ما داشته اند. پیدا کردن این گوهرهای درخشان در زندگی انسان های معمولی یکی از کارهای مهمی است که به نظر من باید انجام شود و این جزء نکاتی است که ما به آن ها توجه نداریم. در همه عرفان ها نکته اول این است که بدانی تو بدترین بندگان هستی و در تو هیچ عجبی نیست. من مطمئنم که اگر ما خدمت آیت الهی پرسیم آن آیت الله می گوید من از همه عالم بدتر بوده ام. این وظیفه آن آیت الله است. اما اگر من این جا بنشینم و بگویم او از همه پایین تر است این اشتباه است. این

مرز را باید در ست تفکیک کرد و به مخاطب نشان داد که هر کسی وظیفه دارد خود را پایین ترین بندگان خدا بداند، بدون اینکه من جرات قضاوت راجع به دیگری را داشته باشم. این همان کاری است که من دوست دارم در قسمتی از رمان انجام دهم. یعنی در شخصیت هایی که شاید به ظاهر آن مقبول تر اند داشته باشند باید آن گوهری را پیدا کنیم که آن گوهر به راحتی اجازه

نمی دهد ما راجع به اشخاص قضاوت کنیم.

■ بحث سبک زندگی این روزها خیلی مد شده و همه از آن دم می زنند. شما چطور به این سبک زندگی می پردازید؟

کار من نمایش سبک زندگی است. یعنی اگر دیگران بخواهند قطعاتی از لایف استایل را به من نشان بدهند که حالا شما این زندگی را می توانید بسازید من آن زندگی ساخته شده را موظفم نشان بدهم و کار من همین است. یعنی در عصره مان باید جهانی را خلق کنید که در آن زندگی جریان داشته باشد. اگر این اتفاق نیفتد که یعنی هیچ کاری نکرده اید. بنابراین می خواهم بگویم با این موضوع عمیقا درگیرم. شاید به صورت تئوریک درگیر نباشم اما به نظرم می آید که به صورت عمیق مجبورم با آن درگیر باشم. تصور من این است که ما موظفیم زندگی دین

دارانه در دنیای معاصر را شرح بدهیم. بهترین جای شرح آن رمان است و اتفاقا احساسم این است که اگر ما بتوانیم این کار را بکنیم در قالب رمان تصرف کرده ایم. در سبک زندگی و نگاه متفاوت داریم که متاسفانه آن نگاهی که این روزها ترویج می شود این است که تفاوت میان بازگشت به هویت و بازگشت به سنت را نمی دانند

یا به آن دقت ندارند. چیزی به نام بازگشت به سنت در مقابل مدرنیته در حال ترویج است. که این نگاه نگاه خطرناکی است. در بازگشت به سنت شما چاره ای ندارید غیر از اینکه اگر خواستید دین دار هم زندگی کنید دین تان رنگ و بویی سلفی بگیرد. در افغانستان این دین توانست جوابگوی مردم باشد چگونه می خواهد در ایران جوابگو باشد؟ دین سلفی ۳ یا ۴ قسمت دارد که در یک اتحاد نانوشت به هم نزدیک شده اند. یک گروه هایدگری ها هستند. یک گروه دیگر که هیچ ربط فکری به این گروه ندارد اما به

لحاظ سبک زندگی به هم نزدیک می شوند مکتب تفکیکی ها هستند و گروه سوم که گروه خیلی جدی هستند گروهی هستند که اصالت به سنت را جواری ترویج می کنند که در آن یک اسلام غیر انقلابی به جا خواهد ماند. اتفاقا من شاخه ای از گروه دکتر نصر را از این دسته می دانم. به نظرم اسلام سنتی که دکتر نصر ارائه می دهد این راه نجات جوان ما نیست. چیزی که امام خمینی رحمت الله علیه به ما یاد داد اسلام سنتی نیست. بازگشت به هویت است. بازگشت به هویت به ما یاد می دهد که در دنیای امروز زندگی کنیم. این دوستان عمده شان وقتی به ما می رسند می گویند رمان پدیده مدرن است و پدیده مدرن ذات غیر الهی دارد، بنابراین شما هر کاری که می کنید در آخر گرفتار هستید. این نگاه وقتی در عرصه سیاست هم وارد می شود در عرصه های مختلفی نفوذ می کند. می گوید ژورنالیسم ذات دارد و این ذات برای دنیای مدرن است و شما نمی توانی وارد این دنیا شوی. به ما که می رسند می گویند آقای ژورنالیست، آقای رمان نویس، آقای فیلم ساز، آقای که با مظاهر دنیای مدرن ارتباط داری، این یعنی همه آقایان البته. شما امروز چاره ای ندارید و جوان به این مسائل نیاز دارد و شما باید به این مسائل بپردازید. اما من اضطرار به این ها پیدا می کنم. مثل اکل میته. من می خواهم این را عرض کنم که فو قش یک رمان می توانم بنویسم. رمان دوم می گویم مگر من دیوانه ام که اکل

میته کنم؟ یک بار دو بار... نمی شود که همه ی عمر، عن اضطرار، اکل میته کرد! ما الان با این تفکر به اینجا می رسیم. این گونه است که امروز به یک خودکشی فکری رسیده اند قائلان این حرف ها. مثلا بعضی افراد که از ژورنالیسم آغاز کرده اند و الان حرف هایی می زنند که انکار هیچ کاری نباید کرد. حرفشان این است و زندگیشان این می شود و به تبع آن فعالیت سیاسی شان پایین می آید و فعالیت ژورنالیستی و کاری شان پایین می آید و شما می بینید که این ها فقط در حال حرف زدن هستند. بنده به هیچ وجه اعتقاد ندارم که رمان ذات غربی دارد. آن طور که مادر زندگی علما خوانده ایم طلبه سال دوی می تواند در بالاترین عالم عرفانی تصرف کند من وقتی این را می بینم پس رمان دیگر چیزی نیست که انسان نتواند در آن تصرف کند. ژورنالیسم چیزی نیست که نشود در آن تصرف کرد.

خدا توفیق دهد
یک کار قبل از
مردن مان انجام
دهیم. خیلی
دوست دارم ۴۰
حدیث نفس از
زیارت عوامی
مانند خودم را
بنویسم





هیات تنها امر ماندگار زندگی های امثال ماست. جوری که من امروز افتخار می کنم که بگویم رگ و ریشهام عضو فلان هیئت قدیمی تهران بوده اند.

که در یکار تفاعی هستند که فقط می شود سر بالا به آن ها نگاه کرد. اصلا نمی شود به این فضاها نزدیک شد. بالاترین کاری که در قیام عاشورا از من بر می آید این است که بگویم چند باری رفته ام در مجلس امام حسین علیه السلام به عنوان مستمع نشستام. بالاتر از این هم نبوده است. این نقش تاریخی من است... اندازه ماست بالا همین قدر است...

■ شنیده ایم که شما مداحی هم می کنید. قصه این بخش از فعالیت رضا امیر خانی چیست؟

دوستانم یک هیئت راه انداخته بودند و دائم تکه های مختلف آن کم و زیاد می شد و هیات بزرگ می شد. یادم هست در آن زمان تازه دعا خوانی حاج منصور گل کرده بود و اصلا در هیئت ها کسی دعای خوانی، به جز بعضی دعاها مانند ندبه و کمیل، مارفتیم. غر زدیم که چرا نیست؟ آن هم بخاطر اینکه از آقای گلپایگانی شنیده بودیم که برای مثلاً عید غدیر شما حتماً زیارت امین الله را بخوانید. گفتیم چرا در این هیئت زیارت امین الله خوانده نمی شود و کسی که آنجا مسؤول بود گفت خودتان بیاوید و بخوانید. گفتیم همین آقا بخواند. گفت اگر این کارشان دارد خودت باید بخوانی. ما هم شروع کردیم دعا را خواندن... به همین راحتی. هیئت مان خیلی شلوغ نیست. اما قسمت مهمی از زندگی مان است و همه آن را خیلی دوست داریم. نام هیئتمان خدمتگذاران اهل بیت است. امسال در هیئتمان آدمی داریم که خیلی انسان

جذاب است و خیلی انسان دقیقی است. و احساس می کنم ایشان خیلی آدم باارزشی است. ایشان همان کسی هستند که قبل از همین مصاحبه از شان ذکر کردم که گفتند پشت این میکروفون روایت بدون ماخذ نباید خوانده شود. الغرض؛ امسال قبل از ماه رمضان تمام کسانی را که در هیئت کار می کردند جمع کردند و گفتند بله! متأسفانه نسخه ای از قرآن که دست من است در آن یکی دو تا خواب آمده است. حالا من نمی دانم درست است یا نه ولی در خود قرآن هم خواب حضرت یعقوب و خواب آن زندانی آمده. البته زندانی که خوابش حساب نیست چون زندانی بوده است ولی خواب حضرت یعقوب در قرآن آمده است بالاخره. من می خواهم بگویم ولو اینکه خواب در قرآن آمده باشد اما از امروز تأیید فطر در این هیئت دیگر هیچکس نباید خواب ببیند! اگر نمی توانید نبینید اصلاً خوابید!

آسمان متصل است به شکل دیگری به کارم نگاه می کنم. ما خودمان با دست خودمان دانشگاه مان را به چیزی غربی تبدیل می کنیم. دائم می گوئیم علوم انسانی که کاملاً غربی است. عیبی ندارد علوم انسانی غربی است ولی شما باید در آن تصرف کنید. اگر این کار را نکردید طرف می گوید اینکه معلوم است چیزی مزخرف است اما من لیسانس را می گیرم تا بعد وارد جمهوری اسلامی شوم و خدمت کنم. اصلاً به لیسانس به عنوان یک وظیفه نگاه نمی کند. ما امروزه ریشه های همه چیز را به دلائل کاملاً سیاسی قطع کرده ایم.

■ کجای زندگی رضا امیر خانی حال و هوای عاشورایی پیدا می کند؟ در کل مسیر زندگی تان کجاها عاشورایی است؟

یک روزی دوست داشتم به عنوان رمان نویس به واقعه عاشورا فکر کنم و برای نوشتن تحلیل کنم. هیچ زمانی نتوانستم خودم را نزدیک به اباعبدالله علیه السلام تصور کنم. یک واقعه ای که در ظاهر از اول تا آخرش را می دانیم. خیلی سعی کردم آن را تحلیل کنم ولی دستم به هیچ جا نرفت. بعد گفتم بروم سراغ اصحاب. باز هم نتوانستم. امروز احساس می کنم اگر بخواهیم عمق این واقعه را متوجه بشویم تنها راهمان این است که بگوئیم به مجالس امام حسین علیه السلام می رویم. یعنی آخرش همین می شود و بیش از این نمی شود. این طور نیست که

این واقعه ای که اینقدر درونی است، همان قدر هم روشن باشد. ما حتی نمی توانیم نسبت به پایین ترین شخصیت های عاشورا اشراف داشته باشیم. من گاهی اوقات در شخصیت توابع فکر می کردم و می گفتم بالاخره قسمت منفی شخصیت این ها را که می توانیم بفهمیم. ولی باز وقتی به همان مرحله توبه می رسیدم نمی توانستم جلوتر بروم. یعنی به آنجایی می رسیدم که می گوید من دیدم که زانوان حزروی اسب می لرزد، دیگر از آن نمی توانید جلوتر بروید و اگر ادامه می دهید در اصل روایت می کنید و دیگر درون بینی شخصیت نمی کنید. کاری هم که روضه خوان های ما انجام می دهند همین است و روایت می کنند و بعد می گویند زبان حال می گوئیم. انسان به هر کدام از این فضاها که نزدیک می شود می بیند که این هادر یک اوجی هستند که تکرار ناشدنی است. این ها یک موزه و یک تابلویی بودند برای بشر

ما کارمان تصرف در این قالب ها است. ولی من مثل اکل میته به رمان نگاه نمی کنم. من به عنوان منبر به رمان نگاه می کنم. یعنی من باید در این منبر حرف بزنم. حرفی که واقعا باعث تقرب مردم می شود. اگر غیر از این باشد مسخره است که انسان زندگی اش را صرف این کار بکند. مگر من دیوانه ام که از باب اکل میته سفره بیان نام برای مردم مادر ایران ریشه های زندگی را قطع می کنیم و بعد می خواهیم سبک های زندگی بسازیم. می نشینیم و می گوئیم این دوربین، این موبایل، این وسیله و... غربی است ولی چاره ای نداریم و استفاده می کنیم. مردم کلار ریشه های شان را از دست می دهند. آن وقت باید بروید و زندگی را بر مبنای سنت بسازید. مجبورید عین طالبان و عین تفکرات القاعده ای یک بخشی از سنت را در ذهن مردم پر رنگ کنید. بعد همین قسمت سنت برای بقایش نیاز به مدرنیته دارد. مدرن ترین سلاح غربی را بخرد و در سیاست هم به غربی ترین و میتدل ترین شکل ممکن به هم بپیوندد. یعنی همه چیز در سنت یخ بزند، الا سیاست و اسلحه در آن جاها مجبور است این مدرنیته را قبول کند. رمان جدیدی که من دارم می نویسم در فضای فتوت است. که به نظر می رسد جزء قسمت های فراموش شده دین و مکتب ماست. برای این کار، من فتوت نامه ها را خواندم. بعد دیدم فتوت نامه های صنفی وجود دارد. اصناف مختلف فتوت نامه دارند. نکته این است که هیچ صنفی نیست که بی ریشه باشد. همه صنف ها یک ریشه به خود خداوند پیدا می کنند. صنفی مثل سلمانی می گوید در جنگ احد حضرت جبرئیل تیغی را از عالم دیگر به زمین آورد و سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را حلق نمود. تیغ حلاق تیغ جبرائیل بود. اول کسی که چاقو به اذن الهی بر گلوئی انعام نهاد حضرت ابراهیم خلیل الله است. بنابراین دست شما در دست حضرت ابراهیم قرار می گیرد. اگر کسی وقتی سر کار می آید این را مد نظر قرار داده باشد حتماً وقتی که گوشت گوساله و گوسفند را قاطی می کند به انسان می گوید. یعنی شما اول ریشه های طرف را قطع می کنید. می گوید ای زور نالیست تو زرد هستی یا تو اصلاً غربی هستی. تواز تفکر او مانع است مدرنیته و عصر رنسانس آمده ای و حالا برو یک کاری فعلاً بکن تا مادر پژوهش گاه اندیشه فلان و شورای فرهنگ فلان از قرار ساعتی بهمان قدر برایت تفکرات کنیم! آن زور نالیست بیچاره معلوم است چه کاری می کند. این تفکر امروزه در حال رشد است. تو الان در دنیای مدرنی و در حال انجام کار جدیدی هستی. ابزارت هم مدرن است. من وقتی در حال نوشتن هستم می گویم این کاری که کار دیگر است. در حالی که اگر صبح به اینجا آمدم بدانم کاری را دارم انجام می دهم که ریشه هایش به

در عصره رمان
باید جهانی را خلق
کنید که در آن
زندگی جریان
داشته باشد



آشنایی با خطیب برجسته جهان عرب دکتر شیخ احمد الوائلی

غربت در وطن

سید یاسر الحیدری

شش ساله بودم و حدود سال ۱۳۹۶ هـ ق به همراه پدرم به یکی از بزرگترین مساجد شیعه بغداد که معروف است به مسجد خلانی (مرقد مطهر محمد بن عثمان دومین نایب امام زمان در غیبت صغری) رفتیم. ماه مبارک رمضان بود و برای شرکت در مجلس وعظ و خطابه یکی از بزرگترین منبری های عراق می رفتیم، شبستان مسجد و مرقد مطهر و صحن آن مملو از جمعیت بود، و با اینکه کودکی پیش نبودم اما حضور جوانان را به خوبی درک میکردم. البته نکته قابل توجه این است که خیلی از خانواده های آمدند و در ماشین می نشستند و از طریق بلندگوها به سخنرانی این منبری معروف گوش میدادند. سیزده ساله بودم و در شهر کویت (پایتخت کشور کویت) و در حسینه بزرگ و معروف (البلوش) نیز این شخصیت والا مقام به منبر میرفت و هزاران نفر زن و مرد به سخنرانی خودش جذب می کرد.

بصره و ناصریه و عماره. در دهه شصت و هفتاد میلادی منبر مرحوم دکتر الوائلی در بغداد شهرت پیدا کرد و در مسجد الخلانی و مسجد الهاشمی که با حضور هزاران نفر از دانشگاهیان اعم از استاد و دانشجو و نخبگان و بازاریان و فرهنگیان رنگ خاصی به خود می گرفت. از آن زمان رابطه ایشان با علمای بزرگ امثال علامه امینی (نویسنده موسوعه الغدیر) و شخصیت های دیگر چه در حوزه چه در دانشگاه قوت گرفت.

هجرت به کویت

سیاست رژیم حزب بعث از ابتدای دهه هفتاد میلادی مبارزه علنی و همه جانبه با تمامی شعائر و فعالیت های عاشورائی بود. الوائلی از این موضوع به هیچ وجه مستثنی نشد، و کم کم مجالس امام

تحصیلات از یک طرف و میل به آشنائی با جهان اسلام و تقویت روابط با علمای مسلمان جهان عرب باعث شد که شیخ الوائلی به کشور بزرگ مصر عزیمت و تحصیلات سطوح عالی دانشگاه را ادامه دهد. این سفر بعلاوه دریافت دکترادر رشته علوم اسلامی افق های فراوانی رو به ایشان گشود.

خطیب جوان

کسانیکه ایشان را از نزدیک می شناختند نقل میکنند که از سن ۲۰ سالگی بلکه کمتر به روضه خوانی و خطابه و سخنرانی می پرداخت و در ابتدا فقط در حسینه ها و تکیه های شهر نجف اشرف بالای منبر می رفت اما پس از اندک مدتی در شهر های مختلف عراق به مجالس و حسینه ها دعوت میشد، بویژه در شهر های جنوبی عراق مانند

دکتر شیخ احمد الوائلی در نجف اشرف روز ۱۷ ربیع الاول سال ۱۳۴۷ هـ ق دیده به جهان گشود، ایشان علاوه بر تحصیل دروس حوزوی، در مدارس



اکادمی آن وقت نجف اشرف نیز به تحصیل پرداخته است. تحصیلات حوزوی شیخ احمد الوائلی از مقدمات و سطح آغاز شده است و تا خارج ادامه داشته، از بهترین اساتید وی می توان به علامه مرحوم شیخ محمد رضا مظفر نویسنده معروف دو کتاب حوزه (منطق و اصول فقه) و مرحوم محقق سید محمد تقی حکیم اشاره کرد.

وی سپس از دانشگاه بغداد لیسانس ادبیات عرب گرفت و در یکی از دانشگاه های غیر دولتی فوق لیسانس علوم قرآنی دریافت کرد. عشق و علاقه به



بعد از سقوط رژیم حزب
بعث و اشغال عراق توسط
نیروهای امریکایی اونیز
مانند سایر اقشار مردم
تبعید شده و مهاجر
عراقی پس از نزدیک به
بیست سال فراق و دوری
از نزدیکان و هموطنانش
و همین طور با عتبات
عالیات به میهن باز گشت.



آن زمان به علت شدت گرفتن بیماری شیخ الوائلی، نزدیکانش خبر بازگشتش را به دوستان و مریدانش نداده بودند اما چند روزی نگذشته بود که شیعیان عراق خبر رحلت علامه دکتر شیخ احمد الوائلی را خیلی سریع و بصورت کاملاً ناگهانی دریافت کردند و آن در ۱۴ جمادی الاول بود.

مردم کاظمین و محله های اطراف آن به منزل خواهرش هجوم بردند و جنازه این شخصیت والا مقام را تا مغتسل الکاظمیه جهت انجام غسل میت تشییع کردند، اما نکته قابل توجه این است که علی رغم قطع تلفن های ثابت بغداد و نبود تلفن های همراه خبر آن چنان سریع پخش شد که تا ساعت ها منطقه مقدس کاظمین مملو از هزاران عاشق اهل بیت علیهم السلام بود.

صبح روز بعد تشییع جنازه با شکوهی با حضور ده ها هزار و شاید صدها هزار نفر از کاظمین تا مسجد مقدس برائنا برگزار شد و سپس جهت زیارت و تشییع جنازه به همراه صدها ماشین کوچک و بزرگ به کربلائی معلا منتقل شد.

از کربلا تا کوفه و از کوفه تا نجف صدها هزار مرید این خطیب بزرگ را وداع گفتند و سپس بر طبق وصیت ایشان جنازه در مرقد مطهر جناب کمیل بن زیاد رضوان الله علیه در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

وعجیب است که تمامی شهرهای عراق اعم از میادین و خیابانها و مساجد شیعه و سنی و کلیساها و محله های مسلمان و مسیحی یکپارچه سیاه پوش شد و همه جا پرچم و علم مشکی برافراشته شد.

شهر تش و معروفیتش افزود و آن توانایی شعر گفتنش بود. الوائلی جزء ادیبان و شاعران درجه اول جهان معاصر عرب به حساب میامد و این خصلت به سخنرانی هایش کمک کرد تا از ادبیات و شعر خودش استفاده نماید.

ایشان علاوه بر دیوان اشعار تعدادی کتاب در زمینه های مختلف اسلامی نیز تألیف و منتشر کرده است. کاست ها و نوارهای صوتی سخنرانی هایش در ده ها کشور و ده ها هزار خانه یافت می شد. کوچک و بزرگ، عوام و خواص تحصیل کرده و بی سواد به منبر ایشان علاقه خاصی داشتند و تسلط ایشان بر تاریخ و عبرت گرفتن از آن برای حال حاضر و تحلیل درست و منطقی از مسایل روز یکی از صفات بارز مجالسش بوده است و شاید علت اصلی شهرتش نیز می باشد.

او در لندن به بیماری صعب العلاجی مبتلا شده بود و توسلش به ائمه اطهار بویژه امام رضا علیهم السلام باعث معالجه بیماریش شد.

باز گشت به عراق

بعد از سقوط رژیم حزب بعث و اشغال عراق توسط نیروهای امریکائی اونیز مانند سایر اقشار مردم تبعید شده و مهاجر عراقی پس از نزدیک به بیست سال فراق و دوری از نزدیکان و هموطنانش و همین طور با عتبات عالیات به میهن باز گشت. این اتفاق در اوایل جمادی الاولی در سال ۱۴۲۴ ه ق افتاد و دکتر الوائلی در منزل خواهرش واقع در منطقه مقدس کاظمین در بغداد سکونت یافت.

حسین علیه السلام به دلیل محاصره رژیم بعثی و به زندان انداختن خطبای منبر امام حسین علیه السلام و بستن حسینییه ها و تعقیب جوانان هیئت ها تعطیل شد و یا بسیار کوچک و به صورت مخفیانه برگزار می شد.

شاید حکمت الهی بر این بود که صدای این روحانی فرهیخته پس از فشار رژیم صدام به گوش پیروان آل البيت علیهم السلام در دیگر کشورها برسد و از همین روی اولین مقصد دکتر الوائلی کویت بود. البته شایان ذکر است که علت انتخاب کویت به دلایل مختلفی بوده است، از جمله همسایگی با عراق و تا حدودی آزادی بیان و همین طور تعداد زیاد حسینییه ها و مساجد شیعی و حضور چشمگیر مردم باعث حضور الوائلی شد و به طور قطع می توان گفت در ابتدای دهه هشتاد میلادی در شهر کوچک کویت ده ها مجلس حسینی در منازل، تکایا، مساجد، حسینییه ها و خیمه ها برگزار می شد و کویت را در دهه اول محرم الحرام می توان به یک حسینییه بزرگ تشبیه کرد.

از آن سال ها ایشان به عنوان خطیب اول جهان عرب معروف شد و شاید تحصیلات حوزوی و دانشگاهی و تسلط بر علوم روز و همین طور مطالعات زیاد ایشان باعث شد که به این عنوان برسد و این جایگاه مهم را به خود اختصاص دهد.

الوائلی در کشورهای کویت و بحرین و سوریه و شهر لندن به منبر می رفت و هزاران شیفته اهل بیت علیهم السلام را به خود جذب می کرد.

این منبری معروف و ویژگی دیگری داشت که به



گفتگو با حاج محسن طاهری برادر بزرگتر حاج محمد و برادر کوچکتر حاج مرتضی طاهری

برای زندانی‌ها هم خوانده‌ام

میشم پارسا

یکی از خانواده‌هایی که در سال‌های اخیر نامش در جریده مداحی کشور ثبت شده است، خانواده طاهری است که در حال حاضر سه برادر این خانواده هر سه از سرشناسان این راه هستند. حاج محسن طاهری، برادر وسطی برادران طاهری در حال حاضر رئیس خانه مداحان کشور است. در دهه شصت نام حاج محسن بیشتر از خیلی از اسم‌های آشنای دیگر در مداحی سر زبان‌ها بود. او امروز بیشتر به شهرستان‌ها می‌رود و تنور هیئت‌های خارج از تهران را گرم می‌کند. حاج محسن طاهری از آن دسته از مداحانی است که به لوازم و فنون امروزی آشنایی دارد و به قول معروف اپدیت است، این را از صحبت کردنش و اصطلاحاتی که در حرف‌هایش به کار می‌برد هم می‌شود فهمید.



پای منبر پدر می نشستیم و به قول قدیمی ها پامنبر خوانی می کردیم

■ حاشیه ■

سی دی های مداحی در نیویورک

معمولاً در ایام خاصی مثل ماه مبارک یا محرم و فاطمیه، به کشورهای خارجی دعوت شده ایم. هم به کشورهای عربی حوزه خلیج رفته ام و هم از سال شصت به بعد به اروپا، آمریکا و کانادا و دیگر کشورهای رفته ام. شور و حالی که من در بچه های آمریکا دیدم دیدنی بود. جوان هایی که مثلاً در واشنگتن به دنیا آمده اند و همان جا رشد و تحصیل کرده اند، اما تپشان مثل بچه هیئتی های خودمان است. توی ماشین های این ها که می نشینی می بینی که سی دی های مداحی گذاشته اند و گوش می دهند. چون که این ها در محیطی هستند که از این مسائل نسبتاً محروم اند. خدا را شکر در چند سال اخیر بابش باز شده است که رفت و آمدهایی انجام شده است و مداحان و روحانیت به این کشورها رفته اند. الان در آمریکا چهار هزار مرکز اسلامی داریم. مسائل هابه منتهن نیویورک می رفتیم. همان جایی که برج های دوقلوی کذایی آن جا بودند. در آن خیابان روزی را داشتند به اسم «حسین دی» که یک شنبه ای بود که در دهه محرم قرار می گرفت. گاهی این یک شنبه می شد شب چهارم محرم و گاهی هم می شد شب عاشورا یا تاسوعا. جمعیت مفصلی از کشورهای مختلف مثل ایران، عراق، پاکستان و لبنان می آمدند. از همه ابزار عزاداری هم که در ایران است مثل تعزیه خوانی و شبیه خوانی و علم و کتل استفاده می کردند. حتی اسب و شتر هم می آوردند.

یک وقت هایی شعرهای عربی خوانده ام. چون بیشتر عرب ها شرکت می کنند. انگلیسی هم در حد محاوره اگر لازم بوده استفاده کرده ام. اما اکثراً به همین زبان فارسی خودمان بوده. یک بار مسابقه فوتبالی بود در ورزشگاه آزادی بین ایران و ژاپن و این برنامه افتاده بود به دوازدهم محرم. من را دعوت کردند برای خواندن. من هم با عبا رفتم که عکس هایش هست. صد هزار جمعیت بلند شدند و عزاداری و سینه زنی کردند. بعداً فیلمش را که دیدم، دیدم ژاپنی ها هم دارند گریه می کنند. خیلی عجیب است. این نام سیدالشهدا علیه السلام است که اثر خودش را گذاشته بود.

آشنا باشد. چون خیلی از مقاتل به فارسی ترجمه نشده اند و آنچه که دست ماست و صحیح هم هست به عربی است. خوب یک مداح باید حداقل ادبیات عرب را بداند و بداند که مثلاً اگر فتحه و ضمه اش را جابجا بخواند معنی تغییر می کند. مداحان قدیم نوعاً یک دوره ادبیات عرب را هم می خواندند. ما هم یک دوره ای با حاج مرتضی مدرسه آقای مجتهدی بودیم. یک مدت هم در قم مدرسه آیت الله مرعشی نجفی. به هر حال اساتید فرق می کنند. یکی اش همین ادبیات عرب و دروس حوزوی است. یکی اش ادبیات فارسی و قالب مداحی است.

استادی که قالب مداحی را یاد می دهد می گوید که مثلاً غزلخوانی این قالب را دارد، قصیده خوانی اینگونه باشد، روضه خوانی چه فضایی دارد، بخش های مختلف نوحه خوانی را می گوید. کسی که استاد می شد همه این موارد را در دل کار به شاگردانش یاد می داد. بحث احادیث و روایات هم بستگی داشت به خود طرف که چقدر بخواهد دنبالش باشد. خیلی از عزیزان با نوارهای دیگران مداح شدند. مثلاً یکی به صدای حاج محمد علامه علاقه داشت، یکی به صدای حاج ناظم، دیگری به صدای حاج احمد سالک یا دیگر آقایان. این ها می رفتند نوارها را می گرفتند یا پای منبر هایشان می نشستند و کار می کردند. ما هم غیر از مرحوم پدر از اساتید دیگر هم استفاده کردیم. مثل

مرحوم علامه، حاج حسن دولابی، حاج حسن محمدی، حاج احمد شمشیری. از هر باغی یک گلی چیدیم.

■ غیر از آقای آهنگران شما تنها مداحی بودید که چند بار محضر امام خوانده اید. چه شد که برای خواندن در جماران انتخاب شدید؟

مایک شوخی ای با حاج صادق آهنگران می کردیم. ایشان با یک مجله ای مصاحبه کرده بودند و گفته بودند که سه بار خدمت حضرت امام خوانده اند. من ایشان را دیدم و گفتم که آقای آهنگران من هم سه بار محضر امام خوانده ام، اما شما سه بار خواندی سردار شدی، من هم سه بار خواندم چیزی نشدم، که آقای آهنگران به شوخی گفت آن موقع که تقسیم می کردند نیامدی برداری. یک بارش که همان جلسه عاشورای مشهور

انگار مداحی در خانواده شما یک رسم است. کمی از رابطه خانواده طاهری با ذاکری اهل بیت علیهم السلام بر ایمان بگوئید.



پدر بزرگ ما مرحوم کربلایی نادرعلی طاهری ملبس به لباس مداحی بود. همین لباس بلندی که مداحان قدیمی غالباً به تن می کردند و به آن قبا یا لباده مداحی هم می گویند، خود مرحوم پدر ما هم تا آخر معمولاً این لباس را به تن داشت. پدر بزرگ ما کم و بیش منبر هم می رفت، یعنی اهل ذکر و منقبت اهل بیت علیهم السلام بودند. مرحوم حاج دایی ما حاج شیخ اکبر نظری تهرانی، از طلبه های مدرسه آقای مجتهدی بود. در واقع ایشان منبری بدون عمامه بود که ما در دوران طفولیت در خدمت ایشان بودیم. من و اخوی

یک مداح باید
حداقل ادبیات
عرب را بداند و
بداند که مثلاً اگر
فتحه و ضمه اش
را جابجا بخواند
معنی تغییر می کند

حاج آقا مرتضی در کودکی بیشتر با پدرمان مانوس بودیم و در جلسات مختلف هفتگی که ایشان در همان محل زندگی، نازی آباد می رفت ایشان را همراهی می کردیم. برخی از جلسات ماهیانه خانگی را هم با ایشان می رفتیم. پای منبر پدر می نشستیم و به قول قدیمی ها پامنبر خوانی می کردیم. یعنی ایشان به هر کدام از اهل بیت علیهم السلام توسلی می کردند و وقتی تمام می شد روی پای ما می زدند که یعنی شروع کن. شاگردی ما بیشتر در محضر پدرمان بوده.

از دوران ده دوازده سالگی هم که در معیت مرحوم حاج آقای کافی بودیم. از سال های دهه پنجاه تا سال پنجاه و هفت که ایشان براساس آن تصادف ساختگی به رحمت خدا رفتند. ما همراه آقای کافی به شهرهای مختلف و مهدیه های استان ها می رفتیم. می شود گفت مرحوم کافی در هدایت ما به شهرهای مختلف و جلسات بزرگ تر نقش داشتند و مرحوم پدرمان در فن مداحی و استادی ما.

■ این فن مداحی که می گوئید بخش های مختلفی دارد. تربیت صدا و تسلط به تاریخ و مقتل و... هر کدام از این ها استاد جداگانه ای دارند؟

یک مداح باید با همه این ها آشنایی داشته باشد. مداح باید با ادبیات عرب که لازمه مداحی است



است که معمولاً روزهای عاشورا یا روز رحلت امام رحمت‌الله‌علیه‌از تلویزیون پخش می‌شود. من در آن فیلم یک جوان لاغر اندام بیست و دوسه ساله هستم که با غزلی از حاج علی‌انسانی شروع کردم. غزلی بود مربوط به وداع که می‌گوید «مران یک دم ببین اکنون وفای دختر خود را/ ز روی اسب خود بر زیر پا افکن سر خود را». به محض خواندن ما امام دستمال‌شان را در آوردند و شروع کردند به گریه کردن. بعدش هم یک نوحه‌ای خواندم و بعد هم مرحوم آقای کوثری فیض دادند. یک بار دیگرش با مرحوم آقای امانی همراه اصناف تهران رفتیم خدمت حضرت امام رحمت‌الله‌علیه. شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام بود که در تیتراژ خبری ساعت دو آن ملاقات و خواندن ما به عنوان اولین خبر پخش شد. یک بار هم با بسیج ادارات به جماران رفتیم. دفتر امام رحمت‌الله‌علیه ما را دعوت می‌کرد. ما دهه عاشورا در مسجد جامع بازار با شیخ حسین انصاریان و حاج منصور ارضی برنامه داشتیم. یک روز از دفتر امام آمده بودند و به حاج منصور گفته بودند که بیاید روز عاشورا در جماران بخواند اما حاج منصور جلسه داشت و نمی‌توانست. من در وضوخانه مسجد داشتم وضو می‌گرفتم که آقای حاج علیرضا اکبری که مدیر روابط عمومی دفتر بودند و الان هم از دوستان ما هستند آمدند جلو و پرسیدند فلائی شما هستی؟ گفتم بله، گفتند ما ز بیت آقا آمده‌ایم، شما می‌آیید عاشورا برای امام بخوانید؟ گفتم چه افتخاری از این بالاتر. ایشان پیگیری کرد و قرار شد روز عاشورا در جماران بخوانیم. البته آن سال که بنده عاشورا خدمت امام رحمت‌الله‌علیه خواندم، دیگر به جلساتی که وعده کرده بودم نرسیدم. جلسات روز عاشورا من از صبح زود شروع می‌شد. من آن موقع از نازی آباد با موتور وسپا حرکت می‌کردم و ابتدای آمدن به مسجد امیر آیت‌الله‌علوی و حدود طلوع آفتاب زیارت عاشوار می‌خواندم. بعد از آن می‌آمدم هیئت دیوانگان حسینی. بعد می‌رفتم هیئت ابوالفضل‌ها و مسجد علی که مسجد حاج شیخ حسن کافی بود، روبروی قصر دشت. بعد از آن می‌رفتم بازار و آخر هم مسجد جامع. آن روز که رفتم خدمت امام رحمت‌الله‌علیه به جلسات خودم نرسیدم. سال بعدش که آقای توسلی زنگ زدند برای عاشورا که من دیگر عذرخواهی کردم، ایشان گفتند که چطور؟ خیلی‌ها آرزویشان است که خدمت امام بخوانند، گفتم من هم مایه افتخارم است اما پار سال که آمدم به جلسات دیگر نرسیدم. بالاخره هیئتی‌ها چشم به راه هستند و دوست دارند که مداحشان روز عاشورا دیگر ننگشان نگذارد. این شد که حجت آقای کسری

حتی نوحه را باید دقت کرد که چه مضامین و چه آهنگ‌هایی دارد. باید حواست باشد که چه جایگاهی داری. مداح باید مخاطبش را بشناسد. البته من خدمت مقام معظم رهبری هم خوانده‌ام. منتهی در سال‌های اخیر چون دهه عاشورا کاشان برنامه دارم دیگر نمی‌رسم که به محضر ایشان مشرف شوم. البته مداح باید بداند که قبل از هر مستمعی خود حضرت صدیقه کبری سلام‌الله‌علیها و خود معصومین علیهم‌السلام در مجلس حاضر هستند و قرار است که در محضر امام عصر بخواند. این اگر اعتقاد یک مداح شد در مجالس معمولی هم این دقت‌ها را به کار می‌بندد.

■ شعرها تن را از کجا انتخاب می‌کنید؟

من و حاج آقا مرتضی بیشتر از شعرای مشهور مثل حاج رضا مویده بهره گرفتیم. گرچه اساتیدی مثل حاج آقای انسانی و حاج آقای سازگار اشعار

که از مداحان خوب و بنام شمیران هستند و الان هم چند سالی هست در خانه بستری هستند، ایشان با تیم بچه‌های شمیران رفتند حسینیه جماران و خواندند. جز بنده و آقای آهنگران و آقای کسری یک بار هم آقای موسوی قهار آن سرود معروف شهیدم من شهیدم من را، پیش امام خواندند. من خدا را بخاطر این توفیق شاکر هستم و در کارنامه مداحی‌ام هیچ‌گاه آن برنامه را فراموش نمی‌کنم.

■ با توجه به اینکه شما محضر حضرت امام رحمت‌الله‌علیه خوانده‌اید مداحی کردن پیش بزرگان چه دقت‌هایی را می‌طلبد؟

حضرت امام رحمت‌الله‌علیه مثل مقام معظم رهبری خودشان شاعر بودند و ریزه کاری‌ها را دقت داشتند. البته همیشه باید دقت شود مقتلی که خوانده می‌شود اشتباه نداشته باشد. شعر فاخر، با معنا و بدون تحریف باشد.

«حسین دی»
در منتهی از همه
ابزار عزاداری
که در ایران است
مثل تعزیه خوانی
و شبیه خوانی
استفاده می‌کنند،
حتی اسب و شتر
هم می‌آورند

مثل شهید همت، شهید دستواره و شهید کریمی و بعضی شهدای لشکر ۲۷ که ما بیشتر با آن‌ها مانوس بودیم. تخلص شعری ام «سوخته» بود که بعد به مناسبتی شد «سوخته دل» و الان هم «همراز» است. گفتم که «کردی از سوخته دل همرازم/ هر چه دادی به همان می‌نازم». همین چند شب پیش در برنامه جشن رمضان شعری خواندم که از خودم بود. «یک شب اگر به خواب من آبی چه می‌شود/ یا پرده از رخت بگشایی چه می‌شود/ صدها عزیز مصر گرفتار خال تو/ آن خال دلربا بنمایی چه می‌شود/ زنگار معصیت بگرفته دل مرا/ این دل زمعصیت بزدایی چه می‌شود»

■ می‌توان گفت که در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، بدون غلو شما یکی از معروف‌ترین و محبوب‌ترین مداحان کشور بودید، به طوری که بعضی‌ها می‌آمدند دم در مسجد جامع بازار می‌ایستادند تا شما را ببینند. مشهوریت و پرطرفدار بودن در دستگاه امام حسین علیه‌السلام چه فرقی با دیگر شهرت‌ها باید داشته باشد؟

شهرت اگر شهرت خوب باشد و انسان را به یک شاه‌راه هدایت برساند و باعث شود که انسان برای دیگران هم مفید باشد، حسن شهرت است. اگر هم خدای نکرده کسی بخواهد از این شهرت سوءاستفاده کند و این شهرت حائل شود بین خودش و دیگران، فکر کند این مساله وجه امتیازی است برای او، دیگران را به حساب نیاورد و منیت بپاید وسط که به تعبیر حضرت امام رحمت‌الله‌علیه این من شیطان است، این می‌شود سوء شهرت و انسان را از اهل بیت علیهم‌السلام دور می‌کند. خدا را شاکریم که اگر به هر حال در آن برهه شهری بود و باعث شد که خیلی از عزیزانی که الان در این وادی به‌نام هستند به این مسیر گرایش پیدا کنند.

■ بالاخره یک اتفاقی می‌افتد که کسی محبوب می‌شود و طرفدار پیدا می‌کند. شما خودتان دلیل این معروف شدن را چه می‌دانید؟

یک علت محبوبیت در هر رشته و تخصصی بر خورد خوب با مردم است. امام مجتبی علیه‌السلام در یک روایت مختصری که من هیچ وقت فراموش نمی‌کنم می‌فرماید که «ان احسن الحسن الخلق الحسن» بهترین بهترین‌ها اخلاق خوب است. انسان باید اخلاقش را خوب بکند و با مردم خوب برخورد کند، همان برخوردی که ما در سیره اهل بیت علیهم‌السلام می‌بینیم که با برخورد حسنه حتی دشمنانشان را به خودشان

در هیئتی دعاهای آخر را عربی خواندم.

جوانی گفت مگر ما عربیم؟ من دیدم که حق با اوست



جوان‌هایی که در خارج به دنیا آمده‌اند و همان‌جا رشد کرده‌اند

تیپ‌شان مثل بچه هیئتی‌های خودمان است



شهرت اگر باعث شود که انسان برای دیگران هم مفید باشد، حسن شهرت است



یک مداح باید عروسی خوان و ختم خوان هم باشد



بنویسید و بعد بیاورید. ما هم یک وقت‌هایی می‌بردیم و اصلا کپی می‌کردیم و در جلسه‌های مختلف از آن استفاده می‌کردیم. البته در مشهد مرحوم استاد قاسم ثابت، مرحوم آقای صاحب کار، مرحوم آقای آذر و بزرگواران دیگری هم بودند. ادبیات در مشهد در سطح بالایی است. حتی بسیاری از آقایان اهل منبر که به ادبیات تسلط دارند در حوزه مشهد تحصیل کرده‌اند.

■ ظاهر شما خودتان هم دستی در شعر دارید و شعرهایتان هم در مجالس خوانده شده.

من که نسبت به آقایان شعرا کار آنچنانی ندارم و کم و بیش برای دل خودم یک چیزهایی گفته‌ام. بعضی وقت‌ها حالی داشته‌ام مثلاً مشرف شدم به مشهد یا مکه و مدینه و یک چیزهایی روی کاغذ آورده‌ام که بیشتر درد دل خودم بوده. در ایام جنگ هم برای برخی از شهدا شعرهایی گفتم.

برای مردم خیلی تازگی داشت که دونو جوان در کنار آقای کافی مداحی بکنند و خیلی‌ها می‌آمدند که این صحنه را ببینند

بسیار محکم و روانی داشته و دارند. حاج آقای سازگار در مقاطع مختلف اشعار مناسبتی داشته و بار سنگین این کار امروز بر دوش امثال آقای سازگار هست و ایشان هم خوب اداره کرده‌اند. حاج آقای انسانی هم قصاید و غزل مرثیه‌هایشان عالی است. دقت‌هایی که ایشان در شعر دارند در سطح بالایی است و از بزرگانی مثل صائب بهره‌های فراوان گرفته‌اند. اگر ما از امثال ایشان کم بهره بردیم تنبلی خود ماست. اما ما بیشتر با اشعار مؤید مانوس بودیم. ایشان از اول انقلاب و در مقاطع مختلف مثل جنگ اشعاری برای حوادث مختلف داشته‌اند که بعضی از آنها در دیوانشان آمده است. من و حاج آقا مرتضی که می‌رفتیم مشهد بعد از اینکه دست ایشان را به عنوان سادات

و بزرگ‌تر و شاعر آیینی می‌بوسیدیم ایشان آنقدر اخلاص داشتند که دفتر شعر دست نویس‌شان را در اختیار ما قرار می‌دادند و می‌گفتند ببرید

مداح



جذب می کردند. با همه باید خوش برخورد بود، نه این که نگاه کنیم ببینیم طرفمان یک آدم معروفی هست یا نه، یک مداح یا واعظ مشهور است یا نه یا یک شخصیت سیاسی و مملکتی. اگر کسی این تعامل خوب را با مردم داشت به اعتقاد من از یک برگ برنده‌ای هست برای خودش.

■ جلسات مسجد جامع تان تا کی ادامه داشت و چه شد که تمام شد؟

جلسات مسجد جامع بیشتر اوجش در دهه شصت بود. ایام جنگ بود و نوعاً دوستانی هم که آن جا می آمدند بچه‌های جنگ بودند. شاید بشود گفت که حدود پانصد نفر از آن جمعیت شهید شدند. جنگ تمام شد و رفته رفته آن جلسات به جلسات دیگری مثل شب‌های سه‌شنبه حاج شیخ حسین انصاریان در حسینیه همدانی‌ها که بحث‌های معارفی بود، تبدیل شد که آن جا بنده و حاج منصور ارضی می خواندیم. الان هم جلسات ندبه صبح جمعه را داریم. یک جلسه هم دوشنبه شب‌ها در هیئت ام‌الائمه داریم که اگر تهران باشیم در آن شرکت می‌کنم. بنده و حاج مرتضی و دوستان دیگر جزء هیئت موسس و هیئت امنای این هیئت هستیم.

■ شما خیلی از جلسات تان در شهرستان‌ها برگزار می‌شود. اینکه به خارج از تهران می‌روید علت خاصی دارد؟

من احساس می‌کنم این است که وظیفه امروز من این است که بیشتر به خارج از تهران بروم و در شهرستان‌ها کار کنم. در تهران هیئت‌های زیاد

و مهمی هست، اما آن آقایی که در گرایش، نقطه جنوبی استان فارس زندگی می‌کند هم حق دارد که از یک هیئت خوب بهره ببرد. مداحان معروفی که الان در تهران هستند خودشان هیئت دارند و نمی‌توانند جلسه‌شان را رها کنند و به جاهای دیگر بروند. بنده و حاج آقا مرتضی به قول معروف خودمان را سپر بالای دیگر عزیزان کردیم و تا آن جا که وقت داشته باشیم به شهرستان‌ها می‌رویم. بنده به برخی از دهات دور رفته‌ام که شاید باور تان نشود. من اگر بگویم فراموشید، شاید شما اصلاً اسمش را هم نشنیده باشید. یکی از توابع شیراز است که می‌خواستند یک شهید گمنامی را در آن جاذف کنند و سپاهش من را برای این مراسم دعوت کرد. اگر فرصت باشد و قرار قبلی‌ای نداشته باشم به این جور جاها می‌روم و هیچ وقت هم دنبال عدد و رقم که کجا چقدر می‌دهند یا چگونه پذیرایی می‌کنند و این جور حرف‌ها نبوده‌ام. نظرم این است که وظیفه ما نوکری است و سیدالشهدا علیه‌السلام هم همیشه آقایی کرده‌اند و خودشان به بهترین نحو به

نوکرشان می‌رسند. حتی شده جایی رفتیم و مدیر کل زندان‌های آن جا گفته که بیاید برای زندانی‌ها بخوانید. من در راه به این فکر می‌کردم که برای این جمعیت چه شعری مناسب است و یک شعری از صابر همدانی به‌خاطر آمد و برای زندانی‌ها خواندم. صابر همدانی گفته بود که «ایها الناس کار بد مکنید/بهر خود راه چاره سد مکنید/حسد از صفات شیطانی/صفت خویش را حسد مکنید» الی آخر. چیزهایی بود که مناسب آن جمع بود.

مداح باید بداند
که قبل از هر
مستمعی خود
حضرت صدیقه
کبری سلام‌الله
علیها و خود
معصومین علیهم
السلام در مجلس
حاضر هستند

بود. بعد مرحوم کافی گفتند که ما را به مهدیه بیاورند و در حین خواندن، ایشان به ما اشاره می‌کردند و ما کنار منبر چند دقیقه‌ای به صورت ایستاده می‌خواندیم. حتی یادم هست یک ندبه‌ای را ایشان در حرم حضرت معصومه سلام‌الله علیها خواندند. روز اربعین بود و جمعیت عظیمی از شهرهای مختلف از شب قبل آمده بودند و جا گرفته بودند. آن ندبه

که ما می‌خوانیم ایشان هم خواستند که کمی برایشان بخوانیم. شروع کردیم چند شعر در خصوص حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف خواندن. ایشان یکی یک کتاب اعیان الشیعه مرحوم جبل عاملی به من و اخوی هدیه کردند. یک بیست تومانی هم لای هر کتاب گذاشته بودند. این چیزها در آن سن و سال برای ما تشویق کننده

برنامه مهدیه صبح‌های جمعه بود و دعای ندبه حاج آقای کافی و نوعاً شعرهایی هم که خوانده می‌شد متناسب با حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف بود. یعنی ابتدای خواندن، یک غزل برای امام زمان می‌خواندیم. ما با آقای کافی در منزلشان که روبروی مهدیه بود آشنا شدیم. من و حاج آقا مرتضی را به منزل ایشان بردند و گفتند

خارج از من

همراه
مرحوم
کافی

زنگ زنگی، حلقه وصلی هستیم بین پیر غلامان و جوان ترهایی که تازه شروع کرده‌اند. یعنی نه خیلی قدیمی می‌خوانیم که برای جوان امروزی کسل کننده باشد، نه این که بعضی از سبک‌های غیر استاندارد امروز را می‌خوانیم. یک بار در هیئتی همه دعا‌های آخر جلسه را عربی خواندم. یک جوانی آمد گفت مگر ما عربیم که شما دعاها را عربی می‌گویید؟ من دیدم که حق با اوست. من باید دعا‌هایی بکنم که او هم متوجه شود. جوانی هم که آمده هیئت می‌خواهد انرژی‌اش را تخلیه کند. یک وقت این انرژی

در مجلس حرام تخلیه می‌شود، اما یک وقت در مجلس اهل بیت علیهم‌السلام است. این آمده که شب تولد معصوم شاد باشد. اگر قرار باشد شب عید هم همه‌اش را روضه بخوانیم و گریه کنیم که آن جوان زده می‌شود.

■ «زمین میکده را موبه‌مو اگر بشکافی/ به جای ساغر و می توبه شکسته در آید»

یادش بخیر. این شعر را ما از دایی‌مان داریم. هنوز هم نمی‌دانم شاعرش کیست. یک وقت یک تک بیت کار یک غزل

را و به تعبیر مقام معظم رهبری یک غزل کار یک ساعت سخنرانی را می‌کند. اشاره کردم که یکی از برنامه‌های ما شب‌های سه‌شنبه در حسینیه همدانی‌ها بود، با آن بحث‌های عرفانی حاج آقای انصاریان. یک شب در این جلسه من به ذهنم زد و این بیت را خواندم و ولوله‌ای در مجلس ایجاد شد. فکر نمی‌کنم آن شب بعد از این بیت چیز دیگری خوانده باشم. این بیت اشاره دارد به نفس نوا که چه بلاهایی به سر ما آورده است. می‌خواهد بگوید چقدر ما توبه شکستیم.

خود این از فنون بلاغت است که انسان بداند در کجا چه بخواند. حتی یک مداح باید عروسی خوان و ختم خوان هم باشد. البته این‌ها همه کمک اهل بیت علیهم‌السلام است.

■ بعضی از مداحانی که الان مورد توجه نسل جوان هستند خودشان را مدیون شما و حاج مرتضی طاهری می‌دانند و شاگرد شما بوده‌اند. الان از شاگردان تان راضی هستید؟

استغفرالله. بیشتر این آقایان جد و جهد و استعداد خودشان کمک‌شان کرد تا امروز به این جا رسیده‌اند. ان شاءالله خدا از همه ما راضی باشد. الان در خانه مداحان کلاس‌هایی در طول هفته برگزار می‌شود. یکی از اهداف خانه مداحان همین آموزش اصولی مداحی است. البته واقعا خودم فرصتش را ندارم که کلاس برگزار کنم. اما هنوز ارتباط آموزشی داریم. بسیج مداحان که دوره‌های آموزشی می‌گذارد، چند ساعته هم به من اختصاص می‌دهند و بیشتر هم پرسش و پاسخ است.

■ در بازار رنگین سبک‌ها، برای نوحه خواندن یا سرود خواندن چه کار می‌کنید؟

ببینید ما نمی‌توانیم که در اعیاد سرود نخوانیم. اما سعی می‌کنیم که سبک‌ها فاخر باشد. اول مورد رضای خدا و اهل بیت علیهم‌السلام باشد. بعد هم جمعیت به هر حال حق دارند که از آن مجلس شاد بیرون بیایند. مستمع باید احساس استغنا کند و دست‌پراست بیرون برود. خلاصه‌اش به دلشان بچسبد. نه رومی رومی، نه

با همه باید خوش
بر خور د بود، نه
این که نگاه کنیم
بینیم طرفمان
یک آدم معروفی
هست یا نه، یک
مداح یا واعظ
مشهور است یا نه



بیش از سه ساعت طول کشید. آنجا هم من و حاج مرتضی خواندیم. معمولا هم خوانی می‌کردیم. تشویق‌های آقای کافی خیلی موثر بود. استقبال مردم عجیب بود. اگر حمل بر خودستایی نباشد، خیلی از جمعیت آن روز آمده بودند که این منظره را ببینند. برایشان خیلی تازگی داشت که دونوجوان با هم در کنار آقای کافی مداحی بکنند.

نگاهی به ذکر و ذاکری در خانواده طاهری‌ها

سه دهه مداحی در یک خانواده

محمد سالک

داده‌اند که مدح و مصیبت اهل بیت علیهم السلام را بشنود و چشمشان را هم عادت داده‌اند با یک السلام علیک یا ابا عبد الله اشک بریزد. در دهه ۷۰ کاست‌های مداحی حاج مرتضی دست کسانی بود که به جلسات او به دید یک کلاس نگاه می‌کردند. حاج محمد را هم که نسل امروز هیئتی بیشتر از دو برادر دیگر می‌شناسد. از اواخر دهه ۷۰ حاج محمد طاهری نوآوری‌هایی در مداحی کشور ایجاد کرد که همین نوآوری‌ها باعث شد جلسات حاج محمد از پرطرفدارترین جلسات تهران بشود. شاید بتوان گفت در میان مداحان هم نسل حاج محمد، او نخستین کسی بود که چنین اقبالی به خواندنش شد و باعث شد که دیگر مداحان هم به همین نوآوری‌ها روی بیاورند. نوآوری حاج محمد چیزی نبود جز «سبک خوانی». حاج محمد به کمک شاعرانی که اطرافش بودند موسیقی جدید را وارد سبک‌های مداحی کرد، هم در سرودها و هم در نوحه‌ها. امروز شاید این مساله به خیلی جاهای دیگر کشیده شده باشد اما به قول حاج محسن سبک خوب همان است که حاج محمد می‌خواند چون او در دامن مداحی بزرگ شده است.

شاید بتوان گفت
در میان مداحان
هم نسل حاج
محمد، او نخستین
کسی بود که
چنین اقبالی به
خواندنش شد و
باعث شد که دیگر
مداحان هم به
همین نوآوری‌ها
روی بیاورند

محسن بعضی از مردم می‌آمدند که این صحنه را ببینند. صحنه‌ای که دو نوجوان کنار منبر آقای کافی مداحی می‌کنند. منبرهای ده، بیست هزار نفری. حاج محمد رضا یا همان حاج محمد طاهری هم که برادر کوچک‌تر است سیزده سال داشت که به جبهه رفت. شاید بتوان گفت مداحی حاج محمد به صورت جدی از جبهه آغاز شد و بعد از آن ادامه پیدا کرد تا امروز که برادر کوچک‌تر معروف‌تر هم شده است. حاج مرتضی می‌گوید که من و حاج محسن از تجربیات پدر استفاده کردیم و حاج محمد از تجربیات پدر و برادران. هر کدام از این سه برادر در دوره‌ای طرفداران پر و پا قرص خود را داشته‌اند و دارند. حاج محسن در سال‌های دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ یکی از محبوب‌ترین چهره‌های مداحی کشور بوده است. جلسات حاج محسن در آن سال‌ها در مسجد جامع بازار تشکیل می‌شد، جلسه‌ای که خیلی‌ها دم در آن می‌ایستادند تا حاج محسن را فقط ببینند. حاج مرتضی هم مجالسش همیشه مورد توجه اهل روضه بوده. آن‌هایی که گوششان را عادت

مداحی در این خانواده موروثی است. حاج مرتضی، حاج محسن و حاج محمد رضا طاهری فرزندان خانه‌ای هستند که پدر و پدر بزرگ آن خانه و برخی از دیگر خویشان هم، لباس ذاکری اهل بیت علیهم السلام را به تن داشتند. محل زندگی آن‌ها هم قسمتی از تهران بوده که در سال‌های گذشته پایگاه بسیاری از هیئت‌ها بوده است؛ محله نازی آباد تهران. در حال حاضر هم این سه برادر خودشان پدران چنین خانه‌هایی هستند که فرزندان این خانه‌ها هم صدایشان را خرج دستگاه امام حسین علیه السلام می‌کنند. این است که می‌گوییم مداحی در این خانواده موروثی است. البته این اتفاق ممکن است در خانواده‌های دیگری هم بیافتد، اما اینکه همه آن‌ها مداحانی شوند که نامشان بر سر زبان‌ها بیفتد و مجالس هر کدامشان پر مستمع باشد شاید اتفاقی نادر باشد. حاج مرتضی برادر بزرگ‌تر برادران طاهری است. البته اختلاف سنی حاج مرتضی و حاج محسن کم است و این دو برادر با هم مداحی را شروع کردند. هر دو نوجوان بودند که صبح‌های جمعه در مهدیه تهران در کنار مرحوم کافی و دعای ندبه‌اش مداحی می‌کردند. سفره‌هایی هم که آقای کافی به شهرستان‌های دیگر می‌رفتند، حاج مرتضی و حاج محسن را هم با خود می‌بردند و به قول حاج



موضوع ویژه



تأثیر دین در رسانه های
مکتوب
مطبوعات دینی بسیاری در
سراسر جهان منتشر می شوند

ایستاد به مخاطب
نگاهی به نمونه هایی از مجلات
دینی ایران

نشریه ای در مکتب اسلام
مجله مکتب اسلام با حمایت و
پشتیبانی مرجعیت شیعه راه
اندازی شد

مدیران موفق از دل مطبوعات
دینی بیرون آمدند
میزگرد بررسی مطبوعات دینی
با حضور دکتر حسام الدین آشنا
واستاد محمد جواد محقق

همه باید پای کار بیایند
گفت و گو با پدram پاک آیین
درباره حمایت وزارت
فرهنگ و ارشاد اسلامی از
نشریات دینی



میزگرد بررسی مطبوعات دینی با حضور دکتر حسام الدین آشنا و استاد محمد جواد محقق

مدیران موفق از دل مطبوعات دینی بیرون آمدند

زکوة سعیدی

مطبوعات دینی در کشورمان فراز و فرودهای بسیاری داشته‌اند. این نشریه‌ها گاهی برای عموم نوشته می‌شود و گاهی تخصصی است و هر کدام از آن‌ها مخاطبان خاص خودشان را دارند. جشنواره مطبوعات بهانه خوبی بود تا در این خصوص نشست با دکتر «حسام الدین آشنا»، استاد دانشگاه امام صادق علیه السلام و «محمد جواد محقق نیا»، شاعر و نویسنده داشته باشیم. آنچه که مسلم است، بررسی وضعیت مطبوعات دینی در دوره‌های مختلف و عوامل تاثیر گذاری آن‌ها مباحث مفصلی دارد که در میزگرد یک ساعته نمی‌گنجد و نیازمند فرصت‌های بیشتری است، اما در این جلسه سعی شده است با نگاهی گذار به نشریات دینی در دوره‌های مختلف، کارکردهای آن‌ها بررسی شود.

قبل از انقلاب اسلامی فضای

مطبوعات دینی خوبی در

جامعه وجود داشت و در اوایل

انقلاب بعضی از نشریات دینی،

با تیراژ بسیار بالایی چاپ

می‌شدند، اما بعد از انقلاب این فضای مطبوعات

دینی کم‌رنگ‌تر و تعداد مجلات دینی تعدادشان

کم‌شد. به نظر شما در آن زمان چه ضرورتی

احساس می‌شد که این نیاز بعد از انقلاب از بین

رفت؟

محقق: همان‌طور که گفتید قبل از انقلاب اسلامی

برخی از نشریات دینی در تیراژ بسیار بالایی به چاپ

می‌رسید. به عنوان مثال از فردی که مسئول پخش

نشریه مکتب اسلام در اصفهان بود شنیدیم که فقط در

این استان حدود ۱۰۰ هزار نسخه مجله مکتب اسلام

توزیع می‌شده است، حتی معتقدم به آنچه که به

عنوان تیراژ نشریه‌های دینی در آن زمان اعلام می‌شد

نباید اطمینان کرد، چون ممکن است به دلیل اینکه

ماموران امنیتی رژیم گذشته به این نشریه‌ها حساس

نشوند تعداد تیراژ کمتر می‌گفتند، اما متأسفانه بعد



از انقلاب این روند تغییر کرد. به نظر من دلیل اصلی این تغییر این بود که ما از تجربیات افراد برجسته‌ای که در

آن دوره سردبیری یا نویسندگی

نشریات را بر عهده داشتند استفاده

نکردیم. شاید اگر فراز و فرودهای

آن نشریات مورد بررسی قرار

می‌گرفت و در تولید نشریات دینی

بعد از انقلاب به کار گرفته می‌شد

امروز وضعیت بهتری داشتیم.

آشنا: صحبت‌های آقای محقق مرا

به دوران کودکی‌ام برد. وقتی که

تجربه زیسته خودمان را در رابطه

با نشریات دینی بیان می‌کنیم، در

حقیقت به نوعی تاریخ تحول آن‌ها

مرور می‌شود. نشریات دینی به

طور کلی متعلق به ۳ دسته راه‌انداز

و بنیان‌گذار است. یک نوعش افراد

بودند یعنی افرادی که بانی این کار

می‌شدند. دسته دوم مربوط به سازمان‌ها و موسسات

بودند و گروه سوم به جریان‌های خاصی اختصاص

از تجربیات
افراد برجسته‌ای
که در آن دوره
سردبیری یا
نویسندگی
نشریات را
بر عهده داشتند
استفاده نکردیم

داشتند. این سه مدل نشریه تولید و هر کدام سه مسیر

را طی کردند. برای مثال نخستین نشریه دینی که

در دوران رضا شاه چاپ می‌شد

همایون نام داشت که مجله‌ای

فرد محور بود. معمولاً نشریات

فرد محور بسیار تابع سلیقه فرد

هستند. نوع دوم نشریاتی هستند

که به سازمان‌ها دارای ثبات تعلق

داشتند مانند نشریه دارالتبلیغ.

گروه سوم نشریات هم مانند

نشریه مکتب التشیع جنبش

محور بودند. این تقسیم بندی

جنبه ساختاری نشریات را بیان

می‌کند. جنبه دیگری هم هست

که تحول رویکردی نشریات را

مشخص می‌کند. اگر از دوره

رضا شاه شروع کنیم در این دوره

متدینان بسیار زیر فشار بودند در

واقع مندرنیم رضا شاه و تجددآمرا نه که در آن

دوران وجود دارد به نوعی دین را به حاشیه برده است،



رسانه‌ای ندارم، بلکه بیشتر بر اساس اطلاعات تجربی‌ام صحبت می‌کنم. مجلاتی که بعد از انقلاب از طریق حوزه پانهادهای وابسته به حوزه یا افراد وابسته به حوزه چاپ می‌شدند به معنای امروزی کلمه مجله نبودند، یعنی مجموعه مقالاتی بودند که در حوزه‌های مرتبط با علاقه مندی‌های مخاطب یا تشخیص تولید کنندگان مجلات، بدون هیچ کار گرافیکی و روزنامه نگارانه چاپ می‌شدند. به همین دلیل این نشریات مثل سال‌های قبل کشش نداشتند و دلیلش هم این است که نتوانستند همپای زمانه به روز شوند. حتی مخاطبان سابق خودشان را هم از دست دادند. از طرف دیگر بعضی از مجلات در همان دوره انقلاب تعطیل شدند و مجلات جایگزینی برای آن‌ها تولید نشد.

زمان انقلاب
مجموعه
نوشته‌هایی درست
می‌شود که خبر
از آرمان شهر
دینی می‌دهد و این
موضوع خیلی
پرفروش است

سواد داشتند و دیگر اینکه دارای سازمان بودند. این سوز دار بودن و دغدغه داشتن در نشریات خیلی مهم است، اگر دغدغه نباشد کسی اصلاً وارد عرصه تبلیغ دینی نمی‌شود. به‌طور کلی اینکه چرا نشریات دینی بعد از انقلاب افت شدیدی داشته، این است که بیشتر کسانی که سر رشته نشریه‌داری داشتند، به سازمان‌های دیگری رفتند. در حقیقت از سه شعبه نشریه‌داری فقط نشریه‌داری سازمانی باقی می‌ماند. نشریه‌داری جنبشی هم حذف شد، چون دیگر جنبشی وجود نداشت. از طرف دیگر نوعی بی‌نظمی و نبود تقسیم کار هم به وجود می‌آید و ما به جای اینکه چند نشریه دینی داشته باشیم تلاش کردیم که همه نشریه‌ها را بادوزهای مختلف دینی کنیم. محقق: من مثل دکتر آشنا اطلاعات دینی و

برای همین آن‌ها تمام تلاششان بر این است که بگویند دین حرفی برای گفتن دارد، یعنی در آن زمان بقای دین مطرح بوده است. در دوره بعد زمانی که نشریات حزب توده می‌آید و موضوع چالش‌چپ برای متدینان مهم می‌شود جنس نشریات بیشتر حالت دفاعیه پیدا می‌کند. در دوره بعد ما با مسئله هم‌زیستی مواجه می‌شویم یعنی پذیرش این جمله که «دیگران هستند پس ما هم هستیم». در این دوران پیشنهاد جایگزینی بیان می‌شود. این دسته افراد معتقدند که اندیشه دیگران اگر بد است ما اندیشه جایگزین داریم و آمدن امام حمت‌الله علیه‌این را تقویت کرد. در آستانه انقلاب حرف این است که اسلام همه چیز دارد و ما باید بدانیم که اسلام در این باره نظرش چه بوده است. مصاحبه‌های پاریس امام حمت‌الله علیه‌یستار جاع دار دبه اینکه که ما حکومت را تغییر بدیم اسلام حاکم می‌شود و همه چیز دیگر درست خواهد شد. از این اندیشه مجموعه نوشته‌هایی درست می‌شود که خبر از آرمان شهر دینی می‌دهد و این موضوع خیلی پرفروش است. بنابر این نشریات دینی در آستانه انقلاب دارای ۳ ویژگی بودند یک، سوز داشتند، دوم

حاشیه

قرآن کریم؛ نخستین رسانه دینی

حسام الدین آشنا

قرآن کریم در شکل کنونی بیشتر از اینکه یک کتاب باشد به صورت یک مجله است بنابر این نگاه مجله‌ای به قرآن با نگاه کتابی به قرآن تفاوت دارد. نگاه کتابی به قرآن نگاهی تمام شده و ثابت است، اما نگاه مجله‌ای به قرآن فهم ما را از این کتاب مقدس بیشتر و متفاوت‌تر می‌کند، نخستین نکته‌ای که در این نگاه مورد توجه قرار می‌گیرد نازل شدن این کتاب مقدس در زمان‌های مختلف و با به تعبیری، انتشار یک نشریه نوبه‌ای است که در نوبت‌های مختلف به چاپ می‌رسید. دومین ویژگی، متناسب بودن این کتاب با نیاز روز جامعه بوده است. موضوع‌هایی که به عنوان منزلت نزول قرآن در آیات داریم، نشان می‌دهد که این نشریه به تعبیر دقیق‌تری می‌تواند یک گاهنامه باشد که در برخی زمان‌ها انتشار آن مدتی قطع می‌شد. قرآن کریم با مخاطبان خودشان یک تعامل بسیار فعال داشته است. یعنی زمانی که آیات نازل شده برای افراد خوانده می‌شد عکس العمل و سئوال‌های مخاطبان را می‌گرفت و در شماره بعد به آن‌ها پاسخ می‌داد. پس لحن قرآن کریم؛ لحن خطابی، تعاملی و پرسش و پاسخ است. از طرفی در قرآن کریم وعده‌های بسیاری داده شده و این به آن معناست که مخاطب در آن وجود و موضوعیت دارد. در حقیقت اینکه می‌گویند مجله ابزار غربی است که نمی‌شود در آن پیام دین را ارائه کرد باید پاسخ داد که با توجه به ویژگی‌هایی که از قرآن کریم گفتیم کتاب خدا همه ویژگی‌های ذاتی یک مجله را دارد. بنابر این تاریخچه نشریه اسلامی با قرآن کریم آغاز شده است.

■ با همه این حرف‌های بدون تعارف باید بپذیریم که اکنون شرایط به گونه‌ای نیست که بزرگان دینی ما، فعالیت در رسانه مکتوب را در مقام و منزلت خودشان بدانند. هر چند که آن‌ها بیشتر تمایل دارند در یک رسانه تصویری به عنوان کارشناس حضور داشته باشند این موضوع کاملاً اساسی است که در یک برنامه تلویزیونی حضور یک کارشناس دینی احساس می‌شود و باید برای همه لحظه‌ها حتی تصویر برداری و سناریو برنامه یک نگاه دینی وجود داشته باشد. اما اینکه ضعف این امر در رسانه‌ها تا چه میزان به

روحانیون و شناخت آن‌ها در این فضا بر می‌گردد قابل بررسی است. در مطبوعات نیز به همین صورت است شاید ما اگر از یکی از بزرگانمان بخواهیم یادداشتی به ما بدهند یا مصاحبه‌ای با رسانه ما داشته باشند، گفت‌وگو را راحت‌تر می‌پذیرند. آن‌هم در صورتی که یک رسانه پژوهشی تخصصی داشته باشیم که قبلاً چند روحانی همشان آن فرد در آن قلم زده باشند. از طرف دیگر خیلی از بزرگان دینی تصویرسازی و مسائل گرافیکی را نمی‌شناسند و همین باعث

می‌شود که خیلی از اوقات در زمینه گرافیک نیز با مشکل روبرو شویم. چون برای این گروه از افراد مهم است که عکسشان چگونه کار شود یا با چه حالتی از آن‌ها عکس بگیریم. بنابر این این سئوال همیشه مطرح می‌شود که آیا در رسانه‌های دینی اجازه آن را داریم که چهره افراد دینی را روی جلد بیاوریم؟ اصلاً مگر چه تعداد چهره دینی داریم؟ این‌ها نکاتی است که در فضای رسانه‌های دینی تأثیر دارد و ما به عنوان دست‌اندرکاران رسانه دینی این دغدغه را داریم. در هر صورت شما به عنوان افرادی که به خوبی مطبوعات دینی را می‌شناسید اکنون وضعیت این نوع رسانه را

چگونه ارزیابی می‌کنید؟

محقق: اتفاقاً همین موضوعی که شما به آن اشاره کردید گاهی ذهنم را به خود مشغول می‌کند اینکه چرا بزرگان حوزه در این زمینه کم‌کاری کردند یا در شرایط کنونی به دلیل گرفتاری‌های مختلف مثل

نباید فقط نیمه خالی لیوان را دید. امروز در حوزه شعر، داستان، گرافیک و در بعضی حوزه‌های دیگر نسبت با سال‌های گذشته نیروهای بسیاری داریم

مرجعیت، تألیف و تبلیغ در این خصوص کمتر وقت می‌گذارند. شاید هم فکر کردند دیگر کارشان را کرده‌اند و باید افراد دیگری به ویژه جوان‌ترین کار را ادامه دهند. البته جور دیگری هم می‌توان این قضیه را استنباط کرد اینکه کاری که آن زمان انجام می‌شد با آنچه که امروز به نام مطبوعات شناخته می‌شود فرق می‌کند. اینکه مطبوعات امروز صفحه آرای و ویژه و گرافیک خاص خود را دارند و آن‌ها به دلیل اینکه تحصیلات رسانه‌ای ندارند، نمی‌توانند این کار را انجام دهند. گزینه سوم هم وجود دارد اینکه این بزرگان

تصور می‌کنند چون نظام دینی مستقر شده است و کارکرد دینی دارد، پس باید همه مسئولیت‌ها را به عهده بگیرد و ما دیگر خیلی وظایف‌های نداریم. نمی‌خواهم به فعالیت‌های خوبی که در حوزه در زمینه‌های مختلف انجام شده به ویژه مجلات تخصصی که در شاخه‌های روایی، قرآنی و فلسفی و... منتشر می‌شود بی‌اعتنایی کنم و آن‌ها را کم‌بها بدانم، اما متأسفانه حوزه‌های علمیه برای مخاطبان میلیونی مطبوعات در شاخه‌های کودک، نوجوان و بزرگسال، هیچ نیرویی را تربیت نمی‌کنند. مثلاً

در مطبوعات امروز در صفحه‌های شعر، ادبیات داستانی یا داستان‌های کوتاه و مطالب تفننی از جدول گرفته تا خبرهای پراکنده و اطلاعات عمومی دیگر که خودش بخش قابل تأمل و توجهی است روحانیت خیلی حضور پیدا نکرده است. نکته بسیار مهم دیگری که شاید در به وجود آمدن این شرایط تأثیر داشت این بود که بعد از انقلاب نهادها از وظیفه کادر سازی غفلت کردند و سازمان‌ها و نهادهای عمومی خیلی به فکر کادر سازی نبودند. البته این کادر سازی‌ها به صورت ضمنی اتفاق افتاد، اما آن برنامه‌ریزی لازم که برای هماهنگی بیشتر این کادر سازی‌ها باید اتفاق بیفتد، انجام شد. خلاصه کلام اینکه ما بعد از انقلاب در نشریات دینی رشد خوبی داشته‌ایم که این رشد در مقایسه با گذشته بسیار خوب بوده است، اما در مقایسه با آنچه‌ای که باید باشد و آنچه که در توانمان است معتمد جای کار بیشتری دارد.

■ با این حساب شما وضعیت رسانه‌های

دینی که اکنون چاپ



■ حاشیه ■

همه نشریات دینی نسل ما

جواد محقق

نشریات دینی بسیاری را در طول تاریخ گذشتمان دیده‌ایم. شاید نخستین نشریاتی که به نام نشریات دینی تولید شدند نسل ما آن‌را می‌دیدم. مجلاتی مانند مکتب‌التشیع بود که در قم تولید می‌شد. همچنین در دوره‌های قبل این نشریه هم، نشریاتی به صورت هفته‌نامه به چاپ می‌رسید و به نقاط مختلف ارسال می‌شد. این مجله مخاطبش عام نبود و بیشتر برای طلاب و علما و علاقه‌مندان به مباحث دینی که در درجه بالایی مذهبی بودند نوشته و به چاپ می‌رسید. بعد از این نشریه شاید «مکتب‌السلام» به نوعی به روزتر از مکتب‌التشیع به حساب می‌آمد که برای مخاطبان بیشتری در نظر گرفته شده بود. این نشریه از نظر گستره مخاطبان، تنوع محتوا، به روز و کاربردی بودن مباحث توانست در آن زمان قدم‌های خوبی به جلو بردارد. اما باز هم احساس می‌شود که مخاطبان دیگری مانند نوجوانان و جوانان وجود دارند. همین زمان بود که مجله «نسل جوان» به همت آیت‌الله مکارم شیرازی در قم راه‌اندازی شد. این نشریه صفحه‌های گرافیکی و المانهای تصویری نداشت و صفحه‌آرایی آن به صورت کتاب بود، در حالی که بعضی از نشریه‌های رقیب، کم و بیش از طرح‌های گرافیکی استفاده می‌کردند. بعد از این نشریه اولین مجله‌هایی که تا حدودی به مسئله گرافیکی و صفحه‌آرایی علاقه‌شان دادند مجله دارالتبلیغ اسلامی و پیک شادی قم بود که این نشریه برای رده‌های سنی مختلف چاپ می‌شد و جوانان و نوجوانان از آن بهره می‌بردند. این نشریات در آن زمان جایگاه ویژه‌ای در میان طبقات مختلف مذهبی داشت، اما متأسفانه گاهی اوقات با تغییراتی که در سردبیری آن اتفاق افتاد دچار نوسان هم می‌شدند.

موضوعش بیشتر جامعه است. حال بحث این است که چه حکومت دینی باشد چه دینی نباشد من باید چه کار کنم؟ من چگونه زندگی کنم؟ این دغدغه زمان شاه است، زمان جمهوری اسلامی است، زمان اسلام اقلیت‌ها نیز وجود دارد. باید بپذیریم اگر جامعه بنیادی دینی نباشد نسلی که در این جامعه تربیت می‌شود دغدغه دینی ندارد. حکومت گرانشان هم از همین جامعه به حکومت می‌رسند از مریخ که نمی‌آید. بنابراین می‌بینیم وقتی بعضی افراد اسلامی به حکومت می‌رسند کارهای می‌کنند که انسان شاخ درمی‌آورد. مسئله اسلام اجتماعی عمدتاً این بود که با در نظر گرفتن و بدون در نظر گرفتن حکومت از خانواده شروع کنیم، مدرسه را مورد توجه قرار دهیم و نهادهای جامعه پذیرا را نهادهای دین‌پذیری کنیم. به هر حال همه این‌ها اختیاری است، ولی وقتی اسلام حاکم می‌شود عده‌ای غفلت می‌کنند و دین که یک امر اختیاری و موضوع فرهنگی و تربیتی است آن را وارد حکومت می‌کنند. از این به بعد هر چه از دین یا جامعه حرف زده شود جامعه به عملکرد آن‌ها نگاه می‌کند اگر درست

عمل نکرده باشید حرف دینی که از حکومت می‌آید دیگر اعتبار ندارد. نشریات هم هر چه گرافیک را بالا ببرند و همه چیز خیلی شیک بسته شود وقتی اعتبار منبع نشریات زیر سؤال برود اعتبار پیام هم از بین می‌رود. به عنوان مثال وقتی نوشته‌های علامه طباطبایی یا شهید مطهری حتی نوشته‌هایی شهید بهشتی بعد از اینکه حزب جمهوری اسلامی وجود ندارد می‌خوانید نظم، منطق، عقلانیت در آن موج می‌زند. حالا احساس می‌کنیم که احتیاج به این نوع نوشته‌ها نسبت به نوشته‌های مجله پرتو خیلی بیشتر است، چون مطالب پرتو به درد دعوا می‌خورند، اما نوشته‌های شهید بهشتی برای زندگی مفید است.

به طور کلی باید گفت مدیران مطبوعاتی که قبل از انقلاب تأثیرگذاری بالایی داشتند بعد از انقلاب مدیران موفق بودند مانند مقام معظم رهبری، شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید مطهری و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی.

می‌شود چندان مناسب‌ارزیابی نمی‌کنید؟ خیر، نباید تنها فقط خالی لیوان را دید. امروز در حوزه شعر، داستان، گرافیک و در بعضی حوزه‌های دیگر نسبت با همان سال‌ها نیروهای بسیاری داریم که از افراد شاخص هنر در حوزه داستان، ادبیات، گرافیک، هنرهای تجسمی و... هستند، ولی اگر کادر سازی و تربیت نیروها به صورت جدی‌تری اتفاق می‌افتاد مسلماً وضعیت بهتری داشتیم. مثلاً قبل از انقلاب تعداد نشریات کودک و نوجوان به کمتر از انگشتان یک دست نمی‌رسید، اما اکنون حدود ۵۰ نشریه اختصاصی کودک چاپ می‌شود یا در حوزه شعر و داستان چهره‌های بسیاری داریم.

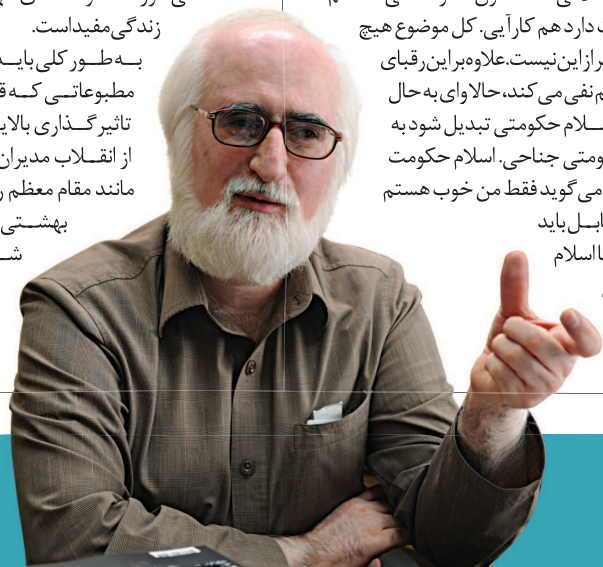
هر چه گرافیک را بالا ببرند و همه چیز خیلی شیک بسته شود وقتی اعتبار منبع نشریات زیر سؤال برود اعتبار پیام هم از بین می‌رود

■ بعد از انقلاب بزرگانی که در فضای اجتماعی و سیاسی جامعه فعالیت می‌کردند، وارد عرصه رسانه و مطبوعات شدند، برای همین در این دوره مطبوعات سیاسی مختلفی داشتیم که متدینین و افراد مذهبی در آن کار می‌کردند و هنوز هم بعضی از آن‌ها فعال هستند. در حقیقت حتی اگر روحانیون وارد مطبوعات شدند نشریه به جای اینکه بعد دینی و مذهبی بگیرد

بیشتر رنگ و بوی سیاسی به خود می‌گیرند. مثل سازمان تبلیغات که خبرگزاری مهر را راه‌اندازی می‌کند یا آیت‌الله مصباح نشریه پرتو را منتشر می‌کند که بعد سیاسی این رسانه‌ها بیشتر است.

آشنا: بحث غلبه اسلام حکومتی بر اسلام اجتماعی است و غلبه حکومت و اجتماع بر اسلام است. این‌ها تعابیر بدی نیست. اسلام اجتماعی و اسلام سیاسی زمانی در رقابت با یکدیگر هستند و گاهی مکمل هم. اگر رقابتی باشد حتماً اسلام سیاسی برنده می‌شود، چون ابزار حکومتی دارد. حال می‌پرسیم موضوع اسلام حکومتی چیست؟ اینکه به جامعه توضیح بدهد که اسلامی که اکنون حکومت می‌کند هم

مشروعیت دارد هم کار آبی. کل موضوع هیچ چیزی بیشتر از این نیست. علاوه بر این رقابتی خودش را هم نمی‌فهمد، حالا وای به حال اینکه این اسلام حکومتی تبدیل شود به اسلام حکومتی جناحی. اسلام حکومت جناحی هم می‌گوید فقط من خوب هستم و جناح مقابل باید کنار برود، اما اسلام اجتماعی



مجله مکتب اسلام با حمایت و پشتیبانی مرجعیت شیعه راه اندازی شد

نشریه ای در مکتب اسلام

مریم مرتضوی

مجله «درس هایی از مکتب اسلام» که بعدها به نام «مکتب اسلام» معروف شد، از نشریه های با سابقه دینی در ایران است که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی توسط اندیشمندانی پایه ریزی و اداره می شد که اکنون از استوانه های حوزه های علمیه و جهان تشیع هستند. قبل از تأسیس و انتشار این مجله از سوی تعدادی از فضلاء حوزه علمیه قم و با پشتیبانی مادی و معنوی مرجعیت شیعه در شهر قم، چندین نشریه از مجله و هفته نامه منتشر می شد که هیچ یک از آن ها وابسته رسمی به حوزه نبودند، یعنی علیرغم اینکه نویسندگان بعضی از آن ها از فضلاء حوزه بودند، ولی آن نشریات ارگان حوزه علمیه قم به شمار نمی آمدند و فقط نشریه مکتب اسلام با حمایت و پشتیبانی حوزه علمیه منتشر می شد.

بودند، از انتشار مجله استقبال خوبی می کردند و در مراحل نخستین هم توزیع و فروش مجله، مردمی بود و مساجد، هیئت ها و مراکز فرهنگی مذهبی اصلیتیرین پایگاه نشر آن محسوب می شد، به همین دلیل نیز تیراژ آن به سرعت افزایش یافت.

سنگ اندازی هایی در راه مکتب اسلام

همزمان با انتشار نشریه، گروهی از متحجرین و افراد متعلق به دوران طاغوت هم در حوزه به مخالفت پرداختند و در این اخلال و تخریب، تا آنجا پیش رفتند که مدعی شدند طلبه ها دیگر درس نمی خوانند و همه «روزنامه نویس» شده اند! اما با فعالیت و اقدامات موثر اعضای مکتب اسلام به ویژه امام موسی صدر و مرحوم علی دوانی و دیگر فضلا که در نزد آیت الله بروجردی محترم و محبوب بودند، این مسئله خاتمه یافت و مجله به انتشار خود ادامه داد.

از طرف دیگر با توجه به اینکه بیشتر محتوای نشریه بحث هایی در زمینه تفسیر و حدیث و کلام و تاریخ بود، کم کم مخالفت ها فروکش کرد و مجله به پیشرفت خود ادامه داد تا آنجا که تیراژ آن به بیش از یک صد هزار نسخه رسیده بود که در آن دوران این رقم در میان کل مطبوعات کشور، بی سابقه بود. در واقع مکتب

و به هیچ مقام یا فردی منتسب نبود و از شخص خاصی تعریف و تمجید نمی کرد و کلیات دین را به طور شفاف ارائه می داد. این مجله در حقیقت حلقه اتصال و همکاری میان حوزویان و دانشگاهیان بود، زیرا هر دو آن ها به دنبال یک هدف بودند و آن نشر معارف اسلام و تشیع بود. البته جلسه های علمی مدونی برای خبگان صورت نمی گرفت، چرا که

طاغوت از نزدیک شدن خبگان حوزوی و دانشگاهی وحشت داشت و هیچ وقت اجازه نمی داد که آن ها آشکارا به هم نزدیک شوند. آن طور که مقاله های قدیمی نشریه نشان می دهد مهم ترین ویژگی مجله، آموزش و روشنگری و تربیت عملی جوانان اسلام گرا بود. اگر آمار دقیق جامعه شناسانه ای تهیه شود، نقش مکتب اسلام و آموزش های آن، در پیدایش نسلی که در قلب انقلاب قرار گرفتند روشن خواهد شد. البته مکتب اسلام این نقش را بیشتر از همه، در میان دانشجویان دانشگاه های

ایران و طلاب جوان حوزه ها، به ویژه نسل جدید حوزه علمیه قم و دیگر شهرها داشت. واکنش نسل جوان حوزه و علمای روشن بین و دوراندیش هم مثبت و تشویق کننده بود. البته عامه مردم ایران، در سراسر کشور از آنجایی که محافل مذهبی عموماً فاقد یک نشریه مفید و ارزشمند و پر محتوی

سال ۱۳۳۷ بود که جمعی از علمای حوزه علمیه قم به انتشار مجله «درس هایی از مکتب اسلام» اقدام کردند. حجره های قدیمی طبقه دوم حرم کریمه



اهل بیت علیهم السلام در قم، دفتر اصلی نویسندگان «مکتب اسلام» بود. جریان شکل گیری و آغاز به کار مجله «درس هایی از مکتب اسلام» که به «مکتب اسلام» مشهور شد، به واسطه ضرورتی بود که از سوی افراد متدین حوزه و خارج از حوزه احساس می شد. جمعی از تجار روشنفکر تهران، با بعضی از مراجع آن زمان حوزه دیدار کرده و برای تأمین مالی نشریه ای از سوی حوزه علمیه اظهار آمادگی کردند و پیشنهاد دادند، عده ای از فضلاء حوزه جمع شده و مجله ای را از طرف حوزه علمیه قم راه اندازی کنند. البته انتشار مجله مکتب اسلام با امکانات کمی شروع شد، ولی به مناسبت انتشار این مجله، شخصیت های ویژه ای کنار هم جمع شدند. حضرات آیات ناصر مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، مجدالدین محلاتی، حسین نوری، محمد واعظ زاده خراسانی، سید موسی صدر، سید مرتضی جزائری و علی دوانی از پایه گذاران این نشریه بودند و همین باعث موفقیت نشریه شد. علاوه بر این، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی یکی از پشتیبانان معنوی و واقعی مجله بود.

روشنگری و تربیت عملی جوانان

مکتب اسلام زبان گویای حوزه بود، چون در خط اسلام، تشیع و مرجعیت و حوزه حرکت می کرد

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی یکی از پشتیبانان معنوی و واقعی مجله بود



در باره مفاصد آزادی‌های نامشروع ناشی از کشف حجاب، به مدت ۲ ماه توقیف شد. بعدها نیز مسئولان مجله، به علت نوشتن و نشر مقالاتی در انتقاد از وضع ناهنجار اجتماعی و یا مشکلات اقتصادی مردم و مسائل مشابه، از سوی فرمانداری، ساواک و شهرستانی قم، به دستور مرکز، بازخواست می‌شدند و یا به آن‌ها تذکر داده می‌شد. البته سال ۱۳۵۵ به دلیل افشاگری که در مضمون شعر علی اکبر صادقی رشاد بود بار دیگر مجله توقیف شد و این بار توقیف آن تاشش ماه ادامه یافت که باز با واسطه علمای حوزه علمیه قم و بعضی از روحانیون بانفوذ تهران، از نشریه رفع توقیف شد.

منابع تأمین هزینه نشریه

برای تأمین هزینه‌های اولیه مجله، هیئتی مرکب از تجار نیکو کار و خوش نام مقیم تهران تشکیل و مخارج اولیه نشریه پرداخت می‌شد، ولی طولی نکشید که مجله توانست تمام هزینه‌های خود را از طریق وجه اشتراک و پرداخت‌های مردمی تأمین کند. البته مجله مکتب اسلام هزینه سنگینی نداشت و امور چاپ و کاغذ و پست و یا حقوق هیئت تحریریه و کارمندان دفتری آن در حد بسیار پایینی بود که تأمین آن، نیازی به کمک‌های دیگران نداشت و همان وجه اشتراک برای اداره امور کافی بود. حتی از همین راه اشتراک، دفتر مجله در قم توسعه یافت و تیراژ آن هم از صد هزار نسخه گذشت. علاوه بر این مجله برای کسب درآمد بیشتر هیچ وقت حاضر نشد حتی یک آگهی تجاری غیردولتی هم چاپ کند.

حضرت معصومه سلام الله علیها به ساختمانی در کوچه ارک تغییر مکان داد. برای تکمیل کادر مجله و به علت اشتغالات گوناگون اعضاء اصلی فضلی دیگری به عضویت تحریریه مجله پیوستند که از جمله این افرادی توان به آقایان داود الهامی، مهدی پیشوایی، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، کامل خیر خواه، هادی دوست محمدی، علی اکبر حسینی و شهید سید محمد کاظم دانش اشاره کرد. این افراد را شاید بتوانیم بگوییم که «سل سوم» هیئت علمی یا تحریری مجله بودند ولی همزمان، اساتید دیگری مانند سید مجتبی موسوی لاری، دکتر احمد بهشتی، صدرالدین بلاغی، سید غلامرضا سعیدی، دکتر منصور اشرفی، دکتر ابوتراب نفیسی، دکتر احمد صبور اردوبادی، دکتر علی پریور، مهندس ذبیح‌الله دبیر، دکتر علی اکبر شههانی، محمود حکیمی و احمد رادبان نشریه همکاری داشتند.

توقیف‌های مکرر

رژیم طاغوت در ماه‌های نخست فعالیت نشریه، با توجه به پشتیبانی آیت‌الله العظمی بروجردی و بعضی دیگر از مراجع مطرح قم، حساسیتی نسبت به انتشار مجله نشان نداد، بویژه که مطالب و مقالات مجله هم مسائل کلی را مطرح می‌کرد و به ظاهر بر خوردی مستقیم با رژیم نداشت، اما مدتی بعد و پس از انتقاد صریح مجله از مواضع ضد دینی رژیم، از جمله مسئله کشف حجاب، حساسیت‌ها ایجاد شد و مجله برای نخستین بار در سال ۱۳۴۰ توقیف شد و بعد از مدتی کار، خود را آغاز کرد، اما یک سال طول نکشید که مکتب اسلام به دلیل نشر سرمقاله‌ای

اسلام توانست جایگاه خاصی در میان مطبوعات و نشریات آن دوران پیدا کند، چون برخلاف بیشتر مطبوعات تهران و شهرستان‌ها که به نوعی در جناح حاکمیت قرار داشتند و از لحاظ محتوی هم فاقد اصالت و معنویت بودند، نشریه مکتب اسلام وابستگی نداشت، برای همین تنها مکتب اسلام بود که توانست در میان خانواده‌ها راه باز کند و جایگاه ممتازی به دست آورد. البته فراموش نکنیم که هدف اصلی مؤسسان مکتب اسلام، تنها نشر یک مجله نبود. بلکه آن‌ها برنامه‌های فرهنگی بسیاری داشتند که قرار بود با عنوان این سازمان یا مؤسسه مکتب اسلام انجام پذیرد، به همین دلیل اساتید و دانشمندان دیگری هم به تدریج به عنوان افراد و شخصیت‌های مستقل غیر وابسته به سازمان مکتب اسلام، مقالاتی در مجله می‌نوشتند که اسامی بعضی از آن‌ها عبارت است از: آیات عظام و حجج اسلام آقایان سید محمد حسین طباطبایی، لطف الله صافی گلپایگانی، سید موسی شبیری زنجانی، محمد موحدی لنکرانی، علی احمدی میانجی، احمد آذری قمی، سید مهدی روحانی، حسین شب زنده دار، شهاب‌الدین اشراقی، محمد جواد باهنر، عبدالمجید رشیدپور، سید غلامرضا سعیدی و... این افراد عضو هیئت تحریریه و مؤسس نبودند، اما با مجله همکاری داشتند و گهگاهی مقالاتی در مجله می‌نوشتند.

جایگاهی دفتر نشریه

پس از چند سال دفتر نشریه از حجره‌های حرم

آقای پاک آیین، سال گذشته وقتی نخستین نشست مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با مدیر مسئولان نشریات دینی برگزار شد



خیلی ها به بهبود وضعیت نشریات دینی و کاهش مشکلات آن ها امیدوار شدند، اما اکنون نزدیک به یک سال از برگزاری آن جلسه می گذرد و هنوز از اجرای مهم ترین تصمیم آن جلسه که تشکیل تشکل صنفی بود خبری نیست.

درست است در آن نشست علاوه بر اینکه روند فعالیت نشریات دینی آسیب شناسی و راهکارهایی ارائه شد مسئولان چند نشریه پیشنهادها دادند برای حل مشکلات نشریات دینی یک تشکل صنفی داشته باشند که مسئولان وزارت ارشاد هم استقبال کردند و وعده دادند پس از تأسیس این تشکل هر گونه حمایتی که لازم باشد از آن ها انجام دهند، اما هنوز انجمنی تشکیل نشده است که وزارت فرهنگ و ارشاد حمایت کند.

■ چرا، مگر چه مشکلی وجود دارد؟

مشکل خاصی وجود ندارد، بدیهی است که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جز در حوزه حمایت و دعوت از مدیران برای تشکیل انجمن صنفی اقدام دیگری نمی تواند انجام بدهد. در واقع قدم اول را باید خود مدیران نشریات که یکی از آن ها همین نشریه خیمه است بردارد. البته تا آنجایی که اطلاع دارم بعد از آن نشست، جلسه های دیگری هم تشکیل شده است و انتظار می رود به زودی این تشکل پا بگیرد.

■ به نظر شما دلیل کوتاهی یابی تفاوتی مدیران نشریات این نیست که آن ها خیلی به کار آیی تشکل صنفی مطبوعات دینی امیدوار نیستند؟

چرا امیدوار نباشند! به هر حال هدف وزارت ارشاد از برگزاری نشست با مسئولان مطبوعات دینی، تقویت و توسعه نشریه ها بوده است و از تشکلی که بخواهد مشکلات این صنف را برطرف کند حمایت می کند.

■ مثلاً چه نوع مشکلاتی؟

نخست اینکه تشکل صنفی می تواند آسیب های نشریات دینی را شناسایی و برای رفع آن آسیب های برنامه ریزی کند. نکته بعدی در زمینه تولید مطالب دینی است که مستلزم برقراری ارتباط نهادینه و منظم با حوزه های علمیه است. به هر حال اساتید حوزه های تشکل راحت تر از یک نشریه ارتباط برقرار می کنند و خیلی از موانع ارتباطی با برخی تفاهم نامه ها برطرف می شود. از طرف دیگر این تشکل می تواند برای تربیت روزنامه نگار در حوزه معارف اسلامی اقدامات



گفتگو با پدram پاک آیین درباره حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از نشریات دینی

همه باید پای کار بیایند

حمید رضا درخشانی

«پدram پاک آیین» مدیر کل مطبوعات و خبرگزاری های داخلی از مسئولانی است که قرار گفت و گو با او کارچندان دشواری نیست، چون خودش روزنامه نگار است و به خوبی از حساسیت و سرعت کارهای مطبوعاتی آگاه است. او در روزهایی که حسابی سرش شلوغ است خارج از ساعت اداری در دفترش می ماند و با حوصله به همه سوال هایمان در زمینه حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد از نشریات دینی پاسخ می دهد. پاک آیین دانش آموخته حقوق است و پیش از این رئیس گروه تعامل با رسانه ها و اطلاع رسانی دفتر رئیس جمهور، عضو شورای سردبیری روزنامه ایران، سردبیر نشریه کتاب هفته و سرپرست خبرگزاری کتاب (ایبنا) بوده است.

حاشیه

انتشار نشریه تخصصی برای مخاطب عام

مدیر کل مطبوعات و خبرگزاری‌های داخلی در پاسخ به این سوال که مطبوعات دینی کنونی را چقدر موفق می‌داند اینگونه اظهار نظر می‌کند: «باید موفقیت مطبوعات دینی را با دیدگاه نسبی ارزیابی کرد و به طور مطلق سخن گفتن در این زمینه دشوار است». پاک آیین می‌گوید: «تعداد عنوان‌های مطبوعات دینی در کشور کم نیست. گرچه معتمد در این حوزه هنوز خلاء رسانه‌ای وجود دارد و می‌توانیم نشریات

دینی بیشتری داشته باشیم به ویژه نشریه تخصصی دینی که نسبت به نشریه‌های عمومی دینی تعدادشان کم است. البته نشریات تخصصی معتبر ویژه

مخاطب خاص، کم نداریم و آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد نشریات تخصصی برای مخاطب عام است» او درباره نشریات تخصصی دینی ویژه مخاطب عام بیشتر توضیح می‌دهد: «منظورم این است که آن مجله در یک موضوع مشخص از حوزه دین برای مخاطب عام فعالیت می‌کند. برای مثال نشریه موعود در خصوص مهدویت مطالبی منتشر می‌کند و نشریه خیمه در حوزه معارف عاشورا و کربلا برای مخاطبان هیئت و مجالس حسینی منتشر می‌شود، طبیعی است وقتی موضوع نشریه‌ای مشخص باشد امکان تاثیرگذاری عمیق‌تر آن در یک جامعه هدف بیشتر می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد اکنون نیاز رسانه‌ای کشور این است که موضوع‌های تخصصی دینی مورد توجه بیشتری قرار بگیرد.»

حوزه مطبوعات فقط می‌تواند مسئولان سازمان‌های فرهنگی و اجتماعی را توجیه و تشویق کند.

■ به نتیجه‌ای قابل قبولی هم رسیده‌اید؟

در بعضی موارد تا حدودی به نتیجه رسیدیم. به عنوان مثال با توجه به اینکه امسال تعرفه‌های پست افزایش چشمگیری داشت و این مسئله به اشتراک بسیاری از مطبوعات به ویژه نشریات دینی که سهم بالایی در این زمینه دارند لطمه وارد کرد، برای همین در نشستی که با مدیر عامل اداره پست داشتیم ایشان را نسبت به اهمیت و حساسیت قضیه توجیه کردیم و بنا شد در کمیسیون مربوط به تعیین تعرفه‌ها و خدمات پستی این موضوع پیگیری شود. خوشبختانه اکنون در بیشتر دفاتر پستی شاهد تحقق این خواسته هستیم، اما متأسفانه بعضی از دفاتر پستی هنوز همان نرخ افزایش یافته را اعمال می‌کنند که امیدواریم در این دفاتر هم تعرفه‌ها اصلاح شود. البته با توجه به اینکه سهم اشتراک نشریه‌های دینی از مبداء کم به دیگر نقاط کشور بیش از ۴۰ درصد نسبت به مجموعه اشتراک‌ها است برای ارسال نشریه‌های دینی از این استان تدابیر ویژه‌ای اتخاذ شده است.

■ نمایشگاه و جشنواره مطبوعات

از فرصت‌های مناسبی است که می‌تواند در تبلیغ و معرفی نشریه‌ها نقش مهمی ایفا کند. آیا وزارت فرهنگ و ارشاد برای مطبوعات دینی در این زمینه امتیازی قائل است؟

حمایت از نشریه‌های دینی همیشه در اولویت برنامه‌های وزارت فرهنگ و ارشاد قرار دارد، برای همین در جشنواره مطبوعات هر سال موضوع ویژه‌ای در زمینه دین مطرح می‌شود که بیشتر آثاری از سالی از نشریات دینی است. به عنوان مثال موضوع ویژه جشنواره امسال تربیت اسلامی و تحکیم مبانی خانواده و ازدواج آسان است که مسلماً بیشترین استقبال را نشریات دینی انجام خواهند داد. یا موضوع جهاد اقتصادی که از طرف ولی امر مسلمین مطرح شده است یکی دیگر از موضوع‌های ویژه جشنواره امسال است که انتظار می‌رود نشریات دینی برای تبیین وجه دینی و معرفتی این جهاد آثارشان را ارسال کنند. از طرف دیگر در نمایشگاه مطبوعات هم پربازدیدترین بخش نمایشگاه به نشریات دینی اختصاص دارد که امیدواریم این فضا هم به تبلیغ و معرفی آن‌ها کمک کند.

موثری انجام دهد تا خبرنگار این حوزه بدانند علاوه بر مهارت عمومی و حرفه‌ای، چه مواردی را باید با توجه به اهمیت حوزه دین رعایت کنند. همچنین تشکل صنفی مطبوعات دینی می‌تواند در حوزه تقویت و توزیع و اشتراک هم اقدامات هماهنگی انجام دهد تا نشریه‌های دینی هر چه بیشتر به جامعه معرفی شود.

■ قبول داریم که تشکل صنفی مطبوعات دینی

در سایه حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد می‌تواند تاثیرگذارتر عمل کند، ولی مسلمان مسئولان نشریه‌های دینی از وزارت فرهنگ و ارشاد حکومت اسلامی انتظار بیشتری دارند. متأسفانه نشریه‌های دینی فضای تبلیغاتی چندانی در اختیار ندارند و هنوز خیلی مخاطبان به درستی مطبوعات دینی را نمی‌شناسند. آیا وزارت فرهنگ و ارشاد تاکنون در این زمینه کاری انجام داده است؟

هدف از برگزاری نشست با مسئولان مطبوعات دینی، تقویت و توسعه نشریه‌ها بوده است و از تشکلی که بخواهد مشکلات این صنف را برطرف کند حمایت می‌کند

وزارت فرهنگ و ارشاد برای توانمندسازی مطبوعات برنامه‌های مختلفی دارد که تبلیغات و معرفی آن‌ها هم از این قاعده مستثنی نیست. به هر حال نشریه یک بنگاه توأمان فرهنگی و اقتصادی است که تبلیغات از ارکان فعالیتش محسوب می‌شود و وزارت ارشاد با یارانه‌ای که در اختیار همه نشریه‌ها قرار می‌دهد همین هدف را پیگیری می‌کند. در این میان مطبوعات دینی به دلیل اهمیت و جایگاه‌شان در معماری فرهنگی کشور ضریب افزایشی در جذب این حمایت

دارد تا هر چه بیشتر در عرصه رسانه‌ای کشور حضور داشته باشد. البته با توجه به وظیفه‌ای که همه نهادها و سازمان‌های فرهنگی کشور نسبت به ترویج فرهنگ دینی دارند انتظار می‌رود آن‌ها هم در حد توان از مطبوعات مذهبی حمایت کنند. به عنوان مثال صدا و سیما برای تبلیغات نشریه‌های دینی تسهیلات ویژه‌ای در نظر بگیرد تا هزینه سنگینی بر این گونه رسانه‌های مکتوبی کشور تحمیل نشود.

■ آیا وزارت فرهنگ و ارشاد به عنوان اصلی‌ترین

متولی مطبوعات برای برقراری تعامل میان سازمان‌ها و مطبوعات دینی قدمی برداشته است؟ بله، در جلسه‌های مکرری که با مسئولان خیلی از سازمان‌ها داشتیم اهمیت موضوع را به آن‌ها گوشزد کردیم و حال باید خودشان قدم‌های بعدی را بردارند. در واقع وزارت فرهنگ و ارشاد به عنوان نهاد متولی

مطبوعات دینی بسیاری در سراسر جهان منتشر می‌شوند

تأثیر دین در رسانه‌های مکتوب

فاطمه مرشدی

با نگاهی گذرا به مجله‌های پرتیراژ جهان و آمار و ارقامی که از تعداد آن‌ها وجود دارد به خوبی درمی‌یابیم رتبه اول و دوم پرتیراژترین مجله دنیا، به مجله‌های با موضوع مذهب و آیین‌های کلیسایی، تعلق می‌گیرد. مضمون بقیه مجلات پرتیراژ بین المللی هم موضوعاتی مثل مد، زیبایی و آرایش، دکوراسیون، زندگی و پوشش اخبار افراد مشهور دنیا است. تیراژ بالای مجلات با محور دین یا همان مطبوعات دینی در جامعه بین المللی انگیزه خوبی بود تا در اینجا نگاهی کوتاه آماری به وضع مطبوعات دینی در عرصه بین الملل و کم و کیف کار این گروه از مطبوعات داشته باشیم.



می‌رسد. برج مراقبت (the watchtower) مهم‌ترین ابزار برای اشاعه عقاید و افکار فرقه مذهبی شاهدان یهوه است که مقاله‌های درباره کتاب مقدس، رفتار و اخلاق مسیحیت، و همچنین تاریخ ادیان چاپ می‌کند. هدف اصلی انتشار این مجله، زمینه‌سازی برای ظهور و تشکیل پادشاهی یهوه (kingdom of God) است.

Awake (بیدار: این نشریه یک ماهنامه مذهبی مصور است که مثل مجله برج مراقبت، توسط فرقه مذهبی شاهدان یهوه به ۸۳ زبان و با تیراژ ۴۰ میلیون نسخه در ماه در بیش از ۱۵ کشور دنیا منتشر می‌شود. این ماهنامه در سال ۱۹۱۹ ابتدا در قالب یک نیمه‌ماه‌نامه و با عنوان عصر طلایی (The Golden Age) توسط انجمن دانشجویان بین المللی کتاب مقدس در امریکا منتشر و در سال ۱۹۳۰ به نام کنونی‌اش مشهور شد. آن طور که شواهد و مطالب این نشریه نشان می‌دهد هدف از انتشار این مجله تلاش برای ایجاد اعتماد به نفس در مومنین به کتاب مقدس برای ایجاد جهانی صلح‌آمیز و امنیت دائمی است.

Christianity Today: مسیحیت امروز: مسیحیت امروز یکی دیگر از مجله‌های پیشرو مسیحی موجود است که هم نسخه آنلاین دارد و هم چاپ می‌شود. این مجله سعی می‌کند تا در پیدا کردن توصیه‌های عملی در هر جنبه‌ای از زندگی مسیحیان از سرگرمی،

در سرتاسر دنیا هر روز نشریات مختلفی با مضمون‌هایی متنوع به دست مردم می‌رسد. در این میان مطبوعات دینی نقش مهمی دارند. جغرافیای توزیع بعضی از این مجلات سرتاسر دنیا را فرا گرفته است. طوری که بعضی از آن‌ها به بیش از ۱۰۰ زبان و با شمارگانی بالغ بر ۴۰ میلیون نسخه در هر شماره، در بیش از ۶۰ کشور جهان منتشر می‌شود. بیشترین آمار این دسته مطبوعات در حوزه دو دین اسلام و مسیحیت است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود.



مجلات مسیحیت

مجلات مسیحی تعداد بالایی از نشریه‌های دینی را به خود اختصاص می‌دهند و شکل کار آن‌ها هم تنوع و تخصص قابل توجهی دارد.

The Watchtower: برج مراقبت: این مجله هر پانزده روز یک بار، به طور هم‌زمان در ۱۹ کشور جهان، با محتوای مذهبی و تمرکز بر تعالیم کلیسای انجیلی (انجمن پسنیلوانیا) و به ۱۸۸ زبان منتشر می‌شود. برج مراقبت سال ۱۸۷۹ توسط فرقه مذهبی «شاهدان یهوه» با حمایت «سازمان دیده‌بان کتاب مقدس» در امریکا تأسیس شد. تیراژ این مجله مذهبی به بیش از ۴۲ میلیون نسخه در هر شماره

موضوع ویژه

ماهنامه خیمه | آبان ۱۳۹۰ | شماره ۸

علیه السلام را به مخاطبان بشناساند و همچنین با ارائه سیر تحول دولت‌ها و جوامع بشری از زمان میلاد مسیح تا امروز و فشارهایی که بر آن‌ها وارد می‌شود، مردم را به این دین جذب کند.

مجلات اسلامی

در مقایسه با مجلات دنیای مسیحیت، مطبوعات اسلامی سهم کمتری را به خود اختصاص داده‌اند، ولی در سال‌های اخیر این گروه از مطبوعات هم رشد چشمگیری پیدا کرده‌اند که معروف‌ترین و پرتیراژترین آن‌ها به شرح زیر است:

الازهر: این مجله بیش از پنجاه سال است که در مصر چاپ می‌شود. مجله الازهر از طرف دانشگاه الازهر و «مجمع البحوث الاسلامیه» که وابسته به همین دانشگاه است، چاپ می‌شود. این نشریه شامل تفسیر قرآن، مباحث تاریخی، اخبار الازهر، گزارش سمینارها و میزگردها و نظرات و فتوای شیوخ الازهر و مفتیان مصر است.

الجمعه: این مجله یکی از جذاب‌ترین مجلات دنیای اسلام است و حدود یکصد هزار مشترک در سراسر جهان اسلام دارد. این مجله به مسائل روز جهان اسلام می‌پردازد.

افق‌های اسلامی: این ماه‌نامه به همت مسلمان‌های آمریکای شمالی چاپ می‌شود.

عزیز: هفته‌نامه عزیز در مورد زنان جامعه اسلامی است و در آمریکای شمالی چاپ می‌شود.

دختران مسلمان: این نشریه همان طور که از نامش پیدا است درباره دختران جهان اسلام است با این تفاوت که نگاهی مدرن‌تر به این موضوع دارد. مثلاً اینکه به مسئله حجاب به عنوان یک مدننگاه می‌کند.

مجله مطالعات اسلامی: این نشریه نگاهی کاملاً علمی و تحقیقاتی به مسئله اسلام و مسائل جهان اسلام دارد.

صدای اسلام: این مجله به زبان انگلیسی چاپ می‌شود که در سال‌های نخست فقط در هندوستان چاپ و توزیع شد ولی در حال حاضر در سراسر جهان اسلام توزیع می‌شود. مجله صدای اسلام به اخبار و تحلیل و تفسیر مسائلی که در جهان اسلام اتفاق می‌افتد می‌پردازد.

الحجاج: این مجله در آفریقای جنوبی توزیع می‌شود و با مطرح کردن مسئله حج سعی می‌کند در میان جوامع اسلامی اتحاد به وجود بیاورد.

یکی از ۱۰ مجله برتر در سال ۲۰۰۸ اعلام شد. این نشریه که از طرف ناشران نرم‌افزار کتاب مقدس چاپ می‌شود. این مجله ابزارها و روش‌هایی جالب را ارائه می‌کند برای همین مجله مطالعه کتاب مقدس، توسط معلمان، استادان، مورخان و باستان‌شناسان مورد احترام و شناخته شده است. این نشریه هر دو ماه یک بار چاپ می‌شود.

World Magazine: مجله جهانی: مجله جهانی اخبار جهان را هفته‌ای ۲ بار ارائه می‌کند. این مجله نویسندگان آن متعهد هستند که تمام اخبار دنیا را از منظر جهان بینی کتاب مقدس ارائه کنند، آن هم به صورت داستان. این مجله ۲۶ بار در سال و با عکس‌های رنگی، اخبار دنیا را با محور دین و برای مسیحیان چاپ می‌کند. در مجله جهانی می‌توان سرمقاله‌های متنوع، تحلیل و نقدهای فرهنگی، نقد فیلم و تلویزیون، نقد و معرفی کتاب، نقد موسیقی، امور مالی شخصی، اطلاعات

مربوط به موسسات خیریه، آموزش و پرورش، ورزش، فناوری، سبک زندگی، سلامت و پوشش را پیدا کرد.

CCMM Magazine: سی‌سی‌ام: مجله الکترونیکی سی‌سی‌ام که مخفف مسیح جامعه موسیقی (Christian community music) است. مجله‌ای است درباره موسیقی روز و معاصر مسیحی. در این مجله اطلاعات کنسرت‌ها و زندگی هنرمندان این رشته مطالبی نوشته می‌شود.

Christian Living: زندگی مسیحی: ویژگی بارز این مجله

این است که به خوبی و با جذابیت تمام درباره سبک زندگی دینی صحبت می‌کند. این مجله درباره همه جزئیات زندگی یک انسان از قبیل داستان، علاقه بشر، آموزش، بهداشت، مسائل مربوط به خانه‌داری، مد، غذا، امور مالی و ویژگی‌های کسب و کار مطلب دارد. در حقیقت گردانندگان مجله به دنبال ارائه یک الگوی مناسب از یک سبک زندگی دینی هستند.

Guideposts: گوید پست: مجله Guideposts یک ماهانه است که هدف آن کمک به مردم تمام طبقات جامعه از زندگی کردن تارسیدن به توانایی‌های بالقوه‌شان است. در این مجله داستان و مقالات مختلف از مردم معمولی و مشهور پاپ می‌شود تا به خوانندگان در رشد عملی و معنوی در زندگی روزمره کمک کند.

Christian History & Biography: تاریخ و بیوگرافی مسیحی: این مجله سعی می‌کند تا شخص مسیح

منابع خرید، فرزندی، ازدواج، کالج و انتخاب حوزه گرفته تا مسایل مختلف جامعه مانند ایدز به آن‌ها کمک کند. در مسیحیت امروزی، شما هرگز ردپایی از مادی‌گرایی نخواهید دید.

Relevant Magazin: مجله مربوطه: مجله مربوط، مجله‌ای است که هر دو ماه یک بار با تمرکز بر ایمان، زندگی و فرهنگ چاپ می‌شود. اهداف این مجله درباره موضوعاتی مثل خدا، معنویت و جهان است. تحریریه این مجله درباره کار خودشان نوشته‌اند: «ما فقط یک گروه از افرادی مانند شما هستیم که سوال می‌پرسیم، زندگی می‌کنیم تا به کمال برسیم. علاوه بر این برای رسیدن به مردم تلاش می‌کنیم و بر دنیای اطراف خود تاثیر می‌گذاریم.»

Charisma: کاریزما: کاریزما از مجلات مهم برای مسیحیان است. وجود مقاله‌های جالب دینی، ستون‌هایی که به طور منظم توسط کشیشان و معلمان معروف دینی نوشته می‌شود و همچنین انجمن‌ها گفتگو، اخبار جامعه مسیحی از عوامل جذابیت و پرورش بودن این مجله دینی است.

Bible Study Magazine: مجله مطالعه کتاب مقدس: مجله مطالعه کتاب مقدس یک نام تجاری جدید در حال رشد برای مسیحیان است که می‌خواهند کلام خداوند را کاوش کنند. مجله،



نگاهی به نمونه‌های از مجلات دینی ایران

ایستاده با مخاطب

سارا سعادت

اگر از یکی، ۲، نشریه دینی که قبل از دهه ۲۰ منتشر می شدند بگذریم، مطبوعات دینی پس از شهریور سال ۱۳۲۰ ابتدا در تهران توسط روحانیون و افراد متدین غیر روحانی منتشر می شد. آن زمان همکاری حوزه قم با آن مطبوعات چندان گسترده نبود و فقط به صورت جسته گریخته مقالاتی از طلاب قم و بیشتر با عنوان دانشجوی طلاب دینی در آن مطبوعات به چاپ می رسید، اما این وضعیت از سال ۱۳۳۰ به بعد دگرگون شد و کم کم در قم هم نشریات دینی منتشر می شد. در تاریخ ایران اسلامی، نشریات بسیاری در حوزه معارف اسلامی و علوم قرآنی منتشر شده است این گزارش به تاثیر گذارترین این نشریات اختصاص دارد.

ندای اسلام

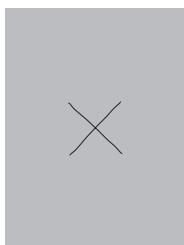
مجله دینی خبری
ندای اسلام، از سال
۱۳۰۴ با مدیریت علی
اصفهانی منتشر شد.
سر دبیر ندای اسلام،
حاج میرزا علی آقا
اصفهانی بود که این
نشریه را به صورت هفته
نامه منتشر می کرد.



۱۳۰۴

تحصن

تحصن، نشریه
روحانیون متحصن در
مسجد دانشگاه تهران
است که درست در
روزهای اوج پیروزی
انقلاب اسلامی یعنی
بهمن ماه سال ۱۳۵۷
تحریریه آن شکل
گرفت و نخستین
شماره آن در یازدهم
بهمن ماه سال ۱۳۵۷ منتشر شد. این نشریه در قطع
رحلی در دانشگاه تهران به چاپ رسید و بعد از آن، گاه
به گاه در مناسبت‌های مختلف منتشر شد. آن طور که
شواهد نشان می دهد این نشریه در ورود حضرت امام
رحمت الله علیه نقش مهمی ایفا کرده است.



۱۳۵۷

گلستان قرآن

این هفته نامه خبری -
تحلیلی و پژوهشی در
زمینه مباحث قرآنی از
سال ۱۳۷۷ زیر نظارت
معاونت امور فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی کارش را آغاز
کرد و چند سالی به
فعالیت مطبوعاتی اش
ادامه داد و بعد چاپ آن
متوقف شد. علاقه مندان می توانند این نشریه را در
کتابخانه‌های ملی، مرعشی نجفی، مجلس شورای
اسلامی، دانشگاه تهران و آستان قدس رضوی
جستجو و مطالعه کنند.



۱۳۷۷

طلوع نور

طلوع نور، نشریه
تخصصی مذاهب و
فرق اسلامی است که از
تابستان ۱۳۸۱ زیر نظر
مجمع آموزش عالی
امام خمینی رحمت الله
علیه وابسته به جامعه
المصطفی صلی الله علیه
و آله منتشر می شود.
مدیریت این فصلنامه
را حجت الاسلام و
المسلمین دکتر احمد مرادخانی بر عهده دارد.



۱۳۸۱

موعود

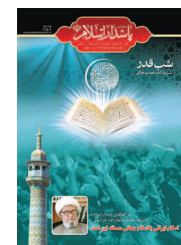
نشریه موعود، ماهنامه
فرهنگی، اجتماعی
و مذهبی است که از
آبان ماه سال ۱۳۷۴
به صورت ماهنامه
چاپ و منتشر می شود.
شماره ۱۲۷ این نشریه،
شهریور ماه امسال به
چاپ رسید. صاحب
امتیاز و مدیر مسئول
نشریه موعود، اسماعیل شفیعی سروستانی است
که در ۶۴ صفحه چاپ می شود. می توانید شماره‌های
گذشته این ماهنامه، در کتابخانه‌های ملی، مجلس
شورای اسلامی، مرعشی نجفی و آستان قدس رضوی
مطالعه کنید.



۱۳۷۴

پاسدار اسلام

پاسدار اسلام، نشریه‌ای
عقیدتی، فرهنگی،
سیاسی، اجتماعی است
که در قالب ماهنامه از
دی ماه سال ۱۳۶۰ به
سرپرستی دفتر تبلیغات
اسلامی حوزه علمیه
قم وارد بازار مطبوعات
دینی کشور شد. مدیر
مسئول این نشریه
محمد حسن رحیمیان است و تا به حال ۳۵۶ شماره از
آن به چاپ رسیده است.



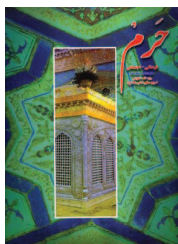
۱۳۶۰

موضوع ویژه

ماهنامه خیمه | آبان ۱۳۹۰ | شماره ۸۱

حرم

نشریه حرم، مجله‌ای است که از دی ماه سال ۱۳۷۰ به مدت یازده سال، به مسائل فرهنگی و اجتماعی جامعه می‌پرداخت. آستان قدس رضوی، صاحب امتیاز این هفته نامه بود و سید احمد مؤذن علوی به عنوان



۱۳۷۰

مدیر مسئول فعالیت می‌کرد. نشریه حرم مدتی به صورت هفته نامه و زمانی در فاصله زمانی ۴۵ روزه منتشر می‌شد. در کتابخانه‌های ملی، مرعشی نجفی، مجلس شورای اسلامی، دانشگاه تهران و آستان قدس رضوی، آرشیوی از مجله حرم موجود است که علاقه مندان می‌توانند از آن استفاده کنند.

آیین اسلام

مهم ترین نشریات مذهبی-سیاسی که فعالیت خود را سال ۱۳۲۳ شمسی آغاز کرد مجله آیین اسلام نام داشت. مدیریت این مجله بر عهده نصرت الله نوریانی بود و حاج مهدی سراج از نظر علمی و اداری از آن حمایت می‌کرد.



۱۳۲۳

آیین اسلام از نشریاتی بود که علاوه بر چاپ مقاله‌های مستدل دینی به فعالیت‌های انجمن‌ها و گروه‌ها و افراد سیاسی-مذهبی می‌پرداخت، به همین دلیل مورد استقبال بسیار بالای مردم بود. تاثیر گذاری آن به حدی بود که حتی مراجع تقلید از وجوهای مردمی به این نشریه کمک می‌کردند. در آیین اسلام افرادی چون مهدی سراج انصاری، محمدباقر کمرهای، عطاءالله شهاب پور، میرزا خلیل کمرهای، محمدعلی خلیلی، حسینعلی راشد قلم می‌زدند. دفاع از اسلام و روحانیت، توجه به واقعیت زمان، ترویج روحیه تحول خواهی در حوزه‌های علمی و معرفی مراکز تبلیغات دینی از مسایلی بود که در مجله آیین اسلام مورد توجه قرار داشت.

بعثت

ارگان مخفی دانشجویان حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۲ اقدام به انتشار ماهنامه سیاسی، دینی، تاریخی بعثت کرد. در واقع مجله بعثت، نشریه‌ای بود که به وسیله عده‌ای از طلبه‌های حوزه



۱۳۴۲

علمیه قم منتشر می‌شد و چون آغاز انتشار آن با تبعیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مقارن شد، نامش را بعثت گذاشتند. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، علی حجتی کرمانی، سید هاشمی خسروشاهی و سید محمود دعایی از اعضای تحریریه ماهنامه بعثت بودند. ماهنامه بعثت در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ منتشر شد و برای بار دوم در سال ۱۳۶۸ به کوشش علی حجتی کرمانی توسط انتشارات سروش تجدید انتشار شده است.

دیدار آشنا

دیدار آشنا، مجله‌ای اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی است که به صورت ماهانه از آبان ماه ۱۳۷۶ چاپ و منتشر می‌شود. شماره یکصد و سیام این ماهنامه، مردادماه امسال در قالب ۵۰ صفحه چاپ شد. موسسه آموزشی و



۱۳۷۶

پژوهشی امام خمینی رحمت الله علیه صاحب امتیاز این نشریه است و احمد عجمین مدیر مسئولی آن را بر عهده دارد. اکنون دکتر علی مصباح به عنوان صاحب امتیاز و مدیر مسئول این ماهنامه فعالیت می‌کند. عبداللطیف نظری، محمد علی داغی نژاد، جواد محدثی، محمد تقی مرتضوی زاده بنی صادقی، محمدرضا مطهری و علیرضا اعرافی از اعضای تحریریه مجله دیدار آشنا هستند.

قبسات

مجله قبسات، فصلنامه پژوهشی است که پانزدهمین سال فعالیت خود را سپری می‌کند. این نشریه دارای رتبه علمی - پژوهشی (علوم انسانی) است که شماره پنجاه و هفتم آن پاییز سال گذشته منتشر شد. قبسات در



۱۳۷۵

هر شماره به صورت ویژه نامه به یک موضوع خاص از دینی می‌پردازد. قبسات نشریه‌ای است که علاوه بر طرح مباحث فکری و فرهنگی مورد نیاز جامعه علمی، به نقد و بررسی دیدگاه‌های موجود در فضای دین پژوهی کشور هم می‌پردازد.

خلق

«خلق» نشریه‌ای فرهنگی تربیتی است که زیر نظر آیت الله ناصری، پس از چاپ چند پیش شماره، در مهرماه ۱۳۸۶ در دسترس مردم قرار گرفت. این مجله، هر دو ماه یک بار منتشر می‌شود و محتوای آن بیشتر در زمینه



۱۳۸۶

«اخلاق» و «مهدویت» است. مباحث نظری و عملی اخلاق، ترسیم نکات اخلاقی سیره نورانی اهل بیت علیهم السلام، معرفی الگوهای اخلاقی قرآنی، بحث اسمای الهی و بررسی آثار تربیتی آن، معرفی بزرگان علم اخلاق و اولیای الهی و بیان دستور العمل‌های آنان، پرسش‌ها و پاسخ‌های اخلاقی، شناخت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، بررسی تشرفات متقن و مستحکم و بیان نکات اخلاقی و تربیتی این تشرفات، مواظبات اخلاقی از موضوعاتی است که در این نشریه مطرح می‌شود. نشریه خلق وابسته به موسسه دار الهدی است.



علی اکبر اشعری رئیس سابق کتابخانه ملی

آرمان‌های نظام اسلامی

و در راستای ترویج و تبلیغ این ارزش‌ها تا رسیدن به اهداف و آرمان‌های مورد نظر حرکت کنند.

اینجا شاید این پرسش پیش بیاید که در نظام اسلامی تمامی نشریات و رسانه‌ها باید دینی باشند یا لزوماً این گونه نیست.

در این مورد نظر من این است که مهم این نیست که نشریه‌ای مستقیم به موضوعات دینی می‌پردازد یا به دیگر موضوعات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی یا علمی؛ مهم این است که جهت‌گیری آن نشریه توحیدی باشد.

در واقع بحث بیشتر روی هدف کلی است نه جزئیات.

بنابراین چنانچه نشریه‌ای دل در گرو آرمان‌های اسلامی داشته باشد باید با لوازم کار نیز آشنا شود. حالا اینکه معنای حرکت توحیدی در یک نشریه چیست و برای مثال چگونه یک نشریه علمی می‌تواند این گونه باشد یا نباشد نیاز به دقت بیشتری دارد که از حوصله این مختصر بیرون است و برای پاسخ دادن به آن باید وقت بیشتری گذاشت و موارد مختلف را مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.

دریافت کند.

موضوعات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در یک جامعه همه در بستر و قواره آن نظام ایدئولوژیکی مورد بحث قرار می‌گیرند که پایه و اساس آن جامعه را می‌سازند.

اداره مطبوعات و فعالیت روزنامه نگاری نیز از جمله این موضوعات است و وقتی قرار باشد از وظایف و کارکردهای نشریات دینی حرف بزنیم ابتدا باید به خود نظام دینی بپردازیم.

نظام اسلامی بر پایه توحید بنا شده و باید تمام تلاشش این باشد که شرایطی فراهم آورد تا شهروندان تابع این نظام بتوانند در مسیر توحید به کمالی که خداوند تبارک و تعالی برای انسان در نظر گرفته است دست پیدا کنند.

این هدف یک نظام اسلامی است که به طور مشخص نگاه و رویکرد ویژه خود را به موضوعات و مسائل مختلف دارد.

در این نگاه مطبوعات باید در راستای ایفای وظیفه اطلاع‌رسانی خود مردم را در پیمودن این مسیر یاری کنند.

یعنی اینکه مطبوعات باید ارزش‌ها، اهداف و آرمان‌های نظام اسلامی را مورد نظر قرار دهند

تعریف شما از مطبوعات دینی چیست؟

وظایف و کارکردهای این مطبوعات را چه چیز می‌دانید؟ آیا در یک جامعه

دینی همه رسانه‌ها باید دینی باشند؟

این پرسش‌ها پاسخ‌های مبسوطی دارند و وقتی قرار باشد به تک‌تک آن‌ها اندیشید و پاسخ داد باید وقت و فرصت بیشتری گذاشت و عمیقاً موضوع را بررسی کرد، چرا که هر بله یا خیری را که بخواهیم در پاسخ به این سوالات بگوییم باید به مبانی آن نیز اشاره کنیم و اشاره به مبانی همانطور که عنوان شد فرصت، وقت و دقت بیشتری را می‌طلبد.

اما، اگر قرار باشد به طور خلاصه و در چند جمله موضوع نشریه‌های دینی، وظایف و کارکردهای آن را مورد ارزیابی قرار دهیم باید بگوییم وقتی درباره موضوعی در بستر و قواره یک مکتب یا یک نظام منبعث از آن مکتب صحبت می‌کنیم، طبیعی است آن موضوع باید در متن آن نظام تعریف شود و چیستی و باید و نبایدهای خود را از مکتبی که مبانی نظام از آن گرفته شده



وقتی از کارکردها و وظایف نشریات

دینی حرف می‌زنیم ابتدا باید به این

واقعیت توجه کنیم که نشریات یک

کارکرد عام دارند که به معنی انتظار

طبیعی از یک رسانه است. این کارکرد عام شامل اطلاع

رسانی درست، تبیین و تحلیل دقیق موضوعات، ارتباط

با مخاطبان و جذب نظر آن‌ها با بهره‌گیری از

توانایی‌های آن‌ها است. در واقع، نشریات باید ارتباط

دوسویه با مخاطبان خود برقرار کنند که این ارتباط به

باروری و اعتلای فکر و اندیشه مخاطبان منجر شود و

مخاطبان نیز بتوانند آثار و اندیشه‌های خود را در نشریات

منعکس کنند. زمانی که از نشریات تخصصی مانند

نشریات دینی حرف می‌زنیم علاوه بر این کارکرد عام، باید

توجه داشته باشیم که کارکرد خاصی نیز وجود دارد.



محمد رضا سنگری شاعر و نویسنده

زبان زمان را باید بدانند



ابراهیم زاهدی مطلق روزنامه‌نگار

مطبوعات مفقوده



پس از انقلاب اسلامی که تاسوعا و عاشورا پنج‌جاه و هفت‌اش نقطه عطفی شد در تاریخ تظاهرات مردمی و پرونده شاه را بست، یکی دو سالی تاسوعا و عاشورا به همان روش ادامه یافت. طوری که دیگر خبری از دسته‌های عزاداری و سینه‌زنی خیابانی نبود. به جای آن جمعیت به شیوه تظاهرات ۵۷ به خیابان‌ها می‌آمدند و شعار می‌دادند.

آن روزها، ما (جوانان زیر ۱۷ سال) خیال کردیم انقلابی هم در نحوه برگزاری تاسوعا و عاشورای حسینی کرده‌ایم؛ یعنی هم شاه را بیرون انداختیم و هم روش تازه‌ای برای حضور مردمی ابداع کردیم! این خیال در اولین دیدار حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه با گروهی از وعاظ و مداحان کشور، باطل شد.

آن حضرت، مردم را به حفظ هیأت و حضور در حسینیه‌ها و تکایا دعوت کردند و شیوه سنتی عزاداری را عامل بیداری مردم و ترس تاریخی حاکمان از درس‌های کربلا دانستند.

این طوری شد که ما جوانان زیر ۱۷ سال که خیال

می‌کردیم انقلابی ساختاری و بزرگ‌تر از انقلاب اول در عزاداری پدید آورده‌ایم، فهمان شد که نه! بدعتی تازه راه انداخته بودیم.

انقلاب بزرگ‌تر از اولی، حفظ همان سنت‌ها بود که بعدها فهمیدیم همان هیأت‌ها و نوحه‌خوانی‌ها چه طوری جبهه‌هایمان را گرم کرد و صدام و ۵۳ کشور حامی‌اش را پیش پای حسینیه‌ها به خاک انداخت.

حالا با همان شیوه و آموزه حضرت امام می‌شود مدلی برای مطبوعات دینی پیدا کرد؛ این مدل به ما می‌گوید همه آن چه امروز به عنوان رسانه‌ها و مطبوعات در کشور جولان می‌دهند و سنگ دین را هم کمابیش به سر و سینه می‌زنند، نمی‌توانند نمایند مطبوعات حسینیه‌ای و تکیه‌ای باشند.

آن چه موجود است، در بهترین شکل برای رفع تکلیف از خود و بعضاً برای حفظ صورت ظاهر به درد می‌خورند و اندکی هم برای دریافت یارانه و وام و... درست مثل خیلی از فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی که از همه دین، فقط یک دختر چادری دارند و یک حاجی و یک طاقچه و... نتیجه‌ای هم که می‌دهند، احساس بی‌مسئولیتی به گروه قابل اعتنائی از جوانان است.

چرا که این گروه به دلیل استقراء ناقص‌شان، گمان می‌کنند «خوب، الحمدلله حالا عده‌ای هستند که بار دین را برداشته‌اند. پس ما برویم دنبال کسب و کارمان».

به این شکل، جای خالی بسیاری از نشریات دینی مردمی خالی دیده می‌شود. از همان نشریاتی که در گوشه گوشه برخی مدارس و حوزه‌های دینی - حتی به صورت جزوه - منتشر شد و روش سالم اطلاع‌رسانی را پی گرفت و انسان‌های سالمی هم تربیت کرد.

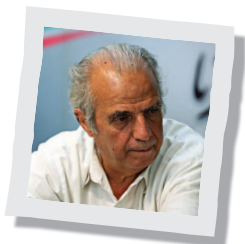
اگر امروزه نشریه‌ای داعیه‌اش دینی بودن است، اولین کار و مهم‌ترین وظیفه‌اش، بازگرداندن اعتماد است به مطبوعات و رسانه‌هایی که سال‌هاست آن را تاراندند. چنان که اگر کسی عبارت «مطبوعات دینی» را شنید لبخند نزند؛ باورش کند.

آموزه حضرت امام خمینی رحمت‌الله علیه در بازگشت به حسینیه‌ها یک پیام عمیق‌تر داشت. این که دین و شعائر آن باید با همت مردم کوچک و بازار زنده باشد، نه با اتصال به بودجه‌های دولتی و هزینه‌های رسمی. که اگر دولت هم آمد فیها و گرنه...

جامعه دینی باید تمامی نشریات دینی باشند. برای پاسخ دادن به سوال مطرح شده باید دید تلقی ما از دین چیست. اگر دین پرداختن به تمامی نیازها و ضرورت‌های زندگی اعم از نیازها و ضرورت‌های این جهانی و آن جهانی باشد، حوزه‌اش بسیار گسترده و وسیع است. اگر دین عرضه کردن زیبایی، فضیلت‌ها و عظمت‌های جامعه و بایسته‌هایی است که یک انسان به آن نیاز دارد به گمان من همه دارند کار دینی می‌کنند. حال اگر تلقی ما از دین تلقی دیگری باشد و به مفهوم خاص دین توجه داشته باشیم، نشریاتی که عنوان دینی دارند باید به مسایل دینی بپردازند و نشریات و افراد دیگر، مسایل دیگر را مورد ارزیابی قرار دهند. بر این اساس خوب است آمیختگی و اختلاط وجود نداشته باشد و هر کس کار تخصصی خودش را انجام دهد.

نسبت به بعضی مسایل حساسیت دارد که ما از آن‌ها به عنوان خط قرمزهای جامعه یاد می‌کنیم. باید این خط قرمزها و مرزها را بشناسیم؛ مرزهایی که نباید از آن‌ها گذشت و در موردشان باید تأمل و درنگ درستی داشت تا خدای ناخواسته طرح مسایل دینی به انزجار، گریز و پرهیز از دین منجر نشود. این‌ها وظایف و رسالت‌های نشریه‌های دینی است، نشریاتی که اختصاصشان دین است و به دین و ارزش‌های دینی جامعه می‌پردازند. زمانی هست که این پرسش مطرح می‌شود که آیا در یک جامعه دینی لزوماً تمامی نشریات باید دینی باشند یا نه؟ در واقع این پرسش با توجه به کارکردهایی که برای نشریات دینی برشمردیم مطرح می‌شود. کسانی که دغدغه دین دارند شاید بر این نظر باشند که نشریات یک جامعه برآیند ارزش‌ها و فرهنگ آن جامعه باید باشد و بنابراین در یک

وقتی نشریه‌ای به دین یا یکی از مسایل دینی مانند تبیین، تشریح و بازشناسی ارزش‌ها و فرهنگ عاشورا می‌پردازد، انتظار طبیعی آن است که اول فضای دینی امروز جامعه را به درستی تبیین و تحلیل کند و نیازهای روز جامعه را بشناسد. نکته دوم این است که چنین نشریه‌ای باید زبانی متناسب انتخاب کند. فهم زبان زمان یکی از مهم‌ترین مسایلی است که مطبوعات دینی به آن نیازمندند. نکته سوم شناخت دقیق محتوایی است که نشریه دینی باید عرضه کند؛ یعنی اگر نشریه‌ای در حوزه عاشورا فعالیت می‌کند باید همه جوانب عاشورا را به درستی بشناسد و نگاهی همه‌سوی‌گرانه به موضوع داشته باشد تا بتواند آن را به درستی منتقل کند. نکته بسیار مهم دیگر که نشریات دینی باید به آن توجه کنند فهم حساسیت‌های دینی جامعه است. برای مثال جامعه ما



محمود حکیمی نویسنده کتاب کودک و نوجوان

تربیت نسل جوان

امینی صاحب اثر گران سنگ «الغدير» و یا شرف الدین صاحب کتاب «المراجعات» به چاپ برساند. اگر نشریه دینی بتواند زندگانی اندیشمندان و نویسندگان بزرگ دینی معاصر نظیر مرحوم سید غلامرضا سعیدی را به صورت داستان دنباله دار در مجله چاپ کند و سپس آن را به صورت کتاب منتشر کند، خدمت بزرگی به نسل جدید مردم ایران کرده است. مهم این است که ابتدا بیذیریم دین نقش اساسی در تربیت نسل جوان دارد و نشریات دینی می توانند ابزار مناسبی برای شناخت و معرفی دین و تفکر مکتبی باشند. کوتاه کلام اینکه باید مطالب نشریات دینی جذب کننده باشند و اشتیاق جوان را برانگیزند. در این صورت است که می توانیم از تأثیر گذاری آن ها حرافز بنیم.

قصه نگارش یک مقاله دینی برای نوجوانان را دارد باید خود از دانش کافی در زمینه ای که قصد دارد مقاله بنویسد برخوردار باشد. متأسفانه گاه مقالاتی را می خوانیم که نویسنده خود از عمق و جزئیات موضوع مورد بحث آگاهی چندانی ندارد و طبیعی است چنین نویسنده ای موضوع را به طور ناقص مطرح خواهد کرد. گذشته از آن، مطالب دینی که برای نوجوانان و جوانان نوشته می شود باید ساده و روان باشد. سادگی و روان بودن در فهم مطالب تأثیر بسیاری دارد و اگر ما می خواهیم با نشریه های دینی روی نسل جوان تأثیر بگذاریم باید به سادگی و روانی مطالب توجه داشته باشیم. علاوه بر این نشریات دینی ویژه جوانان باید در زمان حاضر آثاری را در باره شخصیت های برجسته معاصر مانند مرحوم علامه

فعالیت های مطبوعاتی من در نشریات دینی از سال ۱۳۴۷ آغاز شد. قبل از آن در نشریاتی مانند «کیهان بچه ها» داستان های دینی می نوشتم. همکاری من با مجله «درس هایی از مکتب اسلام» نیز از ۴۲ سال آغاز شد و همچنان ادامه دارد. در باره نقش مطبوعات دینی ویژه جوانان با توجه به اینکه قبل از انقلاب اسلامی به طور مداوم با ۲ نشریه «نجات نسل جوان» و «نسل نو» که ویژه نوجوانان بود و در حوزه علمیه قم منتشر می شد همکاری داشتم می توانم بگویم که نشریات دینی به ویژه نشریه های ویژه نوجوانان نقش بسیار مهمی در تربیت دینی مخاطبان خود دارد. نویسنده ای که



محمد سلطانیفر استاد ارتباطات

تکنولوژی جدید

کسی که رسانه اش منبری در مسجدی در شهری کوچک بود با چند صد نفر آدم که کمابیش از یک فرهنگ و بازارش های مشترک بودند سرو کار داشت، اما امروز رسانه ممکن است با میلیون ها مخاطب از اقصا نقاط جهان سرو کار داشته باشد. بنابراین گاهی تغییر فرم رساندن پیام، محتوای آن را نیز دستخوش تغییر می کند. البته منظور این نیست که ما باید محتواهای جدیدی در زمینه دینی تولید کنیم تا احیاناً به مذاق مخاطبانمان خوش بیاید بلکه منظور این است که باید زبان مخاطبانمان را بدانیم و بفهمیم و با زبان آن ها حرف بزنیم. در این صورت رسانه هایی موفق در عرصه دین خواهیم داشت.

وظایف رسانه های دینی حرف بزنیم باید به این واقعیت توجه کنیم که رسانه های دینی وظیفه خطیر تطبیق دادن مفاهیم دینی که قدمتی طولانی دارد با دستاوردهای جدید را دارد. زمانی کسانی که دغدغه دین داشتند روی منبر می رفتند و به تبلیغ و ارشاد می پرداختند. کسانی هم بودند که در این زمینه کتاب می نوشتند. به طور کلی رسانه های آن ها رسانه هایی متفاوت از رسانه های امروزی بود و شاید فراگیری و مخاطبان رسانه های امروزی را نداشت. آن ها متناسب با رسانه خود عمل می کردند و اکنون نیز باید متناسب با رسانه خود عمل کرد. البته ظهور رسانه های توده ای کار را مشکل کرده است.

نقش، کارکرد و قدرت رسانه موضوعی جدید و به معنای این است که رسانه های نوظهور قدمت طولانی ندارند و تاریخچه آن ها به گذشته های دور نمی رسد. انسان در همین سه چهار دهه اخیر است که روزنامه و مجله منتشر کرده است، رادیو و تلویزیون ساخته است و ارتباطات مجازی را جایگزین ارتباطات سنتی کرده است. این در حالی است که دین و تبلیغ دینی سال ها قدمت دارد. اسلام به عنوان آخرین دین مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است. اگر این مقدمه را لحاظ کنیم و زمانی که بخواهیم از نقش، کارکرد و



قرآن



... که ره گم نشود
شرحی بر آیهای درباره حج

از راه حسین علیه السلام
بروید!
گزیده‌ای از مواعظ مرحوم حاج
محمد اسماعیل دولابی

اینجا چراغی روشن است
وب سایت ختم قرآن توسط
چند دانشجو اداره می‌شود

انگیزه‌ها تغییر کرده است
گفتگو با محمدرضا پورزرگری
قاری قرآن

چشم دل باز کن که جان
بینی
سماء بابایی بدون اینکه از
نعمت بینایی بهره‌مند
باشد، کل قرآن را
حفظ کرده است





بررسی حال و هوای محافل قرآنی در گفتگو با محمد رضا پورزرگری

انگیزه‌ها تغییر کرده است



کلاس دوم دبستان که بودم سر صف برای بچه‌ها قرآن می‌خواندم. در کلاس‌مان وقتی می‌گفتند چه کسی بلد است قرآن بخواند من دست بلند می‌کردم.

محمد رضا پور زرگری شغل آزاد دارد ولی عشقش قرآن است. می‌گوید من چیز مهمی در کارنامه دوران قرآنی خودم ندارم. و خیلی اهل شرکت در مسابقه نبودم. آموزش قرآن را از ۱۰ سالگی در حیاط خانه‌شان شروع کرده. در دوره تربیت معلم که در سال‌های ۶۰ تا ۶۲ برگزار شد و استاد خدام حسینی و اساتید دیگر آن را برگزار کردند شرکت کرد و هفته‌ای ۲ جلسه دارد. دو شنبه‌ها و سه شنبه‌ها در مؤسسه احسن الحدیث.

شما از کی سر سفره قرآن هستید؟



از زمانی که پیمان را در این دنیا گذاشتیم سر سفره قرآن بودیم و از زمانی که قرآن را از لحاظ ظاهری شناختیم ارتباطمان با قرآن بیشتر شد. ما با تعلیم قرآن بزرگ شدیم و به بعضی از آن‌ها هم خیلی عمل نکردیم و شاید علت عقب ماندگی مان این باشد که به دستورات قرآن آن طور که شایسته است عمل نمی‌کنیم. یا اصلاً نمی‌شناسیم و اگر می‌شناسیم با آن خونگرفته‌ایم و باورش نکردیم. آنچه را هم که باور کرده‌ایم خدا توفیق داده است و توانسته‌ایم به آن عمل نکنیم. بعضی جاها هم غفلت می‌کنیم و به دنبال هوای نفس مان هستیم. به دنبال دلمان هستیم. دنبال زرق و برق‌های ظاهری دنیا افتاده‌ایم.

■ قرائت قرآن را از چه زمانی آغاز کرده‌اید؟

تقریباً از ۶ یا ۷ سالگی قرائت قرآن می‌کردم. کلاس دوم دبستان که بودم سر صف برای بچه‌ها قرآن می‌خواندم. در کلاس‌مان وقتی می‌گفتند چه کسی بلد است قرآن بخواند من دست بلند می‌کردم. با اینکه هیچ کلاسی هم نرفته بودم. من تصور این است که هر کسی که قاری قرآن می‌شود زمینه اولیه در وجودش هست. یعنی اگر زمینه نباشد، عوامل بیرونی او را به سر منزل مقصود نمی‌رساند. آن زمینه را هم خدا قرار داده است.

■ یعنی خداوند این زمینه را برای بعضی‌ها قرار نداده است؟

من اعتقاد این است که خدا توفیق آن را به هر کسی نمی‌دهد. ما نمی‌توانیم بگوییم که همه موفقیت‌ها در زندگی این طور است که انسان خودش تلاش کرده و زحمت کشیده است و به آن موفقیت رسیده است. یعنی باور قرآنی ما این نیست. این باور در ما هست که لیس للانسان الا ما سعی فان سعیه سوف یری. هر کسی در هر زمینه‌ای تلاش می‌کند به نتیجه می‌رسد. ولی آن خمیر مایه را خداوند تبارک و تعالی است که قرار می‌دهد و راه‌ها را خدا هموار

می‌کند. اگر اراده پروردگار تعلق بگیرد اوست که بنده را در مسیری قرار می‌دهد که اگر در آن مسیر تلاش نکنم موفق می‌شوم. گاهی هم خداوند به بنده لطف می‌کند و در مسیر قرار می‌دهد اما من تلاش را نمی‌کنم. من شکر نعمت را که باید به جا آورم و از این فرصت استفاده کنم و تلاش کنم را عمل نمی‌کنم و نتیجه خوبی نمی‌گیرم. پس ما به این اعتقاد داریم که همه چیز در اراده پروردگار و با قدرت اوست و ما به عنوان بنده اگر از فرصت‌ها خوب استفاده کردیم نتیجه را می‌بینیم. همانگونه که قرآن می‌فرماید: انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا. به هر حال زمینه را هم خود خدا باید در افراد قرار دهد. در بحث هنر تلاوت صرف نظر از اینکه ما در این مسیر قرار گرفته‌ایم و تلاش هم کرده‌ایم خداوند پیش زمینه‌ای هم به ما داده است. مثلاً صدایی هم خودش عنايت کرده و آن حال و هوا و حس خوانندگی را هم خداوند در وجود ما قرار داده است که ما در این مسیر که قرار گرفته‌ایم.

در زمان ما از سوم دبستان کمی قرآن یاد می‌دادند. و گاهی قرآن به صورت کار فوق برنامه انجام می‌شد. یک معلم فارسی داشتیم که یک بار سر کلاس گفت چه کسی می‌تواند قرآن بخواند و من

گفتم خواندم و کلاس سوم که رفتم همین معلم به من گفت امسال زیباتر از پارسال می‌خوانی. امسال صدایت بهتر از پارسال است و این تشویق و تشویق‌های مادر و پدرم هم بود که باعث شد دنبال آن را بگیرم. مادر بزرگی داشتیم که گاهی یک هفته می‌آمدند و منزل ما می‌ماند. کنار سجاده ایشان می‌نشستم و وقتی که قرآن می‌خواند مرا صدا می‌کرد که بیا. بلدی بخوانی؟ می‌گفتم دوست دارم بخوانم. بعد سوره کوثر را به من یاد داد. سوره حمد و توحید را به من یاد داد. گاهی به مشهد مشرف می‌شدیم و زمانی که بلندگوهای حرم تلاوت قرآن پخش می‌کردند من خیلی علاقه‌مند بودم و گوش

اولین سفری که خانواده‌ام به زیارت حضرت زینب سلام الله علیها رفتند گفتم من هیچ سوغاتی از شما نمی‌خواهم فقط هر چقدر توانستید نوار قرآن بیاورید

می‌کردم. کمی بزرگ‌تر که شدم و اولین سفری که خانواده‌ام به زیارت حضرت زینب سلام الله علیها رفتند گفتم من هیچ سوغاتی از شما نمی‌خواهم فقط هر چقدر توانستید نوار قرآن بیاورید. چون دوران جنگ بود و ارتباطمان با بیرون زیاد نبود و در آن زمان مثل الان نوار قرآن در دسترس نبود و اگر تلاوت جدیدی از استاد عبدالباسط یا استاد مصطفی اسماعیل یا سایرین پیدا می‌کردیم خیلی ذوق می‌کردیم و دست به دست بین دوستان می‌گشت حتی گاهی بعضی‌ها خساست به خرج می‌دادند که نکند نوارشان گم بشود. دبستان و راهنمایی را در مدرسه علوی بودم و دبیرستان را در دبیرستان مدرس درس می‌خواندم. در آنجا معلم قرآنی به نام آقای مصطفی اسلامی داشتیم که از طریق ایشان بیشتر با صدای عبدالباسط آشنا شدم. سیستم آموزش قرآن آنجا بنده را متحول کرد. من شاید از نظر صدا در برابر خیلی از دوستانمان انسان متوسط یا حتی ضعیفی بودم ولی فوق العاده علاقه‌مند بودم. تا اینکه با استاد موسوی آشنا شدم که ایشان را دیگر رها نکردم و ماه رمضان و حتی روزهای جمعه حتی سفر نمی‌رفتم بخاطر اینکه یک جلسه صبح جمعه‌ام تعطیل نشود. من حتی از پدرم به عنوان جایزه ثلث سوم کلاس پنجم نوار قرآن خواستم.

■ آن عشق و علاقه را در جوان‌های امروز می‌بینید؟

در عده کمی می‌بینم. ما کلاس قرآن مان سر کوچه‌مان بود و راه کمی بود ولی الان بعضی‌ها حتی از شهرهای دیگر به تهران می‌آیند تا قرآن یاد بگیرند.

به نظر من امکانات زمان ما نسبت به الان خیلی ناچیز بود. الان محصولات آموزشی و روش‌ها و امکانات مثل نرم افزارها و سی دی‌ها و دی وی

اینکه دولت برای کارهای
قرآنی سیاست
گذاری کند
و کارهای
قرآنی
دولتی
بشود را
قبول ندارم



دی‌های تلاوت‌های قرآن فوق‌العاده زیاد است. ما برای اینکه بتوانیم یک نوار بتاکم ویدیویی پیدا کنیم چقدر می‌چرخیدیم. آن زمان ویدیو ممنوع بود ما باید جایی پیدا می‌کردیم که نواری پیدا کنیم و برویم در خانه‌ای که ویدیو داشته باشد و این نوار را در خانه او ببینیم. حالا چقدر این نوار خش داشت و پرش داشت و... بماند. و حتی گاهی بعضی‌ها جرات نمی‌کردند این نوار را بدهند. برای اینکه نظیرش نبود. می‌ترسیدند خراب بشود. ما با آن نبود امکانات آن پیشرفت‌ها را کردیم. قبلا در جلسات خیلی شور و شوق بود و جمعیت زیادی حاضر می‌شد. الان کنار خانه کسی جلسه است و زورش می‌آید شرکت کند.

■ چرا این اتفاق افتاده است؟

در دو دهه اخیر این اتفاق افتاده است. یکی از عواملش مشغله مردم است که گرفتاری‌ها زیادتر شده است. شاید یک عاملش این باشد که ظاهراً دیگر این جور چیزها و مطالبی که ما می‌گوییم یکنواخت شده و برای عده‌ای تکراری است. یا مردم و به خصوص جوان‌ها احساس نیاز نمی‌کنند برای اینکه دنبال قرائت بروند. یا شاید انگیزه‌ها تغییر کرده است. ما باید ببینیم از قرائت قرآن چه می‌خواهیم. برای اینکه برویم اول بشویم و مسابقات بین‌المللی و...؟ اگر دنبال این هستیم سرمان کلاه می‌رود. کسی برای قرائت قرآن چنین کاری نمی‌کند.

■ یک نسل از قاریان وجود دارند که انگیزه‌هایشان با انگیزه‌هایی که شما می‌گویید متفاوت است. یعنی دنبال ستاره شدن و شهرت هستند.

خوب این طبیعی است. انسان به دنبال رشد و تعالی است ولی باید ببینیم ما چگونه به رشد و تعالی نگاه می‌کنیم. اگر دنبال رشد و تعالی از نظر مادی و ظاهری و دنیوی هستیم طبیعی است که من می‌خواهم اول شوم و همیشه تصویرم را از تلویزیون پخش کنند و این برای من مهم است. ولی گاهی

به جرات بگوییم
اکثریت
قاریان قرآن ما
شغلشان
قرائت
قرآن
نیست



می‌گوییم این خیلی خوب است که اول هم بشویم و تلاوت‌های ما را پخش کنند ولی ما همه این‌ها را برای خدا می‌خواهیم. ارزش این در بحث معنویات بالاتر است.

شاید هم به این خاطر است که نسل بعد از ما دوست دارد بیشتر مطرح شود. این شوق برای مطرح شدن، طبیعت انسان هاست. مخصوصاً جوان‌ها که شاید بیشتر این طبع را داشته باشند. شاید هم به سنی برسند که دیگر برایشان مهم نباشد. این هاست که افراد را به جایی می‌رساند که آیا

برایش مهم است اسمی از او برده شود یا نشود. مثلاً چرا از دوستش تجلیل شد و از او نشد. گاهی فرقی نمی‌کند و می‌گوییم اگر از دوستم تجلیل شد انگار از من تجلیل شده است. گاهی من این نگاه را دنبال می‌کنم. می‌گوییم این عزت را خدا باید بدهد. قرآن می‌فرماید: ایبتغون عندهم العزه و ان العزه لله جمیعاً. همه دست خداست. اگر خدا عزتی بدهد کسی که به این عزت رسیده است باید آن را حفظ کند. نکند که من بخاطر اینکه بین مردم عزیز شده‌ام با مردم نباشم و به دیگر مردم را تحویل نگیرم و به دوستانم بگویم حالا من از شما بالاترم یا رفتارم عوض شود و همه حتی خانواده باید به من تعظیم کنند. طبیعتاً این پسندیده نیست.

■ الان قاریان ما نسبت به قاریان مصری کجا قرار دارند؟ جلوتر هستیم، مانند آنها می‌یم یا خیلی با آن‌ها فاصله داریم؟

اگر به پیشینه یک تمدن کهن در فضای قرائت قرآن و بحث استفاده از اصوات، در مردم کرانه رود نیل در نظر بگیریم، باید باور کنیم که مصری‌ها یک تاریخ در قرائت قرآن از ما جلوتر هستند. یکی از مورخین

الان فقط بچه‌های
شحات هستند
که آن‌ها هم
سبک پدر را
دنبال
می‌کنند
و چیز
ویژه‌ای
ندارند



و جهانگردان معروف دنیا این بطوطه است. او ۸۰۰ سال پیش در سفری که به یکی از کشورهای شمال ایران داشته نقل می‌کند که در نماز جمعه که شرکت کرده بوده قاری که قرآن خواند شبیه مصری‌ها قرآن می‌خواند. بعداً متوجه شد که قاری مصری بود. می‌گوید صدایی که شنیدم به سبک مصری‌ها بود پس این‌ها از خیلی گذشته در بحث قرائت قرآن بوده‌اند و ما ایرانی‌ها عجم بودیم، فارسی زبان بودیم و قرآن زبان مادری ما نبوده است و قرآن سال‌ها در کشور ما با لحن‌های فارسی و سبک‌های سنتی و ایرانی خودمان خوانده می‌شده.

شاید تاریخ قرائت قرآن به صورت جدی در کشور ما بیش از ۴ دهه نباشد. اگر بخواهیم از بزرگان قرائت قرآن کشورمان نام ببریم، باید از استاد محمد تقی مروت نام ببریم. یا مثلاً استاد مولایی که مخصوصاً در زمینه علم قرائت قرآن پیشگام بودند و جزء کسانی بودند که پایه گذاری کردند. کمی قبل‌تر هم به صورت تقلیدی افرادی مانند استاد حاج علی‌آقای اربابی یا اساتید قدیمی‌تر از آن‌ها بوده‌اند که قرآن را فقط با صدای عبدالباسط شنیده‌اند. اما به صورت جدی عمر قرائت قرآن ما بیش از ۴۰ یا ۵۰ سال نیست و بویژه بعد از انقلاب رشد و افروزی کرده است. البته حتی در بین قاریان مصری هم اینطور نیست که بگوییم همه صداهایشان حرف ندارد. در بین آن‌ها عده‌ای بوده‌اند که صداها‌ی آنچنانی داشته‌اند.

■ بعضی‌ها می‌گویند که دوره طلایی قاریان مصری تمام شده است. شما این را قبول دارید؟

اینطور به نظر می‌رسد. چون ما در طی یکی دو دهه اخیر در مصر چیز ویژه‌ای نمی‌بینیم. الان فقط

مزدقرائت که
اصلاً با پول
جبران نمی‌شود.
ما اعتقادمان این
است که هیچ پولی
در دنیا مزد قرائت
قرآن نیست. چون
جایگاه و شان
قرائت قرآن
بالاتر از این
حرف‌ها است

حاشیه

مسابقه‌ای نیستم

یک بار در دوران دبیرستان خواستم که مسابقه شرکت کنم از پله‌ها که آمدند پایین و وارد مسجد شدم عده‌ای از شرکت کنندگان که از رقبای من بودند همین که من آمدم داخل این جمله را شنیدم که گفتند این هم که شرکت کرده است. این باعث شد که من دیگر در آن مسابقات شرکت نکردم و از همان جابر گشتم و به خانه‌مان رفتم. هر چقدر هم که مدرسه اصرار کرد گفتم نه من شرکت نمی‌کنم. آن احساس باعث شد که مسابقه‌ای نباشم ولی معنی آن این نبود که اصلاً مسابقه شرکت نکنم. از سال ۶۶ من وارد بحث مسابقات اوقاف شدم و یک بار سال ۶۷ در تهران دوم شدم. فقط یک مسابقه در سال ۶۶ غیر از اوقاف شرکت کردم که در آنجا هم باز دوم شدم. مسابقه مهم و مطرحی در تهران بود در حسینیة حقیقتی. در سال ۷۳ در مسابقات کشوری اول شدم. همان سال باعث شد که در مسابقات بین المللی در حسینیة ارشاد اول شدم و دیگر مسابقه‌ای شرکت نکردم. حتی در سال ۷۰ یک سفر هند بودم و رفتم و گفتند که مسابقه‌ای بود که در حیدر آباد هند برگزار می‌شد و گفتند بیا شرکت کن. ما با ۲ نفر دیگر از اساتید قرآنی کشورمان شرکت داشتیم و من جوان تر بودم. من در آنجا هم حاضر نشدم شرکت کنم.

به فضل خدا من بحث آموزش قرآن را از ۱۰ سالگی در حیاط خانه‌مان شروع کردم و آموزش می‌دادم. کار آموزشی را دوست دادم. در دوران تحصیل هم به نحوه معلمی معلمان خودم نگاه می‌کردم. دوره تربیت معلمی یک زمانی در سال‌های ۶۰ تا ۶۲ برگزار شد که استاد خدام حسینی و اساتید دیگری آن را برگزار کردند و من و خیلی از اساتید امروز آن روز در این دوره شرکت کردیم و یکی از چیزهایی که در آن دوره خیلی از ما استقبال شد روش تدریس و نحوه آموزش و حس معلمی و ... بود. این کار را دوست داشتم و یکی دو سال در بعضی از مدارس تدریس کردم و بعد از همان سن ۱۶ سالگی کلاس رسمی داشتم. حسینیة‌ای بود به نام محبان حسین. جلسه هفتگی داشتم و یک دوره‌ای ۱۴ سالم بود و هر شب جلسه داشتم.

آن کسانی که قاریان را دعوت می‌کنند وظیفه دارند بخاطر احترام و اکرام قرآن تکریم کنند و مزد بدهند



خواهد انداخت. چه خوش است صوت قرآن ز تو دل‌ریا شنیدن، به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن. اگر آن را بشنویم خیلی از چیزهایی که تا بحال شنیده‌ایم ممکن است دیگر به چشم‌مان نیاید. ما نمی‌دانیم همین‌هایی که خوانده می‌شود مورد رضایت آن بزرگوار هست یا نه؟ ما اعتقاد داریم که صوت حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف چیز دیگری است. اگر آن را بشنویم آن زمان باید نظر بدهیم که آن‌هایی که تا کنون شنیده‌ایم واقعاً قرآن خواندن بوده است یا این قرآن خواندن است.

■ بحث دیگر در رابطه با دست‌مزد قاریان است. بعضی‌ها شرط می‌کنند و بعضی‌ها شرط نمی‌کنند. نظر شما چیست؟

به طور قطع و یقین از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله داریم. کسی که قرآن بخواند و امورش را با قرائت قرآن و دست‌مزد گرفتن از این کار بگذراند در قیامت محشور می‌شود در حالی که پوست روی استخوان صورت ندارد و ما به خدا پناه می‌بریم. الحمدلله می‌توانیم به جرات بگوییم اکثریت قاریان قرآن ما شغل‌شان قرائت قرآن نیست. شغلی دارند و در کنارش قرائت

قرآن هم می‌کنند. معنی‌اش این نیست که بابت قرائت قرآن‌شان مزدی نمی‌گیرند. اتفاقاً من اعتقاد دارم که آن کسانی که قاریان را دعوت می‌کنند وظیفه دارند بخاطر احترام و اکرام قرآن تکریم کنند و مزد بدهند. این وظیفه‌ایست که باید انجام شود. وظیفه‌قاری هم این است که در برابر قرآن خواندنش مبلغی را طی نکند. برای خواندنش از مردم چیزی مطالبه نکند و اگر چیزی دادند آن را به عنوان برکت مالش در نظر بگیرد. این یک بحث است و بحث دیگر این است که گاهی در کشور ما به کار قرائت قرآن

صدایی که از حنجره آن امام معصوم خارج شود به جان امت‌ها می‌نشیند



بچه‌های شحات هستند که آن‌ها هم سبک پدر را دنبال می‌کنند و چیز ویژه‌ای ندارند. هنوز که هنوز است وقتی به پدرشان نگاه می‌کنیم می‌بینیم که عیارش بالاتر است. عصر طلایی عصر مرحوم محمد رفعت بوده و عبدالباسط. شاید اساتید آن زمان برای اینکه بتوانند مردم را از پای جلسات خودشان بکشانند، تلاش‌های مضاعفی کردند. واقعاً عصر طلایی بوده است و الان به نظر می‌آید آن عصر طلایی گذشته است. اما من اعتقاد دارم که خداوند در هر عصری ذره‌ای زمان را به مردم عرضه می‌کند و این

گوهرها گاهی شناسایی می‌شوند و گاهی شناسایی نمی‌شوند. حتی ممکن است که بعضی از این گوهرها در وجود بعضی دیگر از افراد باشد، یعنی صداهای ویژه ممکن است در وجود بعضی از افراد دیگر هم باشد. ما در کشورمان هم می‌بینیم که در هر دوره‌ای قاریان خوب و صداهای خوب و تلاوت‌های موفقی در حال رشد هستند و شهرت پیدا می‌کنند. شاید در مصر هم اینگونه باشد و در آینده افرادی به ما معرفی بشوند که ببینیم با گذشتگان متفاوتند. اما ما اعتقاد داریم که صوت داوودی وجود داشته است.

صدایی مانند صدای امام زین‌العابدین علیه‌السلام وجود داشته است. صوت خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله وجود داشته است. این‌ها که به گوش ما نرسیده و این اعتقاد را هم داریم که ولی‌ای از جانب خدا قطعا در گوشه‌های از این عالم در حال زندگی است و روزی می‌آید و بالاخره چهره را عیان می‌کند و مردم او را می‌شناسند و صدای ملکوتی اوست که حرف آخر را می‌زند و قطعاً صدایی که از حنجره آن امام معصوم خارج شود به جان همه امت‌ها خواهد نشست و همه اصوات و رنگ‌ها و زیبایی‌ها را از رونق

اگر خدا عزتی بدهد کسی که به این عزت رسیده است باید آن را حفظ کند. نکند که من بخاطر اینکه بین مردم عزیز شده‌ام با مردم نباشم و دیگر می‌دم را تحویل نگیرم

مانند سایر برنامه‌ها و امور نگاه می‌کنند و بابت آن برآورد می‌گیرند ولی برای قاری حقی قائل نیستند. این گونه نگاه می‌شود که قرآن خواند و مگر چه کاری کرده است؟ این نگاه نگاه منصفانه‌ای نیست. ما ضمن اینکه به قاریان مان می‌گوییم و خودمان هم بر این عقیده هستیم که قرائت قرآن قداسی دارد و جایگاهی دارد که با پول قابل مقایسه نیست ولی شماد برابری آن هنرمندانی که پول‌های آن چنانی هم طی می‌کنند و به راحتی هم به آن‌ها می‌دهید چرا به قاری قرآن و آن کسی که هنر قرائت دارد و عمرش را گذاشته است تا به اینجا رسیده و شما اصرار هم دارید که این قاری قرائت کند حاضر نیستید مزد بدهید؟ مزد قرائت که اصلاً با پول جبران نمی‌شود. ما اعتقادمان این است که هیچ پولی در دنیا مزد قرائت قرآن نیست. چون جایگاه و شان قرائت قرآن بالاتر از این حرف‌ها است. شان الهی است و اگر قاری قرآن در حین تلاوت به این توجه نداشته باشد واقعا سرش کلاه رفته است. ضمن اینکه مردم نباید به قاری دم دستی نگاه کنند. در جلسات اگر قاری ۵ دقیقه دیر بیاید یک نفر دیگری را می‌گذارند که شروع کند. ما هنوز برای قرائت قرآن جایگاهی قائل نشده‌ایم در حالی که در سخنرانی و مداحی این کار رانمی‌کنیم. اگر در جلسه‌ای شخصی را برای کاری دعوت کردیم حاضریم صبر کنیم تا برسد ولی برای قرائت قرآن این کار رانمی‌کنیم.

■ چرا این اتفاق افتاده است؟

بالاخره بحث قرائت قرآن در فرهنگ ملت ما نبوده است و کم‌کم بهتر می‌شود و مردم می‌فهمند که کسی که قرآن را تخصصی می‌خواند با کسی که غیر تخصصی می‌خواند فرق می‌کند. بالاخره به مرور زمان جامی افتد. باید در جلسات و محافل به قرآن به چشم یک برنامه نگاه شود. اگر تبرکاً هم بخوانیم خوب است. اما اینکه بگوییم وقت خالی داریم، و با قرآن پر کنیم این خوب نیست. ما برای قرآن برنامه ریزی نکردیم.



برنامه ریزی کرده‌ایم که آقای بیاید و صحبت بکند و بعد مداحی بیاید و مداحی بکند. اگر آقا ۵ یا ۱۰ دقیقه زودتر از منبر بیاید این وقت خالی جلسه را می‌خواهند پر کنند و برای پر کردن آن کسی را پیدا می‌کنند و می‌گویند بیا قرآنی بخوان. حالا اگر آن مداح آمد می‌گویند زود بیا پایین. این بر خورد، بر خورد سبکی با قرآن است. باید به عنوان یک برنامه به قرائت قرآن نگاه بکنیم. در جلسات ۱۵ یا ۲۰ دقیقه به قرآن اختصاص یابد. مقام معظم رهبری نگاه زیبا و شایسته‌ای را به مسئله قرائت قرآن داشتند و شاید توصیه ایشان باعث شود مردم و مسئولین این فرمان ولایی را دنبال بکنند. که ما باید جلساتی داشته باشیم که مردم بشینند و قرآن گوش بدهند. این اتفاق در کشور ما نبوده است. چند سالی است بعد از انقلاب این اتفاق افتاده است. همیشه اینگونه بود که مردم برای گوش دادن به سخنرانی می‌آمدند و اول جلسه قرآنی هم خوانده می‌شد. هیئت‌ها هیئت‌شان را برگزار می‌کردند و اول جلسه دور هم می‌نشستند و قرآنی هم می‌خواندند. قاری هم فرق نمی‌کرده چه کسی باشد. گاهی به کودکی هم می‌گفتند قرآن بخوان و گاهی بزرگتری که بلد بوده است.

■ شما با حمایت‌های دولتی از فعالیت‌های قرآنی مردمی موافق هستید یا به نظر شما باید مردمی باشد؟

من حمایت‌های دولتی را تایید می‌کنم اما اینکه دولت بخواهد برای کارهای قرآنی سیاست گذاری بکند و کارهای قرآنی دولتی بشود را قبول ندارم. باید این‌ها مردمی باشد. باید در دل مردم اتفاق بیفتد. باید آنجا‌هایی که مردم کمبود بودجه و پول دارند حمایت شوند. البته معنی این نیست که ما بگوییم خود مردم برای کارهای قرآنی سیاست بگذارند، چون همه تخصص آن را ندارند. پس موسسات قرآنی و کسانی که کار بلد قرآنی هستند، باید خط مشی را تعریف و تنظیم بکنند و جلسات و محافل را حمایت بکنند و کارهای کلان را هم انجام دهند. ولی مردم باید خودشان مانند گذشته و قبل از انقلاب جلسات قرآنی را حمایت و هدایت کنند. الان هم اگر جلسات و هیئت‌های مذهبی از دست دولت بیرون بیاید و حالت دولتی پیدا بکند، حالت نمایشی به خودش می‌گیرد. عده‌ای برای اینکه بخواهند فقط

گزارش تهیه بکنند و اعلام کنند که ما چنین برنامه و محفلی را برگزار کرده‌ایم کارهایی را به سلیقه خودشان انجام می‌دهند و می‌روند. روح کار مردمی با روح کار دولتی خیلی متفاوت است.

■ فکر نمی‌کنید در جلسات این روح کم شده است؟

چون رنگ کار دولتی زیاد شده است. دولت وقتی ببیند مردم استقبال می‌کنند از خدایش است که کار خود را سبک تر بکند. مردم باید حمایت کنند. مردم خوبی هستند ولی اشکالی بزرگ دارند و توجیه نشده‌اند که برای قرآن باید هزینه بکنند.

■ من می‌گویم در گذشته با اینکه تعداد جلسات کم بوده اند ولی انگار شور و حال و صمیمیت بیشتر بوده است. الان شاید بیشتر به دنبال ظاهر و آمار هستند

این نگاه در خیلی جاهای دیگر هم وجود دارد. فقط در قرآن نیست. بعضی از افراد بوده‌اند که خطا هم کرده‌اند و در تصمیم گیری‌هایشان و در اجرایشان اشتباه هم داشته‌اند. افرادی که خوب نتوانسته‌اند این مسئله را هضم بکنند کم‌کم عقب کشیده‌اند. بعضی از افراد بخاطر اینکه فکر می‌کنند چون یک فردی که روحانی و مذهبی است یا اهل قرآن است اصلاً نباید خطا بکند، اگر خطایی از او دیدند از اصل دین و مسائل مذهبی دور می‌شوند. این یک مسئله و مسئله دیگر اینکه ما چون کار مذهبی و ارتباط مان با قرآن را خوب نتوانسته‌ایم با خداوند فیکس بکنیم گاهی فکر کرده‌ایم ایرادی ندارد اگر خطا کنیم. آن‌هایی که روحانی و قرآنی هستند باید سعی کنند که تا می‌توانند خطا نکنند. من قاری قرآن تا می‌توانم نباید دروغ بگویم. من نباید کلاهبرداری بکنم. اگر این کار را کردم و در جایگاهی که هستم افراد را فریب دادم اعتماد مردم به من و آنچه که من به آن متظاهر هستم کمرنگ می‌شود. این چیزی طبیعی است. ولی از طرفی آن‌هایی که اعتقاد راسخ دارند اگر همه عالم کج بروند مسیرشان را درست می‌روند. وقتی که قرآن و حقیقت دین را باور کرده‌اند، می‌گویند دین به خودی خود عیب ندارد، عیب از من است که متظاهرم. من خوب عمل نکردم لذا همه باید بکوشیم برای تهذیب نفس.

عده‌ای برای اینکه بخوانند فقط گزارش تهیه بکنند و اعلام کنند که ما چنین برنامه و محفلی را برگزار کرده‌ایم کارهایی را به سلیقه خودشان انجام می‌دهند و می‌روند

مرکز چاپ بنر های فرهنگی و مذهبی

نخستین مرکز چاپ بنرهای مذهبی
با آرشیوی منحصر به فرد بالغ بر ۱۵۰۰ طرح گرافیکی
برای تمامی مناسبت‌های فرهنگی و مذهبی
ودها طرح تبریک بازگشت از حج و عتبات

خیابان کارگر جنوبی، نرسیده به میدان انقلاب، پلاک ۱۳۱۱

۶۶ ۹۵ ۲۷ ۰۶ - ۶۶ ۹۷ ۱۵ ۸۵

باز این چه شورش است که در خلق

وبسایت ختم قرآن توسط چند دانشجوی اداره می‌شود

انجمن چراغی روشن است

مرضیه رافع



به‌طور متوالی، قرائت یک صفحه قرآن برای هر روز به‌طور متوالی و قرائت حزبی قرآن در طول یک هفته که بین ۱ تا ۴ حزب، حق انتخاب داریم. برای تکمیل کار و تحویل گرفتن آیاتی که خواندنش سهم ما است، باید فرم ثبت‌نام را پر کنیم. البته می‌توانیم اطلاعات حقیقی به این فرم وارد نکنیم ولی هر اسم و فامیل و مشخصاتی که وارد می‌کنیم باید یاد خودمان بماند تا بتوانیم از کد پیگیری استفاده کنیم. ارزش این کد پیگیری را وقتی می‌فهمیم که یادمان می‌رود خواندن کدام ۱۰ آیه یا کدام صفحه و حزب سهم ما بوده است.

لینک «متن قرآن» لینک بعدی است که با ورود به آن صفحه‌ای با قابلیت‌های جستجو، فهرست و تلاوت قرآن برایمان باز می‌شود. در لینک «قرائت قرآن» تلاوت اساتید برجسته قرآن پیش‌رویمان می‌آید که می‌توانیم انتخاب کنیم هر جزء یا هر سوره را با صدای کدام قاری بشنویم. در بخش «جست‌وجوی قرآنی» نیز کلمات و عباراتی که می‌خواهیم در قرآن پیدا کنیم، با ذکر سوره، آیه و تعداد تکرارها در سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی در دسترس‌مان قرار می‌گیرد.

چند دانشجوی که برای راه‌اندازی و ادامه راه مجموعه‌ای مردم‌نهاد با فعالیت‌های فرهنگی، قرآنی، دور هم جمع شده‌اند. دانشجویانی که وقتی می‌گویند برای انجام کارهای سایت هیچ پولی دریافت نمی‌کنند هیچ کس حرفشان را باور نمی‌کند. فی سبیل الله کار کردن، گویا خرج دارد این روزها! خرجش هم همین بر چسبی است که به هم می‌چسبانیم؛ که شما جای حقوق، سکه می‌گیری!

وبسایت ختم قرآن مجید، جایی است که با هر بار سر زدن به آن می‌توانی تابی نهایت خیرات و حسنات برای خودت و حتی اموات و رفته گانت جمع کنی. جایی که توانسته به برکت آیات قرآن و نور صلوات، بین مسلمانان جهان با زبان‌ها و آداب و رسوم مختلف، ارتباط قرآنی برقرار کند.

و در نهایت ترویج فرهنگ قرآنی در داخل و خارج از کشور است.

از ۱۰ آیه تا یک جزء

ghorany.com را که وارد کنی، صفحه‌ای سبز پیش رویت باز می‌شود. زیر سربرگ وبسایت چندین گزینه می‌بینیم. با ورود به بخش «ثبت نام» به سه شکل می‌توانیم در دوره‌های ختم قرآن شرکت کنیم: قرائت ۱۰ آیه برای هر روز

سایت «ختم قرآن مجید» از ۸۲ کشور عضو دارد و به ۹ زبان فارسی، عربی، انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی، چینی، روسی، ایتالیایی و فرانسه به



روز رسانی می‌شود. این سایت در سال ۱۳۸۶ فعالیت خود را آغاز کرده و تا کنون موفق شده بدون هیچ وقفه‌ای به کارش ادامه دهد. هدف اصلی این سایت هم گسترش فعالیت‌های قرآنی



وبسایت ختم قرآن مجید یک مجموعه کاملاً مردمی و دانشجویی است و بر اساس اعتقادات مذهبی فارغ از هر گونه گرایش‌های راهبری می‌شود.

و اکنون روی سایت ختم قرآن وجود دارد، در باره ماه مبارک رمضان و شب‌های قدر مطالب متنوعی را در خود گنجانده است. ضمن اینکه دسترسی به صفحات این مجله الکترونیکی نیز بسیار ساده است و باز کردن صفحات و توروک آن برای علاقه‌مندان، زحمت چندانی ندارد.

دست‌های شما، کارهای بزرگ

وبسایت ختم قرآن مجید یک مجموعه کاملاً مردمی و دانشجویی است و بر اساس اعتقادات مذهبی فارغ از هر گونه گرایش‌های راهبری می‌شود. این فراغت از گرایش‌های سیاسی و اجتماعی مطمئناً تبعاتی دارد که یکی از تبعات آن محدودیت زیاد در دسترسی به منابع معنوی و مادی برای گردانندگان سایت است. از این رو در لینک «کارهای بزرگ» به سوی همه کسانی که در زمینه‌های گوناگون گرافیک، طراحی

وب، برنامه‌نویسی، ترجمه و... تخصص دارند یا می‌توانند ابزار تبلیغ سایت در بین خانواده‌ها و شهروندان شهر خودشان را فراهم آورند دست‌یاری دراز شده است و یادآور شده که با قرار دادن لینک و لوگوی وبسایت ختم قرآن مجید در وبسایت یا وبلاگ شخصی‌مان حتی می‌توانیم به تبلیغ این سایت و ترویج فرهنگ قرآنی کمک کنیم.

حرف آخر

یک موسسه کاملاً خصوصی و مردم نهاد در ۵۰۰ دانشجو در رشته‌های متفاوت دینی و غیر دینی، مرتبط با کارهای نرم‌افزاری و کاملاً غیر مرتبط با کامپیوتر را دور هم جمع کرده. دانشجویان و افراد متفرقه‌ای که ساعت‌های خالی هفته و ماه و سالشان را به ساخت قرآن پیشکش کرده‌اند. چراغ کار، سال‌هاست که روشن شده و حالا سایت برای خودش سابقه روشن و درخشانی دارد که آمار بازدیدکنندگان از ایران و کشورهای دیگر (ایالات متحده آمریکا، انگلستان، کانادا و...) مهر تاییدی بر این مدعا است. این چراغ را مردم روشن کردند، از گروه‌های فکری و عقیدتی متفاوت با ظاهر و حتی زبان و ملیت متفاوت آن را مورد استقبال، اعتماد و پذیرش خود قرار دادند و از هیچ‌کس جز خود مردم توقعی نمی‌رود برای تلاش، کم نگذاشتن و روشن نگه داشتن این چراغ.

ختم قرآن و ختم صلوات دارد. شماره پیامک هم ایضا. هیچ کدام اما کار نمی‌کنند. یک روزی همان دانشجویان، برای آسان تر شدن کار مخاطبان، سیستم پیامک و سایت را راه اندازی کردند ولی افتاد مشکل‌ها! چندین ماه است که از ختم قرآن و ختم صلوات پیامکی خبری نیست، بودجه زیادی لازم دارد که این بودجه خبر می‌خواهد که خبر برای پیامک، در شبکه موجود نمی‌باشد. انگار یک جورهایی عادت کرده‌ایم پولمان را توی ضریح ببینیم، بعضی‌ها ایمان هم که حتماً باید رسید بگیریم برای وقوفاتمان که درهای جابه‌جا نشود، یک وقت وقفی که برای کاشی و سرامیک مسجد محله کرده‌ایم صرف کتاب و کتابخانه نشود، خرج خوراکی بچه‌های مسجد نشود و...

مسئول روابط عمومی وبسایت ختم قرآن می‌گوید: «با همین سیستم فعلی که با اینترنت یا تلفن‌های: ۰۲۱-۸۸۸۸۷۲۷۲ و ۰۲۱-۶۶۵۶۶۶۵۷»

کار متقاضیان را راه می‌اندازند؛ روزانه در وبسایت، ۲۰۰ ختم قرآن انجام می‌گیرد که اگر امکان بقا! برای سیستم پیامک سایت می‌ماند این عدد، مطمئناً خیلی بالاتر می‌بود.»

من یقرأ فاتحه و تالار گفتمان

در «تالار گفتمان قرآنی» موضوعات کلی مذهبی، فرهنگی و هنری، عصمت و طهارت، و مشاوره و زنان، تحت عناوین و موضوعات ریزتری هم چون تفسیر قرآن، حدیث، کتاب، مقالات، فرهنگ عاشورا، نقش زنان در سلامت خانواده و... بین کاربران و اعضا

مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد. برخی از لینک‌ها و موضوعات به فراخور استقبال کاربران از آن‌ها داغ می‌شوند و برخی یخ!

«شمیم طوبی» نیز بخش دیگر سایت است که در آن می‌توانیم نام رحلت‌کننده گانمان را وارد کنیم تا آن‌ها را در ثواب فاتحه و صلوات‌هایی که خودمان و دیگران می‌فرستیم شریک کنیم.

مجله الکترونیکی السابقون

مجله الکترونیکی وبسایت ختم قرآن مجید که بصورت گاهنامه در فضای مجازی فعالیت می‌کند، دارای موضوعات گوناگونی است که اطلاعات خوبی را در زمینه‌های دینی و قرآنی و هم‌چنین متناسب با تقویم به مخاطب ارائه می‌دهد. شماره آخر این مجله که تاریخ مردادماه سال ۱۳۹۰ را روی جلد خود دارد



قرآن آن لاین

پایین تر که بیایی کلی لینک می‌بینی که هر کدام دنیایی است برای خودش. اولین لینک، «قرآن آن لاین بسیار نفیس» است. قرآنی با بیش از ۳۰ زبان، بیش از ۶۰ ترجمه گوناگون و چندین نوع قرائت از اساتید و قاریان برتر ایران و جهان. این قرآن هم‌چنین برای مخاطبان خود امکان جست‌وجو در قرآن با اسم سوره، شماره جزء یا حتی شماره صفحه را فراهم آورده است که کار را برای جستجوگران قرآنی آسان می‌کند.

سیستم پیامک که عشق آسان نمود اول

«یاران قرآنی می‌توانند در هر زمان که مایل باشند بار سال اعداد زیر به شماره ۰۶۲۳۶۳۰۰ در ختم جهانی قرآن و صلوات شرکت کنند. (لطفاً بعد از ارسال چند دقیقه برای دریافت پاسخ منتظر بمانید)» - راهنما ۱ - یک صفحه ۲ - یک حزب ۳ - یک جزء ۴ - ۱۰۰ صلوات ۵ - ۵۰۰ صلوات ۶ - ۱۰۰۰ صلوات»

این همان عبارتی است که با ورود به لینک «ختم صلوات» می‌بینید. این لینک امکان شرکت در

سماء بابایی بدو اینکه از نعمت سینا بهره‌مند باشد. کل قرآن را حفظ کرده است

چشم دل باز کن که جان بینی

زهرا حسینی

روشندل نوزده ساله‌ای است که قرآن را در هشت سالگی حفظ کرده است. در حال حاضر هم در حال یادگیری اصول تجوید و قرائت است. «سماء بابایی» در سال ۸۵ در آزمون حفظ کل که از طرف سازمان اوقاف و امور خیریه برگزار می‌شد، شرکت کرد و مدرک کارشناسی علوم قرآن و حدیث را از وزارت علوم دریافت کرد. همان سال منابع کارشناسی ارشد رشته علوم قرآنی و حدیث را در طول شش ماه مرور کرد و با رتبه ۲۲ در دانشگاه الزهراء مشغول به تحصیل شد. در حال حاضر هم واحدهای درسی را با موفقیت به اتمام رسانده و در حال نوشتن پایان نامه کارشناسی ارشد است.

با توجه به اینکه شما وضعیت خاصی داری چطور قرآن را حفظ کردی؟

هشت ساله بودم که به دلیل علاقه زیادی که به قرآن داشتم، فعالیت حفظ را شروع کردم و بیشتر آیات قرآن را به تنهایی و در خانه حفظ می‌کردم. پایه اولیه حفظ قرآن از مدرسه شروع شد یعنی وقتی کلاس دوم ابتدایی بودم. در کلاس حفظ قرآن مدرسه شرکت می‌کردم، اما آن کلاس‌ها چندان پایداری نداشت و ادامه پیدا نکرد. اما چون در دلم علاقه زیادی برای حفظ قرآن ایجاد شده بود به این کار ادامه دادم. در آن زمان استاد کلاس‌های قرآنی مدرسه ما، آقای ربایی بودند که بعد از قطع شدن کلاس‌ها، تا مدت‌ها به طور حضوری و تلفنی من را تشویق به حفظ می‌کردند و در واقع ایشان، اولین مربی من در زمینه حفظ قرآن کریم هستند.

البته به کمک نوارهای ترتیل سه بار تکرار و کتاب قرآن به خط بریل توانستم بدون هیچ وقفه‌ای حفظ سه جزء قرآن را به آخر برسانم. اول یک بار گوش می‌کردم و دوبار با نوار تکرار می‌کردم و بعد تا سه بار خودم می‌خواندم و به دهم می‌سپردم. روزانه سعی

می‌کردم حتما حفظ قرآن داشته باشم؛ صبح‌ها قبل از رفتن به مدرسه، آیاتی را حفظ می‌کردم و بعد که از مدرسه برمی‌گشتم چون حفظ قرآن را خیلی دوست داشتم، اول تکالیف مدرسه را برنامهریزی کرده و انجام می‌دادم تا وقت داشته باشم تا آخر شب به حفظ قرآن بپردازم. وقتی برای شروع جزء چهارم تهیه نوار ترتیل، قدری طول کشید خیلی ناراحت شدم و ناراحتی شدید من باعث شد پدرم به زحمت نوار آن جزء را امانت گرفته و برایم بیاورد. در نهایت بعد از پنج سال یعنی در سن سیزده سالگی، حافظ کل قرآن کریم شدم. البته یکی از دلایل اصلی علاقمندی من به یادگیری و حفظ قرآن، حمایت‌های پدر و مادرم است، چون همیشه برای شرکت در کلاس‌های قرآن، من را همراهی می‌کردند.

هفت، هشت سالگی را سن آشنایی با خواندن و نوشتن می‌دانند. حفظ قرآن در این سن کم، برایت کار مشکلی نبود؟

آن زمانی که شروع کردم به حفظ کردن آیات قرآن، به یک سال نرسید که با وجود آشنایی کمی که با کلمات فارسی داشتم، توانستم حدود ۵۰ آیه

از سوره بقره را حفظ کنم. در همان شرایط متوجه شدم که علاقه زیادی به ادامه حفظ قرآن دارم اما برای اینکه مطمئن شوم که آیا این توانایی را دارم یا نه، تصمیم گرفتم ده آیه دیگر را به تنهایی در خانه حفظ کنم و اگر موفق بودم، ادامه بدهم. این کار را انجام دادم و متوجه شدم که استعداد حفظ قرآن را دارم. به همین دلیل تلاش کردم و با کمک و راهنمایی پدر و مادرم توانستم کل قرآن کریم را حفظ کنم.

یعنی شما هم در دوره ابتدایی درس می‌خواندی و هم قرآن را حفظ می‌کردی.

بله. البته حفظ قرآن، نه تنها لطمه‌ای به درس خواندنم نمی‌زد بلکه تأثیرات و توفیقات زیادی برای تحصیلم داشت. چون در دوره ابتدایی بودم، زمان آزاد بیشتری در خانه داشتم و به دلیل علاقه زیاد به حفظ قرآن، تکالیف مدرسه را هم سریع انجام می‌دادم تا وقت بیشتری برای حفظ قرآن داشته باشم. حفظ آیات قرآن موجب شد که هم زمانم متبرک شود و بیشترین استفاده را از وقت ببرم و از طرف دیگر پیشرفت زیادی در تحصیل داشتم. به اندازه‌ای که معلم‌های مدرسه هم به این

حاشیه

زندگی قرآنی

سماء امروز یک جوان ۲۱ ساله است. وقتی به گذشته نگاه می کند، می بیند در این سال ها صمیمی ترین همنشین و رفیقش همین کتابی است که او را به شهرت رسانده است.

۱۳۶۹

تولد

حفظ سوره های کوچک قرآن / پایان حفظ قرآن / کسب رتبه اول مسابقات کشوری روشندان

۱۳۷۷

بهزیستی در حفظ ۱۵ جزء

رتبه اول مسابقات کشوری روشندان بهزیستی در حفظ ۲۰ جزء / رتبه یک کشوری

۱۳۸۲

جشنواره فرهنگی هنری

رتبه اول مسابقات کشوری روشندان بهزیستی در حفظ ۲۰ جزء / رتبه یک کشوری

۱۳۸۴

جشنواره فرهنگی هنری

دریافت مدرک کارشناسی علوم قرآن و حدیث

۱۳۸۵

آغاز کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث

۱۳۸۶

رتبه سوم حفظ کل مسابقات کشوری دانشجویی

۱۳۸۷

رتبه اول مسابقات کشوری روشندان بهزیستی / رتبه سوم مسابقات کشوری حفظ کل اوقاف و امور خیریه

۱۳۸۸

رتبه دوم کشوری مسابقات بسیج دانشجویی

۱۳۸۹

رتبه سوم مرحله استانی مسابقات دانشجویی

۱۳۹۰



مسئله اذعان می کردند. اما چون همزمان با حفظ قرآن، شروع به یادگیری خواندن و نوشتن کرده بودم، کار اصلی حفظ قرآن را از طریق شنیدن نوار ترتیل انجام می دادم؛ به این صورت که یک آیه را سه بار با دقت گوش می دادم و بعد از آن سعی می کردم که آیه را همراه با نوار تکرار کنم. البته خط بریل هم کمک زیادی برای حفظ قرآن به من کرد. گاهی هم مادرم محفوظات قبلی را از من می پرسید.

■ این اندازه پشتکار برای حفظ و قرائت مداوم قرآن چه برکاتی برایت داشته که این اندازه به ادامه مسیر قرآنی مشتاق هستی؟

وقتی بخشی از روز را به تلاوت قرآن اختصاص می دادم شادابی ام دوچندان می شد و فرصتهای بیشتری را بدست می آوردم. من به کسانی که

فرصت نداشتن را بهانه نخواندن قرآن می دانند می گویم اگر شما روزی حتی یک آیه از قرآن را بخوانید و حفظ کنید، تاثیر مستقیم قرآن را در لحظات زندگی تان می بینید، احساس متبرک شدن و پر بار شدن اوقات فقط با همنشینی با قرآن حاصل می شود. از دیگر برکات مهم حفظ قرآن تقویت حافظه است. من واقعا در خودم تجربه کردم و رشد فعالیت های درسی ام را با حفظ قرآن در مقاطع تحصیلی دیدم. رشد شخصیت انسانی و اخلاقی هم از همنشینی با قرآن نصیب انسان می شود.

احساس متبرک شدن و پر بار شدن اوقات فقط با همنشینی با قرآن حاصل می شود

■ از تحصیلات در دانشگاه بگو. در سال ۸۵ در آزمون حفظ کل که از طرف سازمان اوقاف و امور خیریه برگزار می شد، شرکت کردم و مدرک کارشناسی علوم قرآن و حدیث را از وزارت علوم دریافت کردم. همان سال منابع کارشناسی ارشد



پدر و مادر من به زحمت نوارهای حفظ قرآن را امانت گرفته و برایتان تهیه می کردند.

خانواده قرآنی

رشته علوم قرآنی و حدیث را در طول شش ماه خواندم و با رتبه ۲۲ در دانشگاه الزهراء مشغول به تحصیل شدم. در حال حاضر هم واحدهای درسی ام تمام شده و در حال نوشتن پایان نامه هستم.

■ برای آشنایی با قواعد و نکات قرآنی، در کلاس های قرآنی هم شرکت می کنی؟
بله. بعد از اینکه حفظ قرآن به اتمام رسید، فعالیت های قرآنی را متوقف نکردم. بعد از فراغت از حفظ قرآن، در کلاس های گوناگون قرآنی شرکت کردم و از آنجایی که به ما توصیه شده قرآن را خوب بخوانید، در کلاس های تجوید، صوت و لحن شرکت می کنم تا در این زمینه توانایی و علم لازم را کسب کنم.

کنار درس چه فعالیت های دیگری داری؟

با شروع دوره دبیرستان، شروع به یادگیری زبان انگلیسی کردم و این کار را تا چهار سال ادامه دادم. مایلم اگر فرصتی باشد مطالب این زبان را مرور کنم و آماده شرکت در آزمون تافل شوم. در زمینه ورزشی هم در رشته شنا و کاراته تا اندازه ای مهارت پیدا کرده ام. البته با دوره های کامپیوتری هم تا اندازه ای آشنا هستم. در حال حاضر هم در کلاس های قرائت و

تحقیق استاد موسوی بلده و استاد سبزی شرکت می کنم. البته دستور کار کلاس استاد موسوی، تجوید است اما در حین تدریس به اقتضای شرایط، نکات صوت و لحن را هم بیان می کنند. استاد موسوی، استاد کلاس قرائت و تحقیق قرآن، این نکته را می گفت که: قرآن مانند اقیانوس عمیقی است که هر چه انسان به بطن آن برود و در آن غور کند، به دانستنی های زیادی دست می یابد و همیشه توصیه می کنند که جامعه قرآنی ما باید جامعهای باشد که فقط از نظر وسعت و کمیت به آن توجه نشود مثلاً به اینکه هر سال تعداد زیادی حافظ کل قرآن تربیت می شود اکثفا نشود، بلکه آنچه مهم است توجه ژرف و عمیق به قرآن کریم است و همانطور که یک اقیانوس عمیق ماندگار است برخلاف دریاچه کم

عمقی که با تابش آفتاب، خیلی زود تبخیر می شود و از بین می رود، فعالیت های قرآنی ما هم باید سطحی و کم عمق و ناپایدار نباشد بلکه به گونه ای باشد که چون اقیانوس عمیق و با عظمت و خیر و برکت آن ماندگار باشد.

چقدر نسبت به مرور و تثبیت قرآن اهمیت می دهی؟

مرور کردن قرآن و تثبیت آن، اهمیت زیادی دارد. چون بسیاری از افرادی که آیات قرآن را حفظ می کنند، به دلیل مرور نکردن محفوظات خود، بعد از مدتی ناگزیر می شوند که حفظ را دوباره شروع کنند.

به همین دلیل بعد از حفظ قرآن به تثبیت محفوظاتم اهمیت زیادی می دادم، به طوری که گاهی روزی یک تا سه جزء را مرور می کردم. البته در زمان برگزاری مسابقات، حجم مرور محفوظاتم را از این اندازه هم بالاتر می بردم. در هر صورت سعی می کنم که با وجود انجام کارهای درس و دانشگاه، مرور محفوظاتم از روزی یک جزء کمتر نباشد و در کنار آن به یادگیری نکات قرآنی هم توجه دارم.

فکر می کنی آشنایی با تفسیر چقدر در حفظ قرآن موثر است؟

برای رسیدن به این مرحله یعنی حفظ کل قرآن کریم، داشتن اراده قوی و پشتکار واجب است و آن بیش از هر چیزی نیاز یک انسان برای راهیابی به موفقیت است. اراده، انگیزه را در انسان ثابت نگه می دارد. یک مسلمان زمانی را که می داند حتما می تواند قرآن بخواند باید به نحوی برنامه ریزی داشته باشد که بتواند در همان زمان مشخص هر روز به قرآن توجه کند.

از پایه های حفظ قرآن، تکرار و مرور زیاد است. پس این موفقیت صبر و حوصله خیلی زیاد می طلبد. یک حافظ باید سعی کند در ضمن حفظ قرآن به مفاهیم قرآن هم توجه کند و اگر بخشی برای او مبهم بود به تفسیر مراجعه کند تا مطلب صحیح و عمیق در ذهن جا گیرد. مطالعه تفسیر قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام در کنار حفظ، بسیار مفید است.

مطالعه
تفسیر قرآن و
روایات اهل بیت
علیهم السلام در
کنار حفظ، بسیار
مفید است

با توجه به کتب تفسیری که در زمینه های مختلف وجود دارد، هر کسی به دنبال هر بحث قرآنی که باشد می تواند از تفاسیر علمی، فقهی و عرفانی استفاده کند.

از بین سوره ها و آیات قرآن، کدامیک برای ت جذب تر و دلنشین تر است؟

آیه ای که برایم بسیار جالب است آیه ۳۵ سوره مبارکه نور است که خداوند در این آیه خودش را نور آسمان ها و زمین معرفی می کند و توصیفی خیلی زیبا از نور می آورد و می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ تَنْوِّرُ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ خداوند نور آسمان ها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبای قرار گیرد، حبای شفاف و درخشانده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی فروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (آنچنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است بر فراز نور، و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند و خداوند به هر چیزی آگاه است»

جالب تر از آن این است که چند آیه بعد از این آیه، یعنی در آیه ۴۰ همین سوره می فرماید: أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ؛ یا همچون ظلماتی است در یک دریای پنهان، که موج آن را پوشانیده، و بر فراز آن موج دیگری است، و بر فراز آن آبروی تاریک، ظلمت هائی است یکی بر فراز دیگر آنچنان که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست» یعنی به بحث از ظلمت و تاریکی می پردازد و همانطور که در آیه ۳۵ نور را توصیف می کند، در این آیه هم ظلمت را توصیف می کند و می فرماید: کسی که از نور خداوند بهره نگیرد در ظلمت گرفتار می شود و ظلمت همانند نور گسترش پیدا می کند، روز به روز بیشتر می شود و این شیوه بیان، به نظر با هدفمندی مطرح می شود و آن اینکه واقعا خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می کند و این ما هستیم که باید شرایط رسیدن به نور را برای خودمان فراهم کنیم تا بتوانیم انشاءالله از نور خداوند بهره مند شویم.



بازی آموزشی وضو و نماز • ویژه کودکان • تلفن مرکز پخش: ۸۸۸۰۶۶۸۲



...که راه گم نشود

وَأَذِّنْ لِلنَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

و مردم را دعوت عمومی به حج کن؛ تا پیاده و سواره بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری بسوی تو بیایند...

آیه ۲۷ - سوره حج

سرکوب کنند و فرا رسیدن موسم حج دریچه‌ای بود به سوی آزادی و تماس قشرهای جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسائل مختلف سیاسی. به همین خاطر امام علی علیه السلام وقتی که فلسفه عبادت‌ها را می‌شمرد در باره حج می‌گوید: خداوند مراسم حج را برای تقویت آئین اسلام تشریع کرد.

همه برای یکی

علاوه بر فایده‌های دنیایی، حج منافع اخروی هم دارد. حج با همه اعمال و مناسکی که دارد شامل انواع عبادت‌ها و توجه به خدا می‌شود. چون در حج باید لذت‌های دنیایی را ترک کرد و مقدار قابل توجهی از سختی‌ها را تحمل کرد.

در روایتی آمده است که وقتی ابراهیم علیه السلام این دستور را دریافت کرد، عرض کرد خداوند! صدای من به گوش مردم نمی‌رسد، اما خدا به او فرمود: علیک الاذان و علی البلاغ! تو اعلام کن و من به گوش آنها می‌رسانم!

ابراهیم بر محل مقام بر آمد و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد و گفت: ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم. ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید و خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید، و آنها در پاسخ گفتند: لبیک! اللهم لبیک! ... و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می‌کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کردند.

خداوند مکان کعبه را که در زمان آدم علیه السلام ساخته و در زمان طوفان نوح محو شده و آثارش از بین رفته بود، به ابراهیم علیه السلام نشان داد. طوفانی وزید و خاک‌ها را به عقب برد و پایه‌های خانه خدا آشکار شد و ابراهیم علیه السلام با همکاری فرزندش اسماعیل خانه کعبه را بازسازی کرد. بعد از آماده شدن خانه کعبه، خداوند محتوای این آیه را به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور می‌دهد.

حسنه دارد، در حالی که سواره‌ها در هر گام هفتاد حسنه دارند.

حج؛ با همه خوبی‌ها

بعد از دادن این دستور به حضرت ابراهیم علیه‌السلام، بلافاصله خداوند در آیه بعد به خوبی‌ها و منافع حج اشاره می‌کند. وقتی اقوام و ملت‌های مختلف از مناطق مختلف زمین با همه تفاوت‌ها، در یک جا جمع می‌شوند و یکدیگر را می‌شناسند و مورد توجه همه آن‌ها خانه خداست، روح وحدت و یکتا پرستی در همه آن‌ها زنده می‌شود و این اتحاد روحی یکی از بزرگ‌ترین برکت‌های حج است.

از طرفی جامعه‌های کوچک به جامعه‌ای بزرگ تبدیل می‌شود و در این صورت، دیگر هیچ دشمنی نمی‌تواند آن را شکست دهد.

به همین خاطر حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس وقتی بر سرزمین‌های مقدس اسلامی حکومت می‌کردند، هر نوع تماس بین مسلمان‌ها را زیر نظر می‌گرفتند تا هر حرکت آزادی‌بخشی را

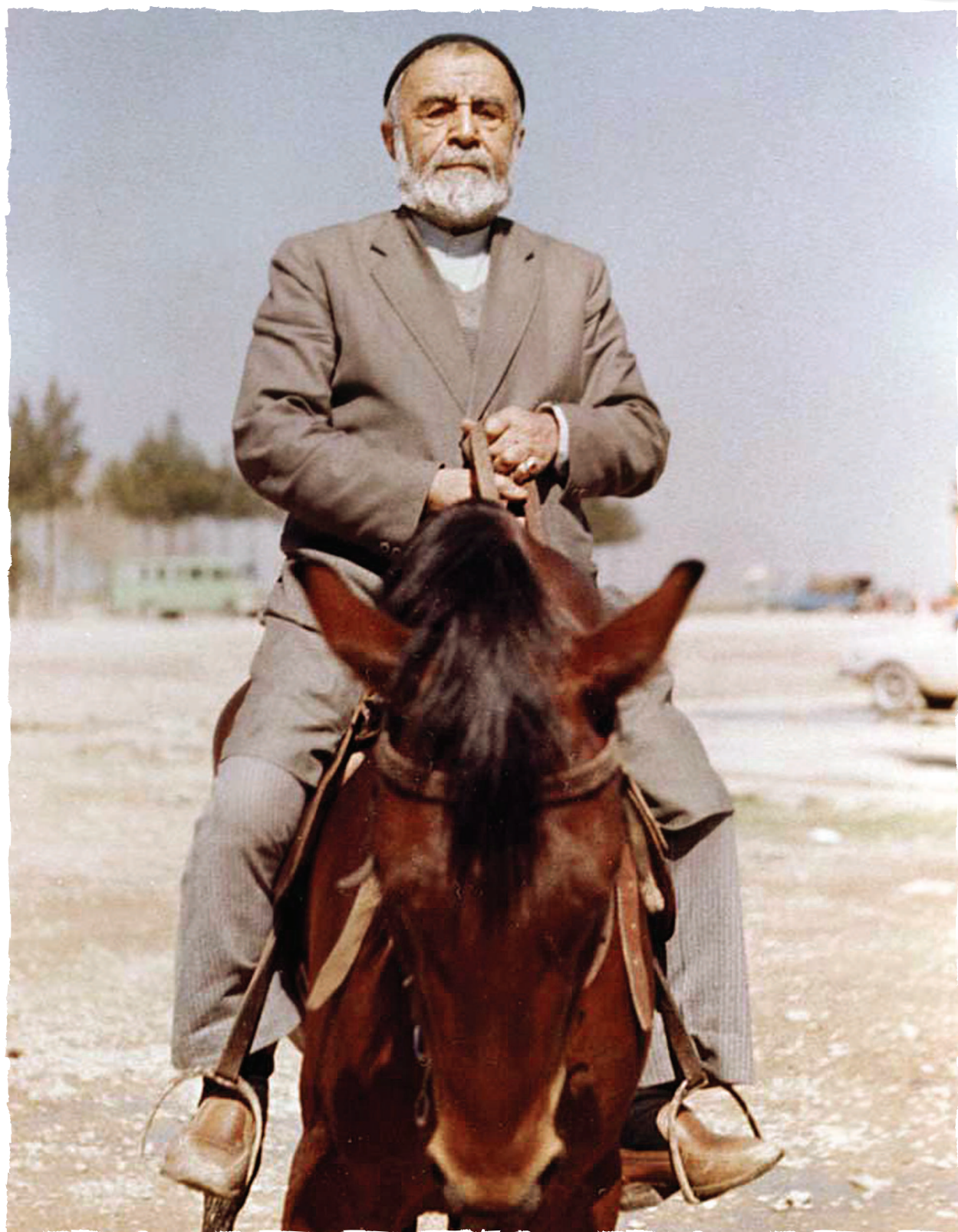
کلمه حج به معنی قصد است. به همین خاطر است که هر کس بخواهد این کار را انجام دهد، قصد خانه خدا می‌کند.



این آیه خطاب به ابراهیم علیه السلام (بنا به نظر بعضی از مفسرین هم خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است) است و به آن حضرت دستور داده می‌شود که در بین مردم اعلام کند مردم چه پیاده و چه سوار بر مرکب‌های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. آمدن به سوی حضرت ابراهیم علیه السلام نمادی است از حج خانه خدا. چون ابراهیم علیه السلام این بیت را بنا کرده بود، دستور داده شده تا مردم با آمدن به سوی او، حج خانه خدا را به جا بیاورند.

اگر در این آیه حج پیاده را قبل از حج سواره آورده، به این خاطر است که مقام حاجی پیاده نزد خدا شریف‌تر است. چون سختی‌های بیشتری را در این راه تحمل کرده است. به همین خاطر است که در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: کسی که پیاده حج می‌کند در هر گام هفتصد

بصهره ما في بطونهم وانجاؤهم ^١ وظهر مقامهم من حديد كمال اراؤهم
ان يخرجوا منها من تحت اعيدوا فيها وذودوا عذاب الحريق ^٢ انهم
يلخلو الله انما سوا يعلموا الصالحات ^٣ بنات تجري من تحتها الانهار
يجرون فيها من سنا ودين وهيب ولؤلؤا وكيا سمرهم فيها حمراء
ومعدنا الى البيت من العول ^٤ وهذا دار الى دار الحرام الذي جعلناه للناس
كفرنا ويصعدون عن سبيل الله والبيح الحرام الذي جعلناه للناس
سوى انا كفرنا فيه والبار ومن يرت فيه يا حيا ويطعم لمن لا يجد وطهر
واذينا لا يبرهم ^٥ مكانا المبيت ان لا نفر في سببا وطهر
بيبي لطا يفتي والظا يبت والكرج النجى ^٦ واذن في الناس ما يحج
يا نورك يجالا وعلى كل ضامر ^٧ ياتهن من كل فج عتي ليس هذا لما
كلهم وينكر وامهم الله في ثام معلومات على ما دتكم من جهنم الان
كلما را منها واليعنى البنا لى الفعير ^٨ لم يقضى لغفرانكم ولهم في ذلك
ولهم قوا بالبيت لعتي ^٩ ذلك ومن يعظم حرمنا فيه وهو جهنم
عند ذرة واحاتكم ^{١٠} انما ما يلى عليكم فاجتنوا الرجس من
الانثا وان واجتنبوا هذا الزور ^{١١} حنفا لله صبر كثير به ومن ليس
يا لله فكافنا من النار فخذوا من الكبر وهو يبه التبع في كتابكم
لكم ^{١٢} ذلك ومن يعظم حرمنا ^{١٣} ان الله في ثام من تقوى القلوب لكم
فيها منافع الى اجل مصر ^{١٤} ثم يحلها الى البيت لعتي ^{١٥} ولكل امرئ
منه كما يشاء الى نسف الله كل فاد ذودكم من جهنم انما فاطمكم الله



گزیده‌های از مواعظ مرحوم حاج محمد اسماعیل دولابی

از راه حسین بروید!

حاج محمد اسماعیل دولابی در روستای دولاب از توابع تهران زاده شد. در جوانی به شغل کشاورزی اشتغال داشت و در عین حال به صورت آزاد به دانش آموزی در جلسات علمای دینی معاصر مانند آیات عظام سید محمد شریف شیرازی، شاه آبادی، تقی بافقی، شیخ غلامعلی قمی و شیخ محمد جواد انصاری پرداخت. او در کی متفاوت و فراگیر از دین با تکیه بر مفاهیم محبت و زیبایی داشت و این بیان جدید باعث جذب جوانان و قشر تحصیل کرده در جلسات هفتگی و عظم او بود. از گفتارهای او کتابی موضوعی با نام «مصباح الهدی» و ۴ جلد کتاب دیگر با عنوان «طوبای محبت» و کتابی دیگر با عنوان «طوبای کربلا» که همگی مجموعه‌ای از مواعظ و جلسات وی است، به چاپ رسیده است.



در ایام جوانی به همراه پدرم به نجف اشرف مشرف شده بودم. به شدت تشنه علوم و معارف دینی بودم. با تمام وجود خواستار این بودم که در نجف بمانم و در حوزه تحصیل کنم ولی پدرم که مسن بود و جز من پسر دیگری که بتواند در کارها به او کمک کند نداشت، با ماندنم در نجف موافق نبود.

در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت التماس می کردم که تریبی دهند که در نجف بمانم و درس بخوانم و آن قدر سینه‌ام را به ضریح فشار می دادم و می مالیدم که موهای سینه‌ام کنده و تمام سینه‌ام زخم شده بود. حالم به گونه‌ای بود که احتمال نمی دادم به ایران برگردم. به خود می گفتم یا در نجف می مانم و مشغول تحصیل می شوم و یا اگر مجبور به بازگشت شوم همین جا جان می دهم و می میرم. با علما نجف هم که مشکلم را در میان گذاشتم تا مجوزی برای ماندن در نجف از آن‌ها بگیرم به من گفتند که وظیفه تو این است که رضایت پدرت را تأمین کنی و برای کمک به او به ایران بازگردی.

در نتیجه نه التماس هایم به حضرت امیر کاری از پیش برد و نه متوسل شدنم به علمای مرابّه خواسته‌ام رساند. تا این که با همان حال ملتهب همراه پدرم به کربلا مشرف شدیم. در حرم حضرت اباعبدالله علیه السلام در بالاسر ضریح حضرت همه چیز حل شد و آن التهاب فرو نشست و کاملاً آرام شدم. به طوری که هنگام مراجعت به ایران حتی جلوتر از

پدرم و بدون هر گونه ناراحتی به راه افتادم و به ایران بازگشتم.

در ایران اولین کسانی که برای دیدن من به عنوان زائر عتبات به منزل ما آمدند دو نفر آقا سید بودند. آن‌ها را به اتاق راهنمایی کردم و خودم برای آوردن وسایل پذیرایی رفتم. وقتی داشتم به اتاق بر می گشتم جلوی در اتاق پرده‌ها کنار رفت و حالت مکاشفه‌ای به من دست داد و در حالی که سفره به دست بود حدود بیست دقیقه در جای خود ثابت ماندم. دیدم بالای سر ضریح امام حسین علیه السلام هستم و به من حالی کردند که آنچه را می خواستی از حالا به بعد تحویل بگیر. آن دو آقا سید هم با یکدیگر صحبت می کردند و می گفتند او در حال خلسه است. از همان جا شروع شد. آن اتاق شد بالای سر ضریح حضرت و تا سی سال عزاخانه اباعبدالله بود و اشخاصی که به آن جا می آمدند بی آن که لازم باشد کسی ذکر مصیبت بکنند می گریستند.

در اثر عنایت حضرت اباعبدالله علیه السلام کار به گونه‌ای بود که خیلی از بزرگان مثل مرحوم حاج ملا آقا جان، مرحوم آیت الله شیخ محمد بافقی، مرحوم آیت الله شاه آبادی، بدون این که من به دنبال آن‌ها

نا آرامی‌هایی که
در روزگار ما
در سراسر عالم
بروز نموده است
حاوی بشارت
بزرگی است.
جهان از درد
زایمان به خود
می پیچد و عن
قرب فرزند را
بیرون خواهد داد

بروم و از آن‌ها التماس و درخواست کنم، با علاقه خودشان به آن جامی آمدند. بعد از آن مکاشفه، به ترتیب به چهار نفر بر خوردم که مرادست به دست به یکدیگر تحویل دادند. اولین فرد آیت الله سید محمد شریف شیرازی بود. همراه او بودم تا این که مرحوم شد. وقتی جنازه او را به حضرت عبدالعظیم بردیم. آیت الله شیخ محمد بافقی آمد و بر او نماز خواند من که دیدم شیخ هم بر عزیزم نماز خواند و هم از مرحوم شیرازی قشنگ تر است جذب او شدم، به گونه‌ای که حتی همراه جنازه به قم رفتم. خانه شیخ را پیدا کردم و از آن پس با شیخ محمد بافقی مرتبط بودم تا این که او هم مرا تحویل آیت الله شیخ غلام علی قمی ملقب به تنوماسی داد.

من هم که او را قشنگ تر دیدم از آن پس همراه وی بودم. در همین ایام با آیت الله شاه آبادی هم آشنا و دوست شدم و با وی نیز ارتباط داشتم. تا این که بالاخره به نفر چهارم، آیت الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی که شخص و طریق بود بر خوردم. او با سایرین متفاوت بود. چنین کسی از پوسته بشری خارج شده و آزاد است و هر ساعتی در یک جای از عالم است. یک استوانه نور است که از عرش تا طبقات زمین امتداد دارد و نور همه اهل بیت در آن میله نور



همه عنایاتی که به من شد از برکات امام حسین علیه السلام بود. از راه سایر ائمه علیه السلام هم می توان به مقصد رسید، ولی راه امام حسین علیه السلام خیلی سریع انسان را به نتیجه می رساند.



قابل وصول است.

اول اهل عبادت، مسجد رفتن، محراب ساختن و امام جماعت بردن بودم. بعد اهل توسل به اهل بیت علیهم السلام و گریه و عزاداری و اقامه مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام شدم. تا این که در پایان به شخصی برخورد و به او دل دادم و از وادی توحید سر در آوردم. خداوند لطف فرمود و در هر یک از این کلاس ها افراد برجسته و ممتاز آن کلاس را به من نشان داد؛ ولی کاری کرد که هیچ جا متوقف نشدم. بلکه تماشا کردم و بهره بردم و عبور کردم تا این که به وادی توحید رسیدم.

در طول این دوران همیشه یک شانس بودم و به هر کسی که دل می دادم، خودم و زندگی و خانواده ام را قربانی او می کردم تا این که خود او مرا به بعدی تحویل می داد و من که وی را بالاتر از قبلی می دیدم از آن پس دور او می گشتم.

به هر تقدیر همه عنایاتی که به من شد از برکات امام حسین علیه السلام بود. از راه سایر ائمه علیه السلام هم می توان به مقصد رسید، ولی راه امام حسین علیه السلام خیلی سریع انسان را به نتیجه می رساند. چون کشتی امام حسین علیه السلام در آسمان های غیب خیلی سریع راه می رود، هر کسی که سیر معنوی خود را و حرکتش را از آن حضرت آغاز کند، خیلی زود به مقصد می رسد.

معنای وضو

وضو که می گیری خودت وضو بگیر. صورت وجه الله است. وجه خداست. مگر نمی بینی در حج به زنها می گویند صورتت را نبوشانید. وضو می گیری، معنایش را نمی دانی؟ وقتی وضو می گیری اول صورتت را می شویی. چون می خواهی بروی نماز بخوانی، دو دفعه آب میریزی و کاملاً می شویی که تمیز شود. زیرا داری وجه خدا را زیارت می کنی، یا وجه خدا را می شویی.

باید تمیز باشد، گرد و خاک نداشته باشد. بعد دست راست را می شویی.

وقتی دست راستت را می شویی، میتوانی همه ی مومنین و مومنات را در این کار شریک کنی. چطور وقتی سفره می اندازی، خداوند یاد داده است و همه ی مومنین و مومنات را میهمان می کنی، موقع وضو نیت کنی و مومنین و مومنات را تمیزشان کنی. مرحوم کوهستانی وقتی وضو می گرفت نیم ساعت، سه ربع طول میکشید. او شکاک نبود که بگوید درست نشد، برای مومنین کاسبی می کرد.

دروضو وقتی دست راستت را می شویی، بدانی که مومنین و مومنات را می شویی. مومنین همه برادرند. درست راست را که شستی، حق مومنین را ادا کرده ای. وقتی دست چپ را می شویی گناه فاسق و فاجر

را می شویی و به دادش می رسی. کسی که مرتکب کار بدی می شود، حرف بد می زند، ضعیف است، غیبت میکند، وقتی دست چپ را می شویی او را تمیز میکنی.

شما می شویید، دیگری هم می شوید، دیگران و دیگران همه می شوند. آن وقت که همه شستند، مومنین و مومنات تمیز می شوند، گناه فاسق و فجار هم بخشیده میشود و سبک میشوند. بعد میگویند بدون اینکه با آب غیر وضو قاطی شود از مغز سر تا جلوی سر را مسح کنید.

یعنی اهالی هفت آسمان، ملائکه کیف کنند و ببینند که بنده ای وضو گرفته است. ملائکه تمیز هستند، لذا نیاز به آب جدید ندارند. بعد میروی سراغ انگشتان پا که هفت طبقه زمین است. به این ترتیب مکانی جا نمیماند. پایین ترین جاها را هم یک دست میکشید. حالا راستش را بگوئید ببینم، آیا این موت نیست؟! رفت یک وضو بگیرد دچار موت

شد. وضو فی نفسه خودش عبادت است. غیر از کارهای دیگر است.

اگر وضو دارید، به یک چشمه ای رسیدی، دیدی چشمه ی صافی است، وضو یثان هم باطل نشده، احتیاج هم نداری، باز وضو را تجدید کنی. اگر وضو گرفتید نور علی نور میشود. یک نور بود یک نور دیگر هم به آن اضافه میشود.

وضو فی نفسه خودش عبادت است، نه برای نماز، بلکه خودش فی نفسه عبادت است.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اگر دست بر سر ما بکشند علم و حلم را به درون ما می ریزند.

تا قامت حجت خدا را نبینی قیامت شناس نخواهی شد و از قیامت سر در نمی آوری. حتی یک روز قبل از قیامت هم شده باید قامت حجت خدا را ببینی. (قیامت قامت و قامت قیامت/ قیامت می کند آن قد و قامت/ مؤذن گر ببینی قامتت را/ به قد قامت بماند تا قیامت)

ظاهراً می گوئیم آقا می آید و لسی در حقیقت ما به خدمت آقا می رویم. ما به پشت دیوار دنیا رفتیم و گم شدیم باید از پشت دیوار دنیا بیرون بیاییم تا ببینیم که حضرت از همان ابتدا حاضر بوده است.

ما مثل بچه ای هستیم که پدرش دست او را گرفته تا به جایی برود و در طول مسیر از بازاری عبور می کنند. بچه جلب و پترین مغازه ها می شود و دست پدر را را می کند و در بازار گم میشود و وقتی متوجه می شود که دیگر پدر را نمی بیند گمان می کند پدرش گم شده

است در حالیکه در واقع خودش گم شده است. انبیا و اولیا پدران خلق اند و دست خلاق را می گیرند تا آنها را از بازار دنیا به سلامت عبور دهند. غالب خلاق جلب متاع های دنیا شده اند و دست پدر را را کرده اند و در بازار گم شده اند. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گم و غایب نشده است ما گم و محجوب شده ایم.

کسی که غیبت و حضور حجت خدا برایش یکسان باشد به حضرت راه پیدا می کند. تا وقتی شخص می خواهد حضرت بیاید و پدر آدمهای بد را در بیابور نداز دیدن حضرت خبری نیست. هر وقت عبدو تسلیم شدی و فاعلیت خدا را در همه حوادث دیدی و به آن تن دادی آن وقت برای ملاقات حجت خدا آماده شده ای.

تلاطمات و نا آرامی هایی که در روزگار مادر سراسر عالم بروز نموده است حاوی بشارات بزرگی است. جهان از درد زایمان به خود می پیچد و عن قریب فرزندی را بیرون خواهد داد.

سواری که از دور می آید پیش از آنکه خودش برسد و دیده شود گرد و غباری که از زیر پای اسبش بر می خیزد دیده می شود. گرد و غبارها و آشوب ها و نا آرامی های جهان در روزگار ما خبر از نزدیک شدن فارس الحجاز یعنی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می دهد.

بخشش

وقتی از خدا می خواهیم تا ما را ببخشد، ما را خواهد بخشید. برخی که خیلی گناه دارند، می گویند یعنی خدا من را می بخشد؟ آنها

نمی دانند که وقتی به این حال می رسند، یعنی اینکه بخشیده می شوند؛ این حالی که با گریه به دنبال بخشش خدا باشد، خودش نشان می دهد که این فرد بخشیده شده است. بخشیده می شود که اینجور گریه می کند.

خواهش های طبیعت و نفسانی زیاد در بشر عوارض دارد، این عوارض ها بر بشر فشار وارد می کند و از او خطا سر می زند. بشر اما همه این خطاها را خائفانه، وحشتانه، ترسان و لرزان انجام می دهد؛ پس بشر کجا دوست دارد تا گناه کند؟

انسان معصیت را دوست ندارد. شهوات و خواهش ها فشارش می دهد. ترسان و لرزان می رود. حتی می خواهد که کسی نفهمد، یک معصیت کار حاضر نیست تا کسی بفهمد. کسی که معصیتی را چند بار انجام داده، دوست نداشت آن را انجام دهد؛ دچار گناه شده است.

برخی که خیلی گناه دارند، می گویند یعنی خدا من را می بخشد؟ آنها نمی دانند که وقتی به این حال می رسند، یعنی اینکه بخشیده می شوند

اهلبیت علیهم السلام



امامت در خرد سالی
مروى کوتاه بر زندگى امام
هادى علیه السلام از ولادت تا
خلافت متوكل عباسى



از مدینه تا تهران
زیارت امامزاده حسن در جنوب
پایتخت



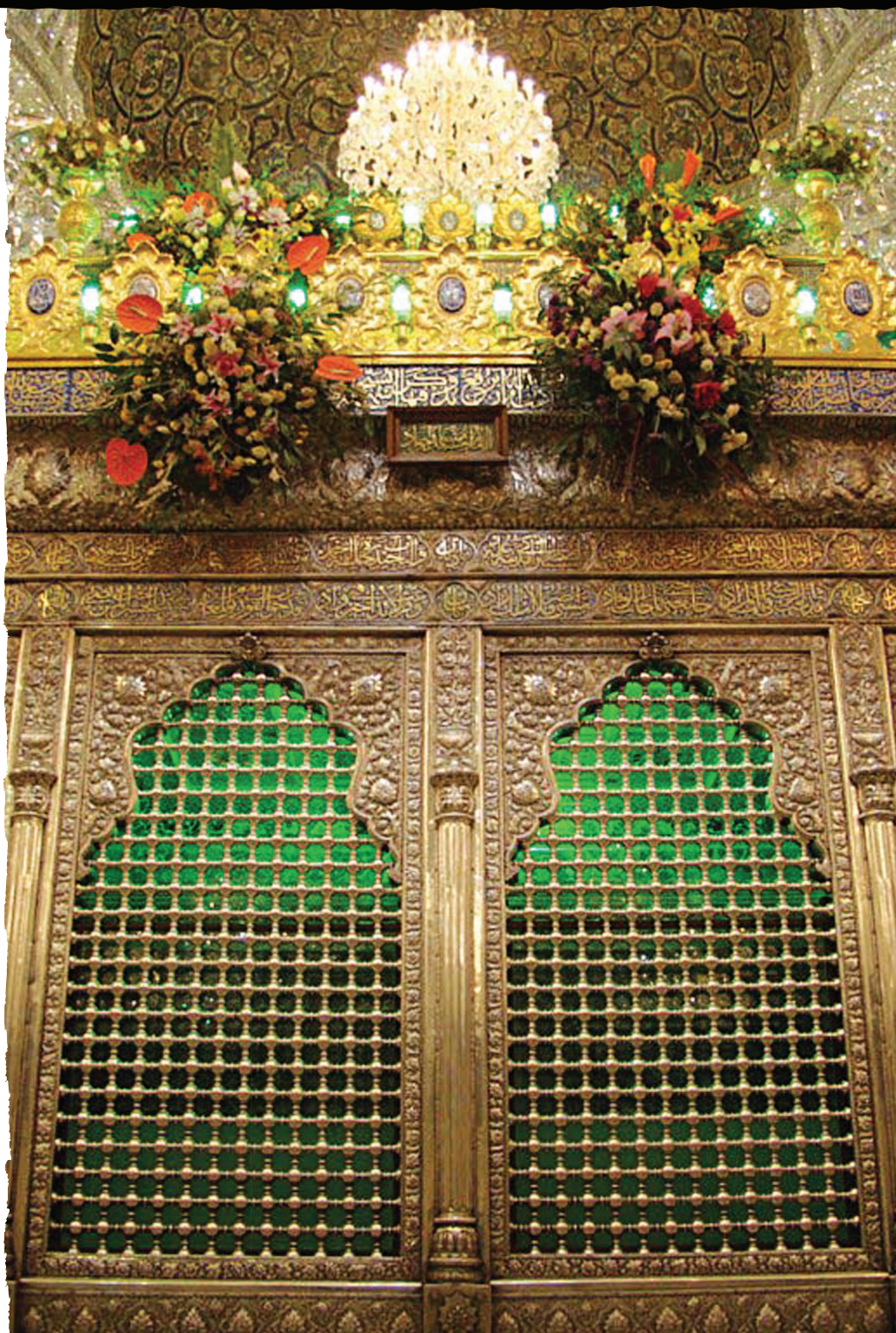
به خاطر شماست كه آسمان به
زمین نمی افتد
امام شناسى كلید ورود به
مباحث غیبت و مهدویت است



شناخت امام حسین علیه السلام
واجب است
گفتاری از استاد حسین
انصاریان درباره سیدالشهدا
علیه السلام



كلام امیر المؤمنین علیه السلام
از خودشان مظلوم تراست
گفتگو با مهدی قاسمی كه استاد
یكى از معدود كلاس های تفسیر
نهج البلاغه است



گفتگو با مهدی قاسمی که استاد یکی از معدود کلاس‌های تفسیر نهج البلاغه است

کلام امیرالمومنین از خودشان مظلوم‌تر است

سید میلاد اوصیاء

مهدی قاسمی منفرد، متولد سال ۱۳۴۲ در منطقه جماران تهران است که تحصیلات خود را در حوزه علمیه قم و بعد از آن در دانشگاه تهران و رشته ادبیات فارسی دنبال کرده است. ایشان تا به حال ۶ اثر در زمینه‌های دینی داشته‌اند و چند سالی است که مسجد همت تجریش، صبح‌های جمعه شاهد حضور علاقه‌مندان به شرکت در کلاس نهج البلاغه این استاد است.

افرادی که در کلاس‌های نهج البلاغه شما شرکت می‌کنند، به خاطر شخص شما و شیوه تدریس تان به این جلسات می‌آیند یا جذابیت خود نهج



البلاغه آن‌ها را به این جلسات می‌کشاند؟ شاید هر دو مسئله باعث حضور مردم در این جلسات می‌شود. برگزار کننده جلسه هم موضوعیت دارد و اینکه معارف نهج البلاغه از زبان چه کسی گفته می‌شود. البته من شخصا این قابلیت را در خودم نمی‌بینم ولی دیوانه وار دل به این دریازدم. چون واقعا فهم کلام حضرت علی علیه السلام کار هر کسی



■ حاشیه ■

چه طور نهج البلاغه بخوانیم؟

ما کلاس خود را از بخش نامه‌های نهج البلاغه آغاز کردیم، زیرا نامه‌ها بحث‌های استدلالی و پیچیده ندارد و کاربردی است. اگر ۷۹ نامه امام علی علیه السلام خوانده شود، بسیاری از اصول علم مدیریت اسلامی، اخلاق و... تبیین می‌شود. یک خطبه ممکن است تا ۵۰ موضوع را در بر گیرد که استخراج و کاربردی کردن آن‌ها نیازمند فعالیت جمعی پژوهشگران است. کسی که با مسائل عقلی و شهودی آشنا نیست، نباید سراغ خطبه‌های سنگین معرفتی مثل خطبه اول نهج البلاغه برود. شایسته است همانطور که قرآن طی برنامه‌های چند ماهه یک دور ختم می‌شود، برنامه‌هایی هم برای ختم نهج البلاغه در نظر گرفته شود. من در جلسات خود عمدتاً نهج البلاغه را از روی عبارات می‌خوانم. زیرا روان خوانی آن برای درک بهتر مهم است. برپایی دوره‌های روخوانی نهج البلاغه، دوره‌های ختم نهج البلاغه، تدوین جزوه‌های آشنایی با مفاهیم نهج البلاغه، گام مهمی در معرفی پیام‌های نهج البلاغه به جامعه است. البته هم‌اکنون هم مراکزی مانند «بنیاد نهج البلاغه» فعالیت‌های پژوهشی این چنینی دارند ولی خروجی‌های آن‌ها در بین عموم جامعه مطرح نشده و عده‌ای خاص سراغ محصولات آن‌ها می‌روند. این یک سؤال جدی است که برای چه امام علی علیه السلام برای ما مهم است و جواب این سؤال این است که به خاطر اندیشه و طرز فکر ایشان است، نه فقط به خاطر دلاوری‌ها و رشادت‌ها. در نامه ۴۵ آمده است که امام از همه انسان‌های در طول زمان خواسته است که برای تحقق اهداف مکتب، باور، تقوا، اجتهاد، عفت و سداد یعنی محکم کاری، ایشان را یاری کنند. اگر همین یک جمله وارد زندگی شود بسیاری از مشکلات جامعه حل می‌شود. امروزه بسیاری از مشکلات جامعه به این خاطر است که دستورات دین به عرصه زندگی نیامده است. امام می‌فرماید که خوف باعث امنیت می‌شود. امروزه متأسفانه ما از خدا و عواقب گناهان و از مرگ و قیامت نمی‌ترسیم و وقتی این ترس احساس نشود، ناامنی در ابتدا در درون خود فرد ایجاد می‌شود.

که آنچه را که انسان برای هدایت و تربیت به آن نیاز دارد در قرآن آمده است، به همین ترتیب نهج البلاغه که از آن به اخ القرآن تعبیر می‌کنند، به عنوان اولین مولود این وحی الهی است. مرحوم سید رضی در مقدمه بحث نهج البلاغه خود بیان می‌کند که کلمات حضرت علی علیه السلام برگرفته از سنت نبوی است. به عبارت دیگر سرچشمه نهج البلاغه در دو جاست؛ در دو جا خداوند زبان حضرت علی علیه السلام را به این معارف گشوده است. یکی قرآن است و دیگری بحث سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه است. پس همانطور که قرآن در احیای بشر و بیداری و تبشیر و تذکر او نقش دارد، این کتاب هم این جامعیت را دارد و همانطور که یک مفسر واقعی قرآن باید برای تفسیر از طهارت نفسانی برخوردار باشد، کسی هم که بخواهد حقیقتاً از نهج البلاغه استفاده کند علاوه بر علوم ادبی و بلاغی، نیازمند طهارت نفسانی هم هست. به همین خاطر این طور نیست که هر کسی که وارد شرح نهج البلاغه شود بتواند از شرح جامع آن بر آید. همانطور که هیچ تفسیری به طور جامع نمی‌تواند تفسیر قرآن را بیان کند، هیچ شرحی از نهج البلاغه هم نمی‌تواند تمام ابعاد کلام حضرت را تفسیر کند و هر کسی از جهتی این کتاب را شرح می‌کند. شارح نهج البلاغه هم باید همه علوم می‌کند که یک مفسر قرآن برای تفسیر نیاز دارد، بداند و در کنار آن دارای طهارت باطن هم باشد. خود من هم از شروع استفاده می‌کنم و هم اگر در جایی نظر مخالف شرح مشهور داشته باشم، بیان می‌کنم.

■ به نظر شما چرا در جامعه ما به نهج البلاغه کمتر پرداخته می‌شود و آیا اصلاً نهج البلاغه برای زندگی عموم مردم مباحث کاربردی دارد؟

به تعبیر یکی از اساتید، مظلوم‌تر از خود حضرت علی علیه السلام کلام ایشان است. در جامعه ما ارتباط ما با حضرات معصومین علیهم السلام ارتباط احساسی است و کمتر از عمق و ریشه و اعتقاد بر خوردار است. هر چند که یک اعتقاد مجمل در بین همه پیروان وجود دارد، ولی اگر از همین افراد بخواهیم که چند دقیقه در باره حضرت علی علیه السلام صحبت کنید و ویژگی‌های بارز ایشان را ذکر کنید، نمی‌دانند دقیقاً به چه اوصافی اشاره کنند. اساس محبت معرفت است و خود حضرت امیر المومنین علی علیه السلام هم در خطبه اول نهج البلاغه دارند که پایه و اساس

نیست و ما فقط ظاهر را مطرح می‌کنیم و عمق کلام حضرت امیر را بنده و امثال من در نمی‌یابند. وقتی که جلسه نهج البلاغه برپا شود، تعدادی به خاطر شیوه تدریس من در این جلسات حاضر شدند ولی فقط این نیست. خود نهج البلاغه هم جاذبه دارد و حرف و سخن از نهج البلاغه در بین مردم خیلی زیاد است. اگر چه خیلی‌ها وارد این میدان نمی‌شدند ولی جوانان هیئتی و مذهبی زیاد از نهج البلاغه شنیده‌اند و علاقه داشتند که در یک جلسه تخصصی نهج البلاغه شرکت کنند. بنابراین محور اصلی جذابیت کلاس‌ها کلام حضرت علی علیه السلام است. در جامعه ما جلسه نهج البلاغه وجود ندارد و حتی می‌توان گفت که در تهران جلسات نهج البلاغه حتی به تعداد انگشتان یک دست هم بر گزار نمی‌شود و به ندرت جلساتی را می‌توان پیدا کرد که در آن محوریت اصلی با این کتاب شریف باشد. نه اینکه جلسه سخنرانی مذهبی باشد و در کنار آن نهج البلاغه هم مطرح شود. جلسه تخصصی نهج البلاغه. یعنی خط به خط از این کتاب خوانده شود و عبارات شرح داده شود. شاید کلیات نهج البلاغه در یک منبر یا سخنرانی مطرح شود یا یک نامه یا خطبه شرح داده شود، اما اینکه در کلاسی از اول و تمام آن خوانده شود، بسیار کم است.

■ کسی که بخواهد کلاس شرح نهج البلاغه برگزار کند، از یک جهت کار سخت تری نسبت به برپایی کلاس‌های تفسیر قرآن در پیش دارد. چون منابع

زیادی از شرح و تفسیر نهج البلاغه وجود ندارد و همچنین در این کتاب شریف در بای گسترده‌ای از علوم مختلف مطرح می‌شود که نیازمند احاطه همه جانبه استاد است. با این کمبود منابع و گستردگی موضوعات، چگونه یک معلم می‌تواند کلاس نهج البلاغه برگزار کند؟

من خود را به عنوان شارح نهج البلاغه قلمداد نمی‌کنم و فقط با این عنوان در این جلسات شرکت می‌کنم که حداقل هفته‌ای یک بار نام حضرت امیر المومنین علیه السلام و نهج البلاغه برای خودم و بقیه مطرح شود تا این نسیم حیات بخش وزیده شود و ذهن‌های ما را بیدار کند و ما را به سرچشمه اصلی معارف اسلام برساند. ما شارح نیستیم و عمدتاً از شرح نهج البلاغه استفاده می‌کنیم. نهج البلاغه اوصاف قرآن را دارد و از آن جمله می‌توان به جامعیت اشاره کرد. یعنی همانطور که در قرآن کریم ما یک جامعیتی می‌بینیم

سید رضی در
مقدمه بحث
نهج البلاغه خود
بیان می‌کند که
کلمات حضرت
علی علیه السلام
مولود وحی و
برگرفته از سنت
نبوی است

در نامه ۴۵ نهج البلاغه آمده است که امام علی علیه السلام از همه انسان‌های در طول زمان خواستار این است که برای تحقق اهداف مکتب، باور، تقوا، اجتهاد، عفت و سداد یعنی محکم کاری، ایشان را یاری کنند.



معرفت

دینداری معرفت است و به اندازه‌ای که انسان معرفت داشته باشد، می‌تواند از امام و دین بهره‌بردار. نکته دیگر این است که آنهایی که باید نهج البلاغه را در زندگی ما و مراکز علمی و فرهنگی بیاورند، کوتاهی کردند. امروزه به گفته حتی بعضی از بزرگان حوزه علمیه، قرآن و نهج البلاغه هر دو در حوزه مظلوم هستند. حجت الاسلام قرائتی نامه‌ای به مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی مبنی بر مهجوریت قرآن در حوزه نگاشته بودند و به طریق اولی نهج البلاغه هم در حوزه مهجور واقع شده است. تفسیر قرآن هنوز در حوزه‌ها، درس جنبی محسوب می‌شود و بزرگانی همچون آیت الله العظمی خویی مجبور شدند در تفسیر قرآن خود را به خاطر فشارها و جو حاکم بر حوزه سابق تعطیل کنند و کتاب تفسیر «البیان» شامل حدوداً ۳۰ آیه ابتدایی قرآن است. اگر در حوزه‌های علمیه، هر مرجع تقلید یک درس تفسیر داشت، چقدر سرمایه عظیمی فراهم می‌آمد. البته امروزه خوشبختانه در حوزه مراجع و آیات عظام درس تفسیر قرآن می‌گویند. انس با نهج البلاغه اثرات زیادی دارد و همه آن‌ها مهم‌تر آشنایی با شخصیت امام علی علیه السلام است و به تعبیر خود حضرت، شخصیت و فکر و اندیشه

انسان در سخن او تجلی پیدا می‌کند. اگر بخواهیم شخصیت امام علی علیه السلام را در ابعاد مختلف بشناسیم باید نهج البلاغه بخوانیم. دومین اثر انس با نهج البلاغه، آشنایی با مکتب آن حضرت است. بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسلام دو قسمت شد؛ یکی اسلام سقیفه و دیگری اسلام غدیر. شاخصه‌های اسلام غدیر را می‌توان در نهج البلاغه شناخت. سومین فایده انس با نهج البلاغه این است که به ما زبان قرآن را می‌آموزد. حضرت امیر المومنین علیه السلام در سخنان خود نظر به کل هستی و همه انسان‌ها دارند، هر چند که مخاطب آن یک فرد در آن دوران باشد. ما باید نهج البلاغه را با این دید بخوانیم تا بتوانیم از مضامین آن استفاده کنیم. یک روز جوانی از من سؤال پرسید که امام علی علیه السلام عرب است و ما فارس زبان هستیم و چرا باید نهج البلاغه بخوانیم؟ این شبهه ممکن است که مرحله به مرحله پیش برود و به اینجا برسد که اسلام هم دین اعراب است و به سایر ملت‌ها ارتباطی ندارد. دشمن برای سست کردن و تضعیف اعتقادات قدم به قدم جلو می‌آید و اساساً سیاست‌های شیطان گام به گام است. من در جواب این سؤال گفتم که حضرت علی علیه السلام یک

شخص نیست که ما آن را در نظر بگیریم. بلکه ایشان خود یک مکتب ماورای قوم، زمان و مکان هستند. او امام انسان است و در این حالت همه این مسائل تحت الشعاع قرار می‌گیرد و دیگر موضوعیت پیدا نمی‌کند. آنچه که برای ما مهم است، تفکر امام علی علیه السلام است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمودند که تو صراط مستقیم و باب الله هستی. یک شاعر و نویسنده مسیحی به نام بولس سلامه می‌گفت که من از طریق نهج البلاغه با قرآن آشنا شدم. در نهج البلاغه بسیاری از آیات قرآن تفسیر می‌شود. یکی از علت‌هایی که باعث شد نهج البلاغه مهجور واقع شود، سختی عبارات آن است و در کنار این مسئله خود ما هم این کتاب را در جلسات مذهبی خود مطرح نمی‌کنیم. اگر چیزی بخواهد در جامعه نهادینه شود، به عنوان مختلف باید ابتدا در جامعه مطرح شود تا بر سر زبان‌ها بیفتد. کنگره نهج البلاغه که از سال ۶۲ در ایران با پیام حضرت امام رحمت الله علیه شروع به کار کرد، بعدها به خاطر نداشتن بودجه ادامه نیافت. سالی یکبار نهج البلاغه می‌خواهد در ایران مطرح شود، ولی به خاطر نداشتن بودجه متوقف می‌شود. صدا و سیما، رادیو قرآن و سایر شبکه‌ها چقدر از نهج البلاغه صحبت

در دانشگاه‌های ما هم نهج البلاغه، مظلوم واقع شده و انگار مسئولان نمی‌خواهند این کتاب در جوامع دانشگاهی مطرح شود. زیرا کلام امام انسان را در برابر ظلم و ظالم جسور می‌کند و باب انتقاد را می‌گشاید



نهج البلاغه، محصول دوره حکومت امام علی علیه السلام است و از این رو است که احساس می‌شود که کلام حضرت در نهج البلاغه بیشتر رنگ و بوی سیاسی دارد



را خواند. اگر این فرهنگ گسترش یابد که امام جماعت هر مسجد بین دو نماز فقط یک عبارت از کلمات قصار را بخواند و ترجمه کند که بیش از یک دقیقه طول نمی‌کشد، در طول سال مردم با بخش زیادی از نهج البلاغه آشنا می‌شود و شیرینی آن را می‌چشند. قبل از شروع کلاس درس در حوزه یا مباحثه بین طلاب، می‌توان ظرف یک

البلاغه بخوانیم و به فراخور ایام مختلف با این کتاب شریف انس داشته باشیم. قرائت ادعیه امری مطلوب است، ولی ای کاش مردم ما به آن میزان که سراغ مفاتیح الجنان و کتب ادعیه می‌روند، سراغ نهج البلاغه هم می‌رفتند. در نهج البلاغه ۴۸۰ جمله قصار وجود دارد و می‌شود با همت و برنامه ریزی شبی یک کلمه از سخن امام علی علیه السلام

جرج جرداق مسیحی که نویسنده کتاب «الامام علی، صوت العدالة الانسانیة» است، در همایشی که ۱۵ سال قبل برگزار شد، گفت: (تا به آن زمان) من نهج البلاغه را ۲۰۰ بار خواندم. این اهتمام به انس با نهج البلاغه باعث می‌شود که فکر انسان در آن راستا شکل بگیرد. ما هم می‌توانیم در ایامی مثل شهادت امام علی علیه السلام وصیت نامه ایشان را از نهج

خارج از متن

پای حرف‌های امام به زندگی بازمی‌شود

آیات قرآن برای صنف‌های مختلف جامعه باید دسته بندی و بیان شود، نهج البلاغه هم این ویژگی را دارد که با ادبیات روز، پیام‌هایی را به مخاطب بدهد. در صورت تدوین این پیام‌های کوتاه، حتی می‌توانیم در جلسات کوتاه و چند دقیقه‌ای هم پیام نهج البلاغه را به فراخور مخاطب برای آن‌ها تبیین کنیم.

■ آیا نهج البلاغه که بخشی از آن در فضای سیاسی و حکومتی امام علی علیه السلام بیان شده است، این قابلیت را دارد که در موضوعات مختلف و برای همه اقشار جامعه دسته بندی شود؟

دقیقا. به طور مثال نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر، آنچه را که سیاسیون به آن احتیاج دارند بیان می‌کند. در مسائل اقتصادی، عبادی، اجتماعی، تاریخی و حتی ورزشی، رهنمودهای قابل ملاحظه‌ای در نهج البلاغه آمده است. امروزه بیشتر از مباحث نظری، جوانان به مسائل کاربردی احتیاج دارند. مرحوم دشتی در این زمینه گام برداشتند و کتاب ۱۵ جلدی «امام علی علیه السلام و الگوها» را تدوین کردند و به زبان روز هم نوشته شده است. تدوین این گونه آثار احتیاج به پژوهش‌ها و کارهای جمعی و گروهی دارد.

نیست که نهج البلاغه فقط کتاب سیاست است. شهید مطهری در کتاب «سیری در نهج البلاغه» بیان می‌کند که وقتی یکی از دوستان ایشان به شهید مطهری پیشنهاد می‌کند که به کلاس نهج البلاغه میرزا علی آقای شیرازی برویم، این سؤال در ذهن ما ایجاد شد که بعد از گذراندن دروس و سطوح مختلف و سال‌ها در حوزه علمیه بودن، مگر نهج البلاغه هم کلاس رفتن می‌خواهد؟ شهید مطهری می‌فرماید: وقتی که مادر جلسات این استاد که خود شاگرد جلسات نهج البلاغه شهید مدرس بود حاضر شدیم، فهمیدم نهج البلاغه استاد می‌خواهد و آن روحیه جسور شهید مدرس به خاطر خواندن نهج البلاغه است و به عبارت دیگر شهید مدرس را نهج البلاغه تربیت کرد و این بهترین پاسخ به این سؤال است که آیا نهج البلاغه کاربردی است یا نه؟ این روحیه جسور بودن و ترس بودن و خود را وام‌دار کسی ندانستن، حاصل تربیت نهج البلاغه است. به تعبیر شهید مطهری وقتی استاد ایشان نهج البلاغه می‌خواند، گویا امام علی علیه السلام برای ما خطبه می‌خواند. بنابر این موضوعات نهج البلاغه کاربردی است و ما باید آن را انعکاس دهیم. همانطور که بنابر نظر حجت الاسلام قرائتی که تاکید دارند که پیام

می‌کنند؟ ما ابتدا باید این بذر معرفتی را در جامعه بکاریم و بعد ببینیم که آیا جواب می‌گیریم یا نه؟ برای شرح یک فراز از کلمات امام علی علیه السلام باید ساعت‌ها مطالعه شود. اگر بخواهیم نهج البلاغه از مهجوریت در بیاید، باید همان تلاشی که برای فراگیر شدن قرآن در حفظ و روخوانی و... صورت گرفته، برای نهج البلاغه هم انجام شود. اقدامات و مسابقات بین المللی قرآن کریم توسط جمهوری اسلامی مورد توجه تمام جهان اسلام قرار می‌گیرد و این همایش‌ها را می‌توان با محوریت نهج البلاغه هم برگزار کرد و صحیفه سجاده به هم که به شدت در بین ما مهجور است، می‌تواند موضوع همایش‌های این چنین باشد. متأسفانه در دانشگاه‌های ما هم نهج البلاغه مظلوم واقع شده است و انگار مسئولان نمی‌خواهند این کتاب شریف در جوامع دانشگاهی مطرح شود. زیرا کلام امیر المومنین انسان را در برابر ظلم و ظالم جسور می‌کند و باب انتقاد را می‌گشاید. نهج البلاغه محصول دوره حکومت پنج ساله امام علی علیه السلام است و امام به عنوان ربیبس یک حکومت سخن می‌گفتند و از این رو است که احساس می‌شود که کلام حضرت در نهج البلاغه بیشتر رنگ و بوی سیاسی دارد و این به این معنا



شهید مطهری می‌فرماید:
نهج البلاغه، استاد می‌خواهد
و آن روحیه جسور شهید
مدرس به خاطر خواندن
نهج البلاغه است
و به عبارت
دیگر شهید
مدرس را
نهج البلاغه
تربیت کرد



قبل از شروع کلاس
درس در حوزه یا مباحثه
بین طلاب می‌توان
ظرف يك دقيقه يك
جمله از این کتاب
مطرح شود و این
کارها باعث
مطرح شدن
نهج البلاغه
می‌شود

ایجاد می‌شود که این فعالیت‌ها برای افرادی است که اشتغال کاری ندارند! بنابر این هر شخص به نوبه خود وظیفه دارد که با نهج البلاغه آشنا شود و در مرحله بعد دیگران را نیز با معارف نهج البلاغه آشنا کنیم و امیدواریم همواره شیعیان امام علی علیه السلام به واسطه احیا کردن این کتاب در پیشگاه حضرت در دنیا و آخرت سربلند باشند. همین طور راه سعادت و هدایت و تربیت و کمال لایق خود را بیپیمایند.

اختصاص دهیم ولی عموم جوانان برای آشنایی با دین وقت نمی‌گذرانند. اگر ما فرصت یاب باشیم، می‌توانیم از فرصت‌های بسیار کم استفاده بهینه کنیم. پایین بودن میانگین آمار مطالعه برای هر شخص ایرانی موضوعی خطرناک است. این در حالی است که هیچ مکتبی مثل اسلام بر اهمیت علم آموزی تاکید نکرده است. متأسفانه گاهی در جواب این سؤال که چرا در جلسات دینی یا نماز جماعت شرکت نمی‌کنید، شنیده می‌شود که می‌گوییم ما کار داریم و این تلقی

دقیقه یک جمله از این کتاب مطرح شود. این کارها باعث مطرح شدن نهج البلاغه می‌شود و همین آشنایی می‌تواند مردم جامعه را هم با این کتاب آشنا کند. پس بخشی از کار، مربوط به ایجاد انگیزه در درون خود ما و همت و برنامه ریزی برای مطالعه نهج البلاغه می‌شود. اگر انسان انگیزه و شوق به نهج البلاغه داشته باشد، حتی در حاشیه زندگی هم که شده، فرصت پیدا می‌کند. انسان‌ها یا فرصت طلبند یا فرصت سوز یا فرصت ساز. ما باید برای دین خود وقت

سیاس تنها شایسته یکی است!

و جیهه محمد طاهری

سیاس شایسته آن خدایی است که حتی سخنوران نیز از مدح و ثنای او عاجزند، سیاس شایسته آن خداوندی است که حسابگران و حسابگران عالم نیز از شمارش نعمات او ناتوانند، و سیاس شایسته آن خداوندگاری است که تلاشگران و کوشندگان هم از ادای حق او در مانده‌اند.



آن خدایی که حقیقت وجودش را او کنه ذاتش را، افکار ژرف اندیش درک نمی‌کنند و اذهان غوطه‌ور در دریای معرفت نیز، بدو دست نیابند. آن پروردگاری که برای صفات او هیچ حدی، و هیچ مرزی نیست؛ آن پروردگاری که صفات او بی‌نهایت است، و هیچ وصفی برای او نباشد و به هیچ بیانی تعریف نگردد. آن خدایی که در قاب زمان - حصار دیروز و امروز و فردا - نگنجد، و به هیچ سرانجام و سرآمدی منتهی نگردد. آنکه به قدرتش، خلایق را آفرید؛ و به رحمتش، بادها را پراکنید، و به صخره‌هایش، و به کوه‌هایش، لرزه‌های زمین را به آرامش رسانید.

«فراز نخست خطبه اول نهج البلاغه»

جهان در یک نگاه

کافی است خطبه نخست نهج البلاغه را ورق بزنیم تا یکبار هم که شده، به صورت تام و تمام جهان را از پس پنجره اسلام بنگریم و بشناسیم. خطبه‌ای که از شرح صفات کمال و جلال خداوند متعال شروع شده، سپس به بیان آفرینش آسمان و زمین و ملائکه می‌پردازد و پس از آن ماجرای خلقت آدم، داستان سجده ملائکه الله و مخالفت ابلیس با خدا در این امر مهم را پی گرفته و به روایت هیبوط حضرت آدم اشاره می‌کند. بعثت پیامبران، فلسفه بعثت، عظمت قرآن و اهمیت سنت پیامبر، و حج نیز از مباحثی است که این خطبه، به آن‌ها منتهی می‌گردد. خطبه اول مولا علی علیه السلام، شرحی است فهرست وار از تمام آنچه که در کتاب مولا آمده است؛ با این حساب، پر بیراه نیست اگر آن را به مثابه فاتحه‌الکتابی برای کتاب شریف نهج البلاغه به شمار آوریم.

اعتراف کن نمی‌توانی...

سه جمله کافی است برای گفتن اینکه بنده از

بیان شکر خداوندگارش عاجز است. اول آنکه اگر از سخنورترین‌های عالم هم باشی، به مدح او که می‌رسد، گنگ خواهی شد، دیگر آنکه اگر بیش از هر کس و هر چیز سرت به حساب و کتاب باشد، باز در شمارش نعمات او و خواهی ماند، و آخر اینکه اگر بیش از همه کائنات اهل تلاش باشی و کوشش، باز قدرت آن را نداری که گوشه‌ای از حق او را ادا کنی.

مگر نه اینکه او خدایی است بی‌نهایت و تواز هر سو که بتازی، محکومی به محدود بودن؟! مگر نه اینکه شخص پیامبر هم خدا را آنچنان که حق او بود، نشناخت؟! و مگر نه آنکه بدون شناخت، نمی‌توان لب به سیاس و ستایش گشود؟!.

پس اعتراف کن به اینکه قادر نیستی حمدش را بگویی؛ که این اعتراف به عجز، خود، حمدی است برای مقام او؛ هر چند به بیان حضرت صادق علیه السلام ذکر «الحمد لله»، حق شکر خدا را به جامی آورد؛ یعنی لب باز کن و بگو هر چه شکر در عالم است، هر چه حمد در کائنات است، مخصوص یکی است و آن یکی، خداست.

اصلاً نگار کنیم زبانمان الکن نبود و قادر بودیم شکرش را به جای آوریم؛ کدام نعمت را شکر



می گفتیم؟ و در کدام گستره؟ مایی که آنچنان غرق در نعماتیم که گاه آن‌ها را نمی‌بینیم، گاه نمی‌فهمیم و گاه حتی نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم، اگر زبانش را هم داشتیم، توانش را نداشتیم که شکرش را به جای آوریم.

پس حال که توانش را نداریم تا به زبان حمدش گوئیم؛ چگونه قادر خواهیم بود که به جان، شکرش گذاریم؟

بالا برویم، پایین بیاییم، نمی‌توانیم... دو صفت کافی است برای اینکه آشکار شود، اندیشه انسان ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آنست که عظمت ذات خدا را درک کند؛ چه افکار دور اندیش، چه اندیشه ژرف نگر؛ هیچ کدام راه به جایی نبرده، به درک ذات او نائل نخواهند شد.

چرا بی این عجز از آنجا آشکار می‌شود که او آنچنان صفاتی دارد که به هیچ بیانی قابل وصف نیست؛ نه زمان معینی دارد و نه سرانجامی مشخص؛ حال آنکه ما سراسر حدیم و مرز؛ پس محدود تنها قادر است موجود محدود را درک کند؛ حال آنکه خدای نامحدود، ازلی است و ابدی، بی حد و بی مرز، بی آغاز و بی انجام؛ و صفاتش نیز به فراخور ذاتش چنین است؛ بی نهایت و غیر قابل احصاء.

■ پاسخ نمی‌خواهم بگویی هیچ وقت

او هستی مطلق و بلا شرط است. مرکب نیست؛ مجرد محض است؛ که این لازمه واجب الوجودی اوست، و این خدای واجب الوجود نامحدود، از هر حیث، بی نظیر و یکتاست. چرا که اگر دو تا بود؛ همتایش او را نداشت و او، همتایش را کم داشت؛ و این حدّ او بود، مرز او بود، نقصان او بود.

حال آنکه او بوده؛ تنها و یکتا وجود محض؛ و او یگانه کسی است که توانسته هر آنچه غیر خودش را از عدم به وجود آورد؛ پرده نیستی را بشکافد و هر آنچه نبودنی را از نیست، به هست آورد؛ آنچنان که در قرآن کریم نیز آورده؛ فاطر السماوات و الأرض.

او همان کسی است که با دها را به واسطه رحمتش در زمین پراکنده است؛ همان رحمتی که سیراب شدن زمین، تلطیف هوا، باروری گیاه و هر آنچه حاصل باد است محتاج و مدیون اوست؛ و او در باره این باد؛ این رحمت، می‌گوید: هو الذی یرسل الریاح بشری بین یدی رحمته.

و او همان کسی است که به واسطه استواری کوه‌هایش، جزر و مد آب‌ها را به حداقل رسانده،

آتشفشان‌ها را به خاموشی کشانده، لرزه‌ها را به سکون نشانده و زمین را آرامش بخشیده است. او همان کسی است که چرخ دنده‌های زمینش؛ صخره‌های استوارش، در آسمان چنگ انداخته‌اند و همگون و همراه، گرد هم می‌چرخند؛ آنچنان که نه طوفان‌های بیابانی زمین را ز پرور سازد و نه رکودی همیشگی، زمین را از هر چه آفتاب بسوزاند و از هر چه مهتاب به انجماد بکشانند. اوست خدایی که این همه را در کتاب محکمش آورده؛ و القی فی الأرض رواسی أن تمید یکم او چنین خدایی است؛ خدایی که ذهن بلند پرواز و فهم ژرف اندیش هیچ مخلوقی، توان درکش را ندارد. پس کافی است در نظم و نظام خلقتش بیندیشد و سر به سجده شکر نهاده؛ اعتراف کند به اینکه از پس حمد و ثنای چنین خدایی بر نخواهد آمد.

منابع:

نهج البلاغه مولای علی علیه السلام؛ محمد دشتی / شرح و ترجمه نهج البلاغه؛ سید علینقی فیض الاسلام / پیام امام امیرالمؤمنین؛ آیت الله ناصر مکارم شیرازی

زیارت امامزاده حسن در جنوب پایتخت

از صحنه تا تهران



زهرا اشرفی

گاهی که به برخی از محله‌های شهر تهران نگاهی گذرا کنیم، می‌بینیم علت آبادی و شکل‌گیری بعضی از همین محله‌ها به خاطر برکت وجود آرامگاه فرزندان و ذریه اهل بیت علیهم السلام است. خیابان امین الملک در جنوب غربی شهر تهران که امروز به محله امامزاده حسن علیه‌السلام شهرت پیدا کرده، یکی از همین محله‌هاست.

محله‌ای که به خاطر وجود آستان مقدس امامزاده حسن علیه‌السلام کسب و کار در آن رونق پیدا کرده و آنجا را به بازار دوم تهران تبدیل کرده است. از کنار شلوغی بازار و هیاهوی مغازه‌ها و پاساژهای بزرگ این منطقه که بگذریم به آستان مقدس امامزاده حسن نزدیک می‌شویم. بخش بزرگی از همین بازار و پاساژها هم جزء موقوفات خود امامزاده است.



حسین‌نشین حسین | طلحه | اسماعیل | عبدالله | حمزه | یعقوب |
عبدالرحمن | ابوبکر | زید | عمر | قاسم | فاطمه |

السّه | ابو محمد حسین امیر |

علی‌ابوالحسن | ابو محمد قاسم | ابوطاهر زید | ابواسحق ابراهیم |
ابوزید عبدالله | اسحق الکوکبی | ابو محمد اسمعیل |

هارون

جعفر

حسین

احمد الخطیبی

ابوعبدالله محمد عزیزی

حسین امیری



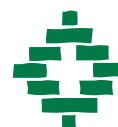
دو شبستان هر کدام به مساحت هزار متر مربع ساخته شده که این دو شبستان وسیع با آینه کاری‌های بسیار مجلل‌ترین شده‌اند. قسمت شمالی بقعه که ورودی بنا محسوب می‌شود، دارای رواقی است که با مقرنس کاری و آینه کاری‌های زیبا تزئین شده است. این آئینه کاری‌ها در سال ۱۳۵۸ توسط هنرمند معاصر محمد رضانویید بر روی دیوارهای رواق نقش بسته است. بین رواق و حرم مطهر هم خاتم کاری نفیسی که مربوط به سال ۱۲۷۶ قمری است، وجود دارد. بر روی این در ارزشمند با خط نستعلیق، امامزاده حسن علیه السلام فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام معرفی شده است.

در ساعت‌های اول روز و قبل از شروع کار و بالا بردن کرکره‌های مغازه‌های شان، موقع گذر از کنار این بقعه متبر که، سلام و درودی بر این بزرگوار و خاندان آن می‌فرستند، دید، مردمانی که این بقعه متبر که را نگین این منطقه می‌دانند.

خاتم و نستعلیق و کاشیکاری

سال‌های قبل از انقلاب، بقعه امامزاده حسن علیه السلام تنها دارای اتاقک و گنبدی خشتی و گلی بود. اما در حال حاضر گنبد، بارگاه و صحن وسیعی برای آن احداث شده است. در سال‌های اخیر در دو طرف شرق و غرب بقعه

در خیابان قزوین، خیابان امین الملک، بین پل امامزاده معصوم و سه راه آذری، در میان شلوغی و تعدد مغازه‌ها و مراکز خرید این محله، گنبد و گلدسته‌های کاشی کاری شده و زیبایی خودنمایی می‌کنند که مربوط به آستان مقدس امامزاده حسن علیه السلام و فرزندشان شاهزاده احمد است. در این محله نمی‌شود به راحتی از ارادت و باورهای قلبی اهالی و کسبه بازار نسبت به بقعه امامزاده حسن علیه السلام گذشت. این ارادت را می‌شود در مردم و کسبه‌ای که





در این بقعه متبر که سه کتیبه قدیمی و ارزشمند قرار دارد، یکی از این کتیبه‌ها را که منقش به آیات قرآن است، می‌توان در بالای دیوارهای حرم مطهر مشاهده کرد. این کتیبه در حاشیه‌ای پهن با خط ثلث و برجسته به رنگ طلایی بر زمینه لاجوردی گچ بری شده است. گنبد بقعه با ترکیبی مناسب و موزون از کاشی‌های سفید و فیروزه‌ای بر زمینه مشکی، زیبایی خاصی را به صحن و سرای این آستان مقدس داده است. اما کتیبه دیگر این بقعه را می‌توان در میان ضریح مطهر جستجو کرد. در داخل ضریح حرم مطهر امامزاده حسن علیه السلام صندوق چوبی قرار گرفته که بر روی آن کتیبه‌ای نقش بسته است. بر روی این کتیبه نفیس به طور برجسته و با خط نستعلیق اشعار و صلوات بر چهارده معصوم بر روی مرقد مطهر منقش شده که از آثار دوره فتحعلی شاه قاجار است. اما ضریح امامزاده در گذشته چوبی بوده ولی در سال ۱۴۱۸ قمری (۱۳۷۶ ش) به همت اداره اوقاف غرب تهران ضریحی از جنس برنز برای آن حضرت ساخته شده است.

ماجرای شهادت

روایت است که حضرت امامزاده حسن علیه السلام به همراه فرزندشان شاهزاده احمد به منطقه جی، حوالی شهرری سفر کرده است و در بین راه به باغی می‌رسند و از صاحب باغ که معروف به سرافراز بوده، آب و نان می‌خواهند و در قبال آن برای سرافراز در باغ کار می‌کنند. صاحب باغ برای تهیه خوراک به خانه می‌رود، اما وقتی که به باغ برمی‌گردد باغ را خرم، شاداب و تازه می‌بیند و میوه‌های کال و نارس همه به ثمر رسیده بودند. سرافراز تعجب می‌کند و وقتی می‌فهمد که آن‌ها از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند، آن‌ها را به شهادت می‌رساند. دو روایت درباره اینکه بعد از این اتفاق چه چیزی پیش آمده وجود دارد: یکی اینکه پدر سرافراز بعد از شنیدن به شهادت رساندن فرزندان و نوادگان علی بن ابی طالب علیه السلام توسط فرزندش او را به هلاکت می‌رساند و دیگر اینکه مردم ری وقتی از شهادت این دو بزرگوار باخبر می‌شوند، سرافراز را می‌کشند و این دو بزرگوار را در همان محل دفن می‌کنند تا زیارتگاه عاشقان اهل بیت علیهم السلام شود.

یادگاری‌های جنگ

ورودی و رواق شمالی این بقعه متبر که در سال‌های اخیر آرامگاه پنج شهید گمنام است. مردان و جوانانی که در عملیات‌های کربلای ۵، بیت المقدس، خیبر و والفجر به شهادت رسیده‌اند. همچنین ۳۵۰ خادم افتخاری توفیق دارند که در این آستان خدمت کنند.

حاشیه

امامزاده و چند شجره نامه

یکی از ویژگی های مهم امامزاده حسن علیه السلام، صحیح النسب بودن این بزرگوار است. در بسیاری از کتاب ها مثل منتقله الطالبيه به نقل از جنت النعیم آمده است که این امامزاده «حسن امیری بن ابی عبدالله محمد عزیزی بن احمد الخطیبی بن حسین بن جعفر بن هارون بن اسحاق الکوکی بن ابو محمد حسن امیر بن زید بن امام حسن مجتبی علیهم السلام است. بر این اساس امامزاده حسن با هشت واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد و ایشان را پسر عموی حضرت عبدالعظیم حسنی می دانند.

اما در کتاب اختران فروزان ری و تهران تألیف شیخ محمد شریف رازی آمده است که این بزرگوار از اولاد و

نواده های حسن امیر بن زید بن امام حسن علیه السلام است و جد پنجمش اسحاق الکوکی عموی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است و برادر جد دومش محمد بن جعفر است که در شهر آمل شهید و زیارتگاه دوستداران اهل بیت علیهم السلام می شود. این روایت را بسیار صحیح و قابل اعتماد می دانند.

از طرفی کتاب نور الافاق و شهاب الاهل التفیق تألیف شیخ جواد مجتهد، این امامزاده را حسینی دانسته و نسب شان را چنین ذکر می کند: «امامزاده حسن بن محمد بن حسن بن علی بن عبدالله بن حسن بن محمد الجوانی بن حسن بن محمد بن عبیدالله اعرج بن حسین الاصغر بن امام سجاد علیه السلام و کنیه ایشان ابو محمد است.



قسمت شمالی بقعه که ورودی بنا محسوب می شود، دارای رواقی است که با مقرنس کاری و آئینه کاری های زیبا تزئین شده است. بین رواق و حرم مطهر هم خاتم کاری نفیسی که مربوط به سال ۱۲۷۶ قمری است، وجود دارد. بر روی این دراز شمند با خط نستعلیق، امامزاده حسن علیه السلام فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام معرفی شده است.

مروری کوتاه بر زندگی امام هادی علیه السلام امامت در

بدون شک به خاطر کم کاری و تنبلی ما شیعه هاست که به جریان زندگی امام هادی علیه السلام کمتر از بقیه ائمه علیهم السلام پرداخته ایم؛ این امام را کمتر شناخته ایم و از ایشان زیاد نمی دانیم. به همین خاطر هم هست که ناخودآگاه این شبهه بر ایمان پیش می آید که انگار نقش ائمه نزدیک به غیبت، کم رنگ تر از بقیه است. اینجا خواسته ایم به بهانه تولد امام هادی علیه السلام نگاهی کوتاه به دوره ای کمتر دیده شده از زندگی این امام همام بپردازیم.

شیما شبانی

سال ۲۱۲ هجری

سه شنبه بود. پانزدهم ذی الحجه سال ۲۱۲ هجری که امام هادی علیه السلام در روستای صرین نزدیک مدینه به دنیا آمد. امام جواد علیه السلام در آن زمان هفده سالش بود. خدا به امام پسری داد که قرار بود مثل خودش در کودکی به امامت برسد. امام جواد کنیه پدر و پدر بزرگش را برای امام هادی انتخاب کرد و او را ابوالحسن صدامی زد.

مادری از اهالی بهشت

سمانه از اهالی مغرب (حدوداً بین آفریقا و اندلس) بود که دست تقدیر او را به مدینه آورد و همسر امام جواد شد. او مادر امام هادی علیه السلام بود. کنیزی با تقوا و پرهیزگار که به او سیده و امّ الفضل می گفتند. محمد بن فرج می گوید: محمد بن علی علیه السلام مرا خواست و فرمود: کاروانی از راه می رسد که برده فروشی در میان آن است و کنیزی همراه خود دارد. پس هفتاد دینار به من داد و گفت: با این پول کنیزی را بامشخصاتی که داد، بخرم. من مأموریت را همان طور که امام گفته بود، انجام دادم. او عضوی از خانواده ای شده بود که خداوند آن ها را پناهگاه بندگان و کشتی نجات قرار داده بود.

امام هادی علیه السلام درباره مادر می گفت: «مادرم به حق مرا می شناسد و اهل بهشت است. شیطان به او نزدیک نمی شود، خدا حافظ و نگهبان اوست و در زمره مادران صدیق و صالحان قرار دارد.»^۱

امام به پدرش رفته بود

امام هادی علیه السلام خیلی شبیه پدرش بود، هم ظاهرش و هم کارها و افکارش. سال ۲۲۰ هجری معتمد به اجبار از امام جواد علیه السلام خواست که از مدینه به بغداد برود. امام که برای سفر آماده می شد، امام هادی را به آغوش گرفت و گفت: «چه دوست داری تا از عراق برایت هدیه و سوغاتی بیاورم؟» امام هادی گفت: «شمشیری که مثل آتش شعله ور است.» بعد رو کرد به موسی پسر دیگرش و گفت:

«تو چه دوست داری؟» او گفت: «یک اسب برایم بیاور.» امام که لبخندی بر لبانش نقش بسته بود، گفت: «ابوالحسن به من شباهت دارد ولی موسی به مادرش شبیه است.»

سال ۲۲۰ هجری

امام جواد علیه السلام می گفت امام بعد از من پسر م علی است. امر او امر من، سخنش سخن من و اطاعت از او اطاعت از من است. امر امامت بعد از من به عهده پسر م علی است.

امام هادی دومین امامی بود که در هشت سالگی به امامت می رسید. امام جواد علیه السلام که در بغداد به شهادت رسید، امام هادی در مدینه بود. راوی می گوید: در خانه پیش امام بودیم که ناگهان دیدیم امام بسیار غمگین شد و به شدت گریه کرد. ابوزکریا که سرپرست امام بود پرسید: جانم به قربانت چرا گریه می کنی؟ امام گفت: در همین لحظه پدرم در گذشت. حاضران پرسیدند: چه کسی این خبر را به شما داد؟ گفت: از عظمت خداوند چیزی در وجودم وارد شد که قبلاً آن را نمی شناختم، دانستم که پدرم در گذشته است. راوی می گوید: تاریخ همان ساعت، روز و ماه را به دقت ثبت کردیم. پس از مدتی خبر رحلت امام به مدینه رسید. معلوم شد که حضرت در همان لحظه ای که امام هادی خبر داده بود، از دنیا رفته است.^۲

سال ۲۲۰ هجری

بعد از شهادت امام جواد علیه السلام معتمد عباسی فردی به نام عمر بن فرج را مأمور کرد که برای امام هادی معلمی پیدا کند. معلمی که دوستی دشمنان را در دل امام جاد دهد. عمر هم فردی به نام جنیدی را که دشمن امانان بود، انتخاب کرد. او هر روز چیزهایی از امام می دید که بیشتر شگفت زده می شد. می گفت: من بحثی را در ادبیات شروع می کنم و موضوع را طوری که فکر می کنم بهتر است، ادامه می دهم. بعد می بینم او مطالبی را به حرف های من اضافه می کند

اسلام از ولادت تا خلافت متوکل عباسی خردسالی

که من از آن ها استفاده می کنم، مردم فکر می کنند من به امام درس می دهم ولی به خدا این من هستم که از او درس می گیرم... به خدا او بهترین مردم روی زمین و فاضل ترین خلق خداست. او قرآن را زیباتر از مزامیر داوود می خواند و علاوه بر آن حافظ تمام قرآن است و تاویل و تنزیل آن را هم می داند...

سبحان الله! این کودک در میان دیوارهای سیاه مدینه رشد کرده است. پس این دانش عمیق را از کجا کسب کرده است؟ زیاد طول نکشید که جنیدی از دشمنی اهل بیت دست برداشت و مرید امام هادی شد.^۲

سال های ۲۱۷ تا ۲۳۲ هجری

در زمان خلافت معتصم، حکومت زیر نظر اطرافیان او، ترک ها و بربرها بود و دیگر خلافت عباسی شکوه و عظمت خود را از دست داده بود. معتصم و پسرش واثق سرگرم مشکلات زیادی بودند و نمی توانستند امام را مثل گذشته تحت نظر داشته باشند. پس امام هادی از این موقعیت استفاده کرد و به تربیت شاگردان و مخالفت با عقاید انحرافی پرداخت.

فعالیت های فرهنگی امام

یکی از کارهای مهم امام هادی علیه السلام این بود که شاگردان خوب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام را دور خود جمع کرد و حوزه علمیه به وجود آورد. امام به دانشمندان احترام زیادی می گذاشت و از دوستان خود هم می خواست که قدر دانشمندان را بدانند. امام به آن ها می گفت: «اگر بعد از غیبت قائم دانشمندان در صحنه نباشند، دانشمندی که مردم را به سوی او دعوت می کنند و از دین دفاع می کنند و بندهای ضعیف خدا را از شیطان و طرفداران او نجات می دهند و بندگان ناتوان خدا را از دام های ناصبی ها آزاد می کنند، مسلمانان حتما در پر نگاه بی دینی می افتند، همین دانشمندان شیعیان را از گمراهی نجات می دهند و مثل کشتییان کشتی نشینان را نهبانی می کنند. این دانشمندان در پیشگاه خدا برترین انسان ها هستند.»^۴

شاگردان امام

با همت امام هادی علیه السلام در شرایط حکومت عباسی شاگردان خوبی تربیت شدند که اصول اسلام و شیعه را در شهرهای مختلف به مردم یاد می دادند. یکی از شاگردان امام حضرت عبدالعظیم بود که با چهار واسطه به امام حسن علیه السلام می رسید. او با شاگردی امام هادی به مرتهای رسید که امام درباره او به ابو حماد رازی می گفت: «ای حماد اگر در شهر خود سؤال دینی داشتی از عبدالعظیم بپرس و سلام مرا به او برسان.» وجود حضرت عبدالعظیم در

شهری باعث شد عده زیادی از مردم شهر که اهل تسنن بودند، شیعه شوند.

مبارزه با غلات

زمان امام هادی علیه السلام گروه های مختلفی با عقاید گوناگون به وجود آمدند که امام برای از بین بردن آن ها بسیار تلاش می کرد. یکی از این گروه ها غلات بودند. غلات از شیعه جدا شده بودند و امامان راه خدا یا در حد خدا می دانستند. امام در پاسخ یکی از شیعیان درباره این حسکه که از سران غلات بود، نوشت: «این حسکه که لعنت خدا بر او باد دروغ گفته است. من او را از دوستان و پیروان خود نمی دانم، او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند. به خدا سوگند پروردگار، محمد و پیامبران پیش از او را جز به یکتا پرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نرفته و محمد صلی الله علیه و آله جز به خدای یکتا دعوت نکرده است. ماجانشینان او و نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی ورزیم.»^۵

نماینده های امام

امام هادی که در سامرا تحت کنترل شدید قرار داشت، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که امام جواد اجرا کرده بود، ادامه داد و در مناطق مختلف نماینده هایی منصوب کرد و از شیعیان می خواست به آن ها کمک کنند. یکی از این نماینده ها ابو عمرو عثمان بن سعید عمری بود. معلم او از یازده سالگی امام هادی علیه السلام بود و او هم از شاگردان خوب امام. امام در مورد او می گفت: «این ابو عمرو مردی امین و مورد اطمینان است، هر چه به شما بگوید سخن من است و از طرف من ابلغ می کند. عثمان بن سعید بعد از شهادت امام حسن عسکری اولین نائب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت صغری بود.

برنامه تربیت شاگردان و نایبان روز به روز گسترش بیشتری پیدا می کرد و امام هادی علیه السلام رفته رفته شرایط را برای روزگار غیبت فرزندش امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آماده می کرد.

منابع:

۱. دلائل الامامه، طبری، ص ۲۱۶
۲. همان، ص ۲۱۹
۳. مآثر الکبری فی تاریخ سامرا، ج ۳، صص ۹۵-۹۶
۴. احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۰
۵. اختیار معرفه الرجال، طوسی، ص ۵۱۹

امام شناسی کلید ورود به مباحث غیبت و مهدویت است

به خاطر شماست که آسمان به زمین نمی افتد*

هانیه سهل آبادی

کسانی که دستی در مباحث مهدویت دارند معتقدند که نمی شود به مباحث مهدویت نزدیک هم شد مگر اینکه قبل از هر چیز مباحث امام شناسی و معصوم شناسی را خوب یاد گرفت. برای وارد شدن به بحث هایی مثل غیبت، ظهور، منجی و مباحثی از این دست، باید مسئله مهم امام را بشناسیم و زیر و بم این مطلب دستمان باشد تا بتوانیم در بقیه مسائل مهدویت با نگاهی باز وارد شویم. از این شماره سعی کرده ایم تا با نگاهی نو به مباحث مهدویت و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، سلسله مباحثی را در این حوزه شروع کنیم که اولین قدم آن همین مسئله امام شناسی است. مسئله ای که در ظاهر ارتباطی به مهدویت نداشته باشد، ولی خواهیم دید که کلید مباحث مهدویت، همین بحث است.

ارتباط بودند.

شیوه واسطه ها در رساندن نعمت ها

و هدایت های الهی

می دانیم که خداوند کمال مطلق است و هیچ جهلی و کمبود و خساستی در او راه ندارد و دائماً نعمت های خود را به موجودات هدیه می کند؛ اگر به خورشید نگاه کنیم می بینیم خورشید نور خود را به تمام قسمت های زمین هدیه می کند، اما بعضی خانه ها که پنجره های بزرگ تری رو به خورشید دارند، بیشتر از پنجره های کوچک و پشت به نور از نور آن استفاده می کنند؛ آیا اشکال از طرف خورشید است یا ظرفیت پنجره ها باعث تغییر نور آن ها شده است؟ از طرفی وقتی نوری شدید وجود دارد باید به وسیله ای تعدیل و با قدرت بینایی ما تناسب پیدا کند. دقیقاً همین نقش را امام هر زمان به عهده دارد، زیرا امام قابلیت گرفتن نعمت ها و فیوضات خداوند را در دواز طریق او این فیوضات به ما می رسد.

لازم بودن شناخت واسطه ها

سؤال بعدی انسان این است که چرا باید واسطه ها را بشناسیم و اگر نشناسیم چه خواهد شد؟ مایه بینیم که نقشه سعادت تمند شدن که همان قرآن است را داریم و می توانیم از روی آن خوشبخت شویم، اما خوب که دقت می کنیم می بینیم در زندگی دنیایی خود هم وقتی می خواهیم راه طولانی و سختی را برویم، راهی را که تا حالا نرفته ایم، از راهنما و یک راه بلد، استفاده می کنیم، گاهی نقشه را داریم ولی بدون نقشه خوان گم می شویم؛ چون واسطه هایی که با آن ها آشنا

تا به سلامت به مقصد برسیم؟

شناخت قوانین در ست زندگی توسط واسطه ها

انسان مطمئن است که خدا او را در این دنیای بزرگ رها نکرده و حتماً به فکرش بوده و قوانین درست زندگی را مثل قوانین دیگر جهان هستی در اختیارش قرار می دهد؛ اما سؤالش این است که چه طور این کار را انجام می دهد؟ آیا خداوند با تمام انسان ها به صورت خصوصی پیام می دهد و قانون هارا می فرماید یا مثل دیگر کارهایش از واسطه استفاده می کند و از طریق آن ها قانون ها را به بشر یاد می دهد؟ خوب که فکر می کنیم می بینیم قانون همیشگی خداوند این است که مثلاً برای رسیدن خوراک به رگ های قلب از چند وسیله استفاده کرده و به صورت مستقیم غذا را داخل قلب نکرده و وسیله ای مثل شب را قرار داده تا بافت های مغز او آماده فعالیت روز شوند و جسم او با نور کم شب آرامش بگیرد. پس حتماً برای رسیدن قوانین به دست ما هم یک سری واسطه قرار داده است. به تاریخ که نگاه کنیم می بینیم در تاریخ بشریت در هر زمان یک فرد واسطه بوده است، روزی آدم علیه السلام، زمانی موسی علیه السلام و زمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که وظیفه رساندن قوانین به بشر را به عهده داشته اند. آن ها در حالی که بشری مثل ما بوده اند با خداوند به وسیله «وحي» در

هر انسانی وقتی کمی با خود

خلوت می کند درمی یابد که

این جهان مجموعه ای از

آفریده های خداوند است که

همه با هم به نوعی در ارتباط

هستند؛ او می بیند انسان هم جدای از این عالم نیست

و دارای ارتباطاتی است. او با خدا، دیگران، طبیعت و

خود ارتباط دارد؛ اما نمی داند بهترین روش برقراری

ارتباط چیست. گاهی حس می کند، حواس پنج گانه

او می فهمند که این ارتباطات را چه طور برقرار کنند و

به آن ها اعتماد می کند. او از طریق حس و تجربه

یعنی انجام یک آزمایش به طور پی در پی، به علوم

تجربی دست پیدا می کند ولی بعد از مدتی می بیند

که این راه غیر از اینکه طول می کشد، گاهی انسان را

به غلط می اندازد. گاهی می گوید عقل! همان عقلی

که موجودات دیگر ندارند، می تواند کمک کند. زیرا

عقل، بهترین راه به دست آوردن قوانین این ارتباطات

است؛ ولی وقتی به عقل خود رجوع می کند می بیند

عقل او مسائل کلی را می فهمد و در مسائل جزئی

پایش لنگ است؛ مثلاً می داند هر چیزی یک مبدأ و

یک مقصد دارد اما نمی داند آن مبدأ و مقصد

کجاست؟ می داند بین مبدأ و مقصد یک راه است، اما

آن راه را نمی شناسد؛ پس سؤال او هم چنان برقرار

است: «قوانین صحیح زندگی خود را از کجا پیدا کنم



■ حاشیه ■

ویژگی های امام

- از جمله صفات این واسطه های مقدس، علم الهی ایشان است؛ جواب هر سؤالی که بشر به آن نیاز داشته باشد را می دانند. برای فهم عظمت علم ایشان، همین بس که خداوند می فرماید آنچه را که می دانند به فرشتگان هم یاد دهند؛ و به فرشتگان دستور می دهد که به این انسان کامل سجده کنند و مدام در کنار او در رفت و آمد باشند و حتی بعد از مرگ قبر شریفشان محل رفت و آمد فرشتگان باشد. به خاطر همین است که شیعه وقتی کنار مزار شریفشان قرار می گیرد، مدام به بال های فرشتگان تبرک می جوید، و به صورت می کشد؛ البته غیر از این رفت و آمدها، آن هادر یک شب خاص (شب قدر) تاصبح هم میهمان ویژه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف (واسطه الهی این زمان) هستند و تمام کارهایی که در آن سال قرار است اتفاق بیفتد را به امام نشان می دهند و وقتی امام این امورات را امضا کردند در آن سال وقایع به مرور رخ می دهد. - امام با دین و قوانین و احکام آن کاملاً آشنا است و حلال و حرام آن را خوب می شناسد؛ مثلاً وقتی زراره درباره مقدار مسح سر، در وضو از امام صادق علیه السلام سؤال می کند، امام می فرماید نیازی به شستن تمام سر نیست، زیرا خداوند فرموده: «...وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ...» زیرا خداوند حرف «باء» را به کار برده که یعنی قسمتی از سر نه همه آن. - امام شاهد اعمال ماست. وقتی امام رضا علیه السلام به طرف طوس می رفتند، به جنازه ای برخوردند، در آن هنگام از اسب پایین آمدند و به طرف جنازه رفتند و آن را در آغوش گرفتند و دستشان را روی سینه میت گذاشتند و فرمودند: «بهشت گوارایت! دیگر ترسی نداشته باش.» راوی می گوید، گفتیم: «مگر می شناسیدش آقا؟! مگر قبل از این به طوس آمده بودید؟! چه طور او را می شناسید؟!» امام فرمود: «مگر نمی دانی هر صبح و شب اعمال شمارا به ما نشان می دهند؛ همه تان را خوب می شناسیم؛ کار خوبی ببینیم شکر می کنیم؛ کار بدی ببینیم از خدا برایتان طلب عفو می کنیم.»

کشیده اند، از عقل خود خوب استفاده کردند یعنی کاملاً توانستند کشفندگی و تلخی گناه را بفه مند و آن قدر از آن متنفر شوند که انگار می خواهند یک غذای کثیف بخورند. البته لطف خدا هم شامل حالشان بوده است. اما بزرگی مقام آن ها به این معنی نیست که آن ها مستقل از خداوند هستند. چون بنده خوبی برای خداوند بودند به اذن خداوند جانشین او روی زمین شدند (خلیفه الهی). جانشین باید بتواند کارهای کسی را که از طرف او جانشین شده اند، انجام بدهد، پس آن ها کارهای خداگونه انجام می دهند.

■ خداوند انتخاب کننده واسطه ها

سوالاتی که بعد از شناخت ویژگی های واسطه ها به ذهن می رسد این است که چه طور می توانیم این واسطه ها را انتخاب کنیم؟ از آنجایی که خداوند سرپرست ما و تمام عالم است، فقط او می تواند برای این مقام، جانشین تعیین کند. هم چنین خداوند از دل ها خبر دارد و تمام موجودات را خوب می شناسد و می داند که چه کسی این همه شایستگی را با هم دارد. به تاریخ که رجوع کنیم می بینیم حتی خود پیامبر اجازه نداشت، امام بعد از خود را انتخاب کند؛ زیرا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و اله دو حمایت گر بزرگ خود عبدالمطلب، پدر بزرگشان و خدیجه، همسرشان را از دست دادند، به شدت ناراحت بودند، رئیس یک قبیله به ایشان گفت: «اگر بعد از خود، یک نفر از قبیله ما جانشین خود کنی، من و تمام قبیله ام از تو حمایت می کنیم.» حضرت در پاسخ فرمودند: «جانشینی پیامبر در اختیار من نیست خدا هر کس را که بخواهد جانشین من قرار می دهد.»

■ آشنایی با واسطه ها یعنی خوشبختی

حال که با برخی از صفات این واسطه های مقدس آشنا شدیم، می فهمیم چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ پاداشی از شما به خاطر رسالتم (پیامبریم) نمی خواهم مگر دوستی اهل بیتم. زیرا دوستی و شناخت آن ها با خود تمام خیر را برای ما به ارمغان می آورد و باعث هدایتمان می شود. کسی که واسطه هر عصر را خوب بشناسد هدایت شده است و بادل محکم حرکت می کند، زیرا می داند مقصدش عالی است؛ هم چنین کسی که امام خود را بشناسد با کمال میل اطاعتش می کند و مثل یاران امام حسین علیه السلام با تمام وجود می گوید اگر ۷۰ بار کشته شوم و دوباره زنده شوم باز هم حاضرم به خاطر شما و در رکاب شما بمیرم و راحت سینه اش را سپر دشمن می کند تا امام زنده بماند و دین بماند.

﴿يَكُنْ يَمَسُّكَ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ لِأَيِّدِيهِ﴾
فرازی از زیارت جامعه کبیره.



شدیم خوب راه را می شناسند و نقشه خوان هستند از باطن نقشه باخبر هستند و راه و چاه را به صورت کامل بلدند و چون مورد تأیید خداوند هستند اشتباه نمی کنند. در کلام خداوند زندگی عاقلانه داشتن این نیست که در رفاه و پیشرفت صنعتی و تکنولوژی باشیم؛ خداوند قوم عاد را معرفی می کند که در صنعت شهرسازی بی نظیر بودند، اما در جهلشان تا جایی پیش رفتند که پیامبر خدا را تکذیب کردند و آن قدر بد شدند که به عذاب الهی دچار شدند. انسان می داند مثل گیاه نیست که دورهای زندگی کند و بعد پوسد و از بین برود؛ او بعد از این دنیا زندگی ای دارد که جاودانه است. می داند زندگی آنجا وابسته به هر عملی است که در اینجا انجام داده، ولی نمی داند قبر چیست؟ برزخ چیست؟ میزان، صراط، بهشت و جهنم چه هستند؟ و چاره ای ندارد که برای سالم طی کردن این راه از واسطه های الهی کمک بگیرد.

■ شناخت ویژگی واسطه ها

این سوال ها ادامه پیدا می کند تا اینجا که انسان از خود می پرسد چرا من یکی از آن واسطه ها نیستم؟ او وقتی به کلام خداوند سر می زند، می بیند او فرموده: آن ها با تمام وجود و قلبشان به تمام آیه های مایقین داشتند؛ و غیر از اینکه هیچ شکّی در قلب آن ها نبود در عمل و رفتار هم بسیار صبور بودند. آن ها هم در مصیبت صبر داشتند و هم در معصیت، یعنی در برابر گناه ایستادگی می کردند و هم در طاعت صبور بودند؛ یعنی آنچه خدا خواسته را انجام می دادند و از آن چیزهایی که فرموده بود برایتان بد است دوری می کردند. آن ها برای رسیدن به این مقام زحمت



گفتار

گفتاری از استاد حسین انصاریاز درباره سیدالشهدا علیه السلام

شناخت امام حسین واجب است

می فرماید: معصیت نفس سوز است، و نهایتا دنیا و آخرت را به آتش می کشد. سوم - زیارت هایی که معصومین برای حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام تدوین کرده اند. یکی از این زیارت ها که زیارت کم نظیر و حاوی مطالب بسیار عالی می باشد، «زیارت وارث» است.

امام حسین علیه السلام وارث انبیاء

در زیارت وارث به پنج پیغمبر اولوالعزم، وجود مبارک امیر مؤمنان، وجود مبارک فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهم السلام اشاره شده است. در مقدمه زیارت وارث به شکل های گوناگون روابط وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام را با این ۹ منبع عظیم ملکوتی بیان می کند. در مقدمه بیان می شود که امام با همه وجودشان - و به فرموده خودشان در یک قطعه، با همه همت شان - تمام ارزش هایی که در این ۹ نفر بوده، در خودشان تحقق داده اند. زمان امام حسین خیلی بازمان حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی فاصله است و هیچ تاریخ دقیقی هم در اختیار نداریم که بین امام و این چهار پیامبر اولوالعزم و حضرت آدم چه اندازه فاصله است. گاهی چهار - پنج نسل که می گذرد پرورنده مسئولیت وارثان است.

که از زمان آدم تا زمان ابی عبدالله علیه السلام بوده و پرورنده اش بسته نشده است؟ «السلام علیک یا وارث آدم صفوه الله» این ارث، چه سرمایه ای بوده است؟ در قرآن برای حضرت آدم مقام علم، مقام تلقی، مقام خلافت، مقام اصطفا، مقام شایستگی برای جنت، مقام مسجود شدن نسبت به تمام فرشتگان و مقام توبه قایل شده است. همه این مقامات یقیناً در وجود آدم متوسط نبوده، بلکه کامل بوده، ولی وقتی نوبت به سیدالشهدا در ارث بر دین از آدم می رسد، این مقامات در وجود حضرت امام حسین از کامل بودن حرکت به سمت اکمل شدن پیدامی کند.

یعنی آنچه همه خوبان داشتند را به تنهایی داشت و مجموع خوبی های فرد به فرد خوبان عالم در پیغمبر جمع است. مرحوم سبزواری در ابتدای تفسیر دعای جوشن کبیر می فرماید: پیغمبر جامع حقایق ملکی و ملکوتی است؛ این در یابی بی نهایت کمالات می فرماید: حسین از من است و من از حسینم. یک مقدار روان تر اگر معنی این روایت را بخواهیم بگوییم می توانیم به این رباعی تکیه کنیم.

من کیستم؟ لیلی و لیلی کیست؟ من اهر دو یک روحیم اندر دو بدن

یک نور را خداوند در دو چراغ به صورت کامل افروخته است. با توجه به این روایت عصیان در برابر ابی

عبدالله علیه السلام یعنی عصیان

از پیغمبر، عصیان از پیغمبر یعنی عصیان از خدا و نتیجه عصیان از خدا دوزخ است. اقتدا و احترام به ابی عبدالله علیه السلام، اقتدا و احترام به پیغمبر و اقتدا و احترام به پیغمبر، اقتدا و احترام به خداوند است و نتیجه و محصولش بهشت است. امام خودشان در یک روایت می فرمایند که من همه را به یاری کردن خودم دعوت کردم. همه را دعوت کردم، یعنی هم مردم زمان خودم را و هم مردم بعد از خودم را تا قیامت. یاری ابی عبدالله علیه السلام فقط به اقتدای به ابی عبدالله علیه السلام

است. آنهایی که زمان خود امام بودند و امام را یاری دادند می دانستند هزینه یاری دادن، از دست رفتن جانشان است. جانشان را در طبق اخلاص گذاشتند و در مسیر یاری دادن و اقتدای به ابی عبدالله علیه السلام به خدا تقدیم کردند؛ آنهایی هم که بعد از حضرت تا روز قیامت هستند و خواهند بود، یاری دادنشان به این است که دینشان را در برابر هر خطری، هر فتنه ای، هر گناهی و هر معصیتی حفظ نکنند. اگر به آیات قرآن دقت بکنیم عمق معصیت آتش است؛ معصیت دین سوز است. امیرالمومنین می فرماید: معصیت عقل سوز است. قرآن مجید

شناخت وجود مبارک حضرت

ابی عبدالله الحسین علیه

السلام امری واجب است.

پیغمبر اسلام فرمودند: کسی

که بمیرد و امام خود را نشناسد

«مات میتة جاهلیة»؛ مرگ او، مرگ مردم جاهل

است. یعنی در تاریکی زندگی کرده، در تاریکی

می میرد و در قیامت هم در تاریکی محشور می شود.

«من کان فی هذه اعمی و هو فی الآخرة اعمی».

چرا شناخت حضرت ابی عبدالله الحسین واجب

است؟ چون ایشان معنای عملی قرآن کریم هستند.

یعنی ما آیات توحید، آیات نبوت، آیات قیامت، آیات

اخلاق، آیات مسئولیت و آیات احکام را به صورت

عملی در وجود مقدس ایشان متجلی می بینیم. به

همین خاطر امام اسوه و الگوی تمام مردم است و از

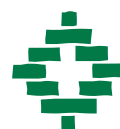
این طریق است که خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز

و فردای ما تأمین می شود؛ پس باید منبع تأمین

کننده سعادت دنیا و آخرت را شناخت و این شناخت

واجب است، پس شناخت امام حسین علیه السلام

واجب است.



منابع شناخت

برای شناخت حضرت به سه منبع می توان مراجعه کرد.

اول - قرآن کریم: در آینه قرآن کریم، امام حسین علیه السلام از مصادیق آیه ولایت است، اولوالامر است. از مصادیق آیه طهارت است «یرید الله لیذهب عنکم الرجس». از مصادیق آیه مودت است. از مصادیق آیه شریفة «یا ایتها النفس المطمئنة ار جعی الی ربک» بلکه از مصادیق اتم و اکمل این آیه است.

دوم - روایات: بخشی از روایات، حضرت را معرفی کرده اند. مثل این روایت که همگان، هم آن را شنیده اند و روی کتیبه ها دیده اند. امار روایت آسانی نیست و فهم آن هم آسان نیست. رسول خدا می فرماید: «حسین منی و أنا من حسین» اگر کسی بخواهد با دقت عقلی وارد فهم این روایت بشود باید به سراغ قاعده مهم «اتحاد عاقل و معقول» برود تا بتواند اندکی از پیچیدگی این روایت را حل کند. پیغمبر اسلام که مقام جمع الجمعی دارند،

شناخت حضرت
ابی عبدالله
الحسین علیه
السلام امری واجب
است. پیغمبر اسلام
فرمودند: کسی
که بمیرد و امام
خود را نشناسد
مرگ او، مرگ
مردم جاهل است

فرهنگ



رها تراز رهایی...
یادداشتی از حبیب‌الله صادقی
درباره هنر اسلامی



شعر بی‌پشتوانه به هیچ
درد نمی‌خورد
پای حرف‌های مشفق کاشانی



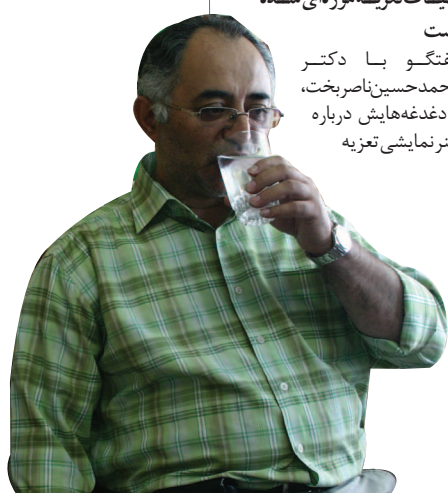
مشتاقی و مهجوری شش
انسان
گزارشی از مسجد خضراء
روستای بیدستان



تاریخ مردان خدا
بازپیمایی کتاب انسان ۲۵۰
ساله»



حیات تعزیه موزه‌ای شده
است
گفتگو با دکتر
محمدحسین ناصرپخت،
و دغدغه‌هایش درباره
هنر نمایشی تعزیه





پای حرف‌های مشفق کاشانی شعربی پشتمانه به هیچ درد نمی‌خورد

سمیرا شاه‌قلی

بیدگلی» با همکاری پرتو بیضایی (سال ۱۳۴۰)، از جمله آثار منتشرشده اوست. اما این همه قصه او نیست

مادر مرا به پذیرای حافظ کرد

دیدار مابه بهانه گویی با مشفق کاشانی در هشتاد و ششمین سال حیات او و گشت و گذار در دنیای شاعرانگی اش رخ داد: «اولین مشوق من مادرم بود که در سنین کودکی غزل‌های حافظ را برایم زمزمه می‌کرد. من با علاقه‌ای عجیب به آنها گوش می‌دادم همین موضوع باعث شد که مادرم وقتی احساس کرد که در این زمینه استعدادی دارم و می‌توانم پیشرفت کنم توجه بیشتری به من نشان دهد و پس از آن نیز تشویق‌های همین معلم ادبیات باعث شد تا به عالم شعر و ادب روی آورم. در سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۳ در کاشان به مجامع ادبی استادان برجسته راه یافتم در دبیرستان پهلوی انجمن ادبی قدرتمندی بود که من با عده‌ای از شاعران مشهور شهر کاشان آشنا شدم در آن زمان هابود که سهراب سپهری هم به کاشان آمد.

شاعری سهراب را پیش بینی کردم

یادم هست سهراب که وارد کاشان شد، آغاز شاعری اش بود. آن وقت برای ۵ سال تدریس به کاشان آمده بود و من هیچ اطلاعی از شعر و شاعری او نداشتم. خود من شعرهایی می‌نوشتیم که آنها را در سه روز نامه کاشان منتشر می‌کردم. سهراب از خانواده‌ای بود که همه اجداد آنها از دانشمندان زمان

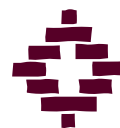
با وجود اینکه سخن گفتن برایش سخت بود اما دریغ نمی‌کرد و با جوان تر هادم می‌گرفت، آن‌ها را به مطالعه و تلاش تشویق می‌کرد، یادم می‌آید که حتی خبرنگار هارانی بی‌نصیب نمی‌گذاشت. با خوشرویی کلماتی را در قالب پاسخ به پرسش‌های آن‌ها ارائه می‌کرد، از آن سفر خاطره خوش دیدار با مشفق کاشانی برایم مانده بود تا این روزها که بهانه دیدار با او را دوباره پیدا کردم.

در باره او چیزهای زیادی می‌توان گفت، مثلاً گفت که عباس کی‌منش معروف به مشفق کاشانی روز چهارم مرداد سال ۱۳۰۴ شمسی در کاشان متولد شد. تحصیلات خود را تا اخذ درجه فوق لیسانس از دانشگاه تهران ادامه داده و مدت ۳۷ سال در آموزش و پرورش خدمت کرده است. آثار او شامل ده‌ها کتاب است که در تذکره «خلوت انس» به تفصیل عنوان آنها آمده است. یامی توان گفت «صلای غم» تضمین

۱۲ بند محتشم کاشانی، «خاطرات» (سال ۱۳۲۴)، «سرود زندگی» (سال ۱۳۴۲)، «شراب آفتاب» (سال ۱۳۴۲)، «آذر خش» (گزینه اشعار)، «آینه خیال» (سال ۱۳۷۲)، «بهار سرخ سرود» (سال ۱۳۷۳)، «هفت

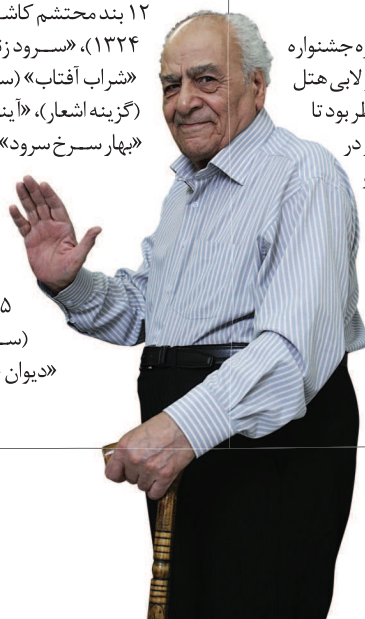
بند التهاب» (سال ۱۳۷۵)، «نقشبندان غزل» (سال ۱۳۶۵)، «انوار ۱۵ خرداد» (سال ۱۳۶۵)، «خلوت انس» (سال ۱۳۶۸) و تصحیح «دیوان حاج سلیمان صباحی

مرحوم «حسن فریدی» دبیر ادبیات سال سوم دبستانم بود، روزی سر کلاس انشا موضوع «مادر» را به ماداد، من نیز با توجه به اینکه مادرم اهل ادبیات بود و برای ما شعرهای حافظ، سعدی و مولوی را می‌خواند، علاقه‌ای به شعر داشتم و این جوانه در من در حال رشد بود. آن روز نیز یادم هست ۵ تا ۶ بیت شعر درباره مادر گفتم که بسیار مورد تشویق قرار گرفت و دبیر من را به ادامه کار و به ویژه مطالعه دیوان شاعران مختلف تشویق کرد و این اول ورودم به عرصه شعر و شاعری بود. همین چند جمله ساده ابتدای ورود عباس کی‌منش به تبار شوریدگی و شعر است که این روزها هشتمین دهه از آن بر روزگاری در حال سپری شدن است.



برای هیچ کس خلوت ندارد

نخستین بار در افتتاحیه سومین دوره جشنواره شعر فجر که در مشهد برگزار شد؛ در لابی هتل تهران دیدم. آرام نشسته و منتظر بود تا فردی که بعداً فهمیدم دخترش است و در این سفر همراهیش می‌کرد بیاید و با او به اتاق محل اقامتشان برود. پیرمرد با وجودیکه دوران بیماری را سپری می‌کرد؛ صبح‌های زود همراه با دیگر شاعران جوان در لابی می‌نشست و به بحث و گفت‌وگو درباره شعر و شاعری می‌پرداخت. بارها دیدم





از راست: محمدرضا
عبدالملکیان، فاطمه راکعی،
مشفق کاشانی، مرحوم
قیصر امین پور، مرحوم طاهره
صفارزاده

بوی عاشقی، عطر شعر
مشفق که هنوز هم نفسش بوی شعر و شاعری می دهد. با اینکه سنش بالاست اما از تکاپو نیافتاده است؛ این روزها بیشتر به مطالعه می پردازد، بوی معتقد است که یک شاعر باید از تاریخ گذشته و معاصر و اجتماعی که در آن زندگی می کند آگاهی کافی داشته باشد، به ویژه شاعرانی که در عرصه آیینی کار می کنند برای از تاریخ، روایات و سیره ائمه اطهار علیهم السلام آگاهی داشته باشند، و بر اساس علم و اندیشه خود به سرودن بپردازند نه صرف احساسی سرودن. کسی که می خواهد شعر نو بگوید نیز باید ادبیات گذشتگان را خوانده باشد و از آن استفاده کند. نمونه اش زنده یاد نیما بود که شاید حدود ۴۰ سال از عمرش را صرف شعر کلاسیک کرد.

شاعر آئینی کیست؟
از دیدگاه مشفق شاعران معاصر ایران به ویژه شاعران آیینی به دو دسته تقسیم می شوند، دسته نخست که از قضا انگشت شمارند، افرادی هستند که با بهره گیری از آثار شاعران بزرگ ایران و مطالعه دقیق در آثار گذشته و معاصر، آثاری تاریخی و روایی به ویژه مقتل و روایات آثاری ارزشمند و قابل توجه به وجود آورده و می آورند. دسته دوم که متأسفانه در اکثریت اند بدون پشتوانه ادبی آثاری را عرضه می دارند که فاقد ارزش است، این افراد به مکتب نرفته ملاشده اند. شعر می گویند بوی آنکه بدانند برای که و برای چه باید شعر گفت.

را افزایش داده و نقد و نظرهای بسیاری را پیرامون اشعارم جویا شوم و بر معلوماتم بیافزایم. شعرم هم رنگ بو گرفت و به هر سمت و سویی نرفت. به قول معروف آئین و آینه پیدا کرد. اساتید زیادی بودند که در شعر گفتن تأثیر داشتند؛ اما یکی از اساتیدی که از آنها با نقد و نظرهایش در این راه تأثیر بیشتری گذاشت مرحوم محمدعلی ناصح است. مرحوم ناصح از استادان نمونه تهران بود و نقد و نظرهای دقیق و تأثیرگذاری بر آثار من داشت. در ادامه سری به ندیای شاعرانگی مشفق زدم و اینگونه پاسخ گرفتم: در آن سال هانجمن های ادبی بسیاری در کشور فعال بودند اما در همه این انجمن ها نقد و نظر انجام نمی شد. تنها به شعر خوانی شاعران اکتفا می کردند، اما در انجمن ادبی تهران بر تک تک شعرهای خوانده شده نقد و نظر می شد که نظرات استادان بزرگ این انجمن بر آثار من موجب رشد شعری من شد. این قصه بود تا اینکه در سال ۱۳۶۰ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شورای شعر و ترانه را در تالار وحدت به ابتکار استاد عزیز کمال الدین حاج سید جوادی تشکیل داد که ۱۵ نفر از اساتید برجسته مثل مرحوم شاهرخی، مرحوم نصرالله مردانی، سپیده کاشانی، حمید سبزواری، سید علی ستوده، علی معلم و بنده به سرپرستی مهر داد او ستا تشکیل داد. این شورا آثاری را که در زمینه های انقلابی و آئینی سروده می شد بررسی می کرد و برای آهنگ سازی به وزارت ارشاد می فرستاد. پس از فوت مرحوم ستوده که رئیس این شورا بود بنده به عنوان رئیس شورا انتخاب شدم و تاکنون نیز به همین فعالیت ادامه می دهم.

خود بودند؛ من جمله مرحوم سپهر بزرگ مؤلف نسخ التواریخ. من نیز نیمچه آشنایی با دایمی های او داشتم همین شد که آن ها از من خواستند که سپهر را در آموزش و پرورش آن زمان مشغول کنم. او در کنار من به شعرهایی که می ساختم توجه می کرد. تا اینکه پیش من آمد و یکی از شعرهایش را به من داد که بخوانم. دیدم این شعر هیچ نقصی از نظر فنی و مضمونی ندارد. متوجه شدم او با شعر سر و کار دارد و استعدادی بس شگرف در او است. سپس سپهر شروع کرد به شعر سرودن و اولین شعری که منتشر کرد «آرامگاه عشق در کنار چمن» بود که من مقدمه ای بر آن نوشتم و در آن مقدمه گفتم که سپهر از شاعران موفق آینده خواهد شد. به هر حال بودن با سپهر اب در کاشان سراسرش برای من خاطره است. زمانی هم که سپهر برای تحصیل به تهران آمد از طریق نامه با هم در ارتباط بودیم. حدود ۷۰ تا ۸۰ نامه برآیم فرستاد و در آنها از آشنایی خود با شاعران بزرگ آن دوره آمده بود و در آن وقت چهره واقعی او به شعر و شاعری مشخص تر و درخشان تر به چشم می آمد.

حضور در تهران و رنگ و بو گرفتن شعر
من در آن سال ها آثاری در قالب طنز علیه سرمایه داری در روزنامه های «ستاره فرهنگ»، «پیکان» و «عصر امید» منتشر می کردم. تا اینکه در سال ۱۳۳۳ به تهران آمدم و به انجمن های ادبی ورود کردم. از آن موقع خود را بیشتر شناختم و نشست و برخاست با بزرگان شعری موجب شد که تلاش خود



دیداری از مسجد خضراء روستای بیدستان

مشتاقی و مهجوری نشش انسان

رضا بردستانی نویسنده و پژوهشگر



شنیده‌ها من را در یک عصر خنک پاییزی، ۶۰ کیلومتر آن سوتر از مرکز استان یزد، به سمت جاده یزدشیراز کشانید. جاده‌ای که تا مجالی نزدیک، دو بانده خواهد شد. روستا جای سراسنی نیست. دو، سه کیلومتر از دامک علی آباد که فاصله بگیری، بعد از گردنه معروف علی آباد که زمستان گذر از آن چندان ساده نیست! سمت راست جاده، راهی خاکی و انحرافی، به روستای بیدستان (دره زرشک) می‌رساند. تپه ماهورهای کوچک و بزرگ و جاده‌ای خاکی، پر پیچ و خم و کم عرض که فقط چند دقیقه میهمان آن هستیم. سکوت حاکم بر آن جاده و سکوت دلهره‌آوری که تمام حجم روستا را از آن خود کرده است و سکون و بی جنب و جوش بودن روستا در آن عصر گاه پاییزی، این گونه به نظر می‌رسد که تمام این سرسبزی و طراوت و همه زیبایی‌های پیدا و پنهان این حوالی، فاقد جریان و زندگی است. کم و بعد از دقایقی که پیش می‌روم از پس تپه‌ها و درختان تنومند، چند خانه قدیمی و یکی دو خانه جدید با پشت بام‌هایی که به یک شکل پوشانیده شده بودند رخ می‌نمایند، خانه‌هایی که از یک سو پشت به کوه دارند و از جانب دیگر رخ به شرق طلوع دوخته‌اند تا نخستین بارقه‌های زندگی بخش خورشیدمهر بان را در روزهایی که برف و سرما، امان از کف می‌باید، مال خود کنند. از همان جاده اصلی که وارد جاده خاکی منتهی به روستا شدیم، از همان دور دست‌ها یک ساختمان بیشتر از همه چیز خودنمایی می‌نمود. اگر چه از دور دست‌ها تمام ساختمان قابل مشاهده نبود اما از همان فاصله هم می‌توانستیم حدس بزنیم ساختمانی است بلند و با عظمت که هر چه نزدیک تر

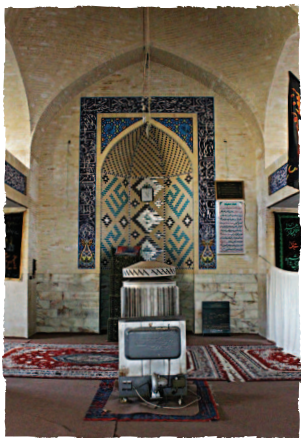
می‌شویم واضح تر خودنمایی می‌کند. جاده روستا که تا روستاهای دیگری هم امتداد دارد، از بالاترین قسمت روستا می‌گذرد و در حالی که اندک اندک به محیط روستا وارد می‌شویم تازه متوجه می‌شویم و می‌بینیم که آن ساختمانی که از دور دست‌ها می‌دیدیم، مسجدی است عظیم که در انتهای روستا به بهترین شکل ممکن جاذب شده است. جاده وقتی آخرین پیچ خود را پشت سر می‌گذارد، مسجد تمام قد تمام حجم نگاه ما را در بر می‌گیرد. خوب که دقت کنی می‌توان تابلوی کاشی کاری شده سر در مسجد را به راحتی بخوانیم که بر روی آن این عبارت به چشم می‌خورد: مسجد خضراء بیدستان تأسیس ۱۳۷۸. در این میان نه از بانی و خیر خبری است و نه از واقف و بنیانگذار! اگر چه تاریخ ساخت مسجد ۷۸ ذکر شده است اما حاج حسین دره زرشکی از اهالی روستا می‌گوید هفت یا هشت سال است که این مسجد برای بهره برداری مهیا شده است. او می‌گوید سه نسل او در همین روستای دنج و کوچک زندگی می‌کرده‌اند و تا قبل از ساخت این مسجد تمامی مراسم از عبادت تا سوگوار و عاشورا اگر فته تاجش می‌لادامه اطهار علیهم السلام را در روستای دره زرشک برگزار می‌کردند. حاج حسین می‌گوید حتی برای کفن و دفن اموات هم مردم آبادی باید به روستای دره زرشک می‌رفته‌اند اما در حال حاضر نیز که این مسجد زیابا و با عظمت در این روستای کوچک و کم سکنه ساخته شده است نه از

هیچ وقت روحانی
به این روستا
نیامده، فقط در ایام
محرم و با آمدن
بچه‌هایمان از
شهر و روستاهای
اطراف، کاملاً
خود جوش مراسم
عزاداری امام
حسین علیه السلام
بر گزار می‌شود

نماز جماعت خبری است و نه مراسم احیاء شب‌های ماه رمضان و واعظی برای دهه محرم... می‌گوید که هیچ وقت روحانی به این روستا نیامده است، فقط در ایام محرم و با آمدن بچه‌هایمان که به شهر و روستاهای اطراف رفته‌اند به صورت کاملاً خودجوش مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) برگزار می‌شود و در پاره‌ای از ایام توسط اهالی نذری نیز پخته می‌شود. این گونه که اهل آبادی می‌گویند بانی اصلی مسجد، روحانی مؤمن و مورد اعتماد تمامی مردمان استان یزد یعنی حاج سید جواد حیدر بیوده که در ایمان و امانت و مردمداری شهره عام و خاص است. او بخشی از هزینه ساخت مسجد را نیز ایشان تقبل کرده و بخشی را هم از محل کمک‌های دولتی و بقیه راهم اهالی انگشت شمار روستا از محل درآمد سالانه کشاورزی خود پرداخت نموده‌اند. نمای مسجد اگر چه ناتمام و تزئین نشده است اما فضای درونی مسجد بسیار زیبا و چشم نواز ساخته شده است به نحوی که، هر بیننده‌ای را در مقایسه با فضایی که در بیرون از مسجد به تماشا نشسته است، به تأمل فرو خواهد برد. ساختمان مسجد که کاملاً بر روستا مشرف است داری سه در ورودی (در بزرگ و اصلی در قسمت شرقی و دو در کوچک و فرعی در قسمت شمالی) و پنجره‌هایی که تماماً به سمت جنوب گشوده می‌شود و از آن جامی توان تمام محیط کشاورزی روستا را که



اگر چه مسجد در محل روستایی کم جمعیت و تقریباً خالی از سکنه بنا شده است اما در حد امکان کامل و زیبا بنا شده است.



بیان نیز خواهیم نمود. همزمان با خورشید که کم کم بال و پر زرد و سرخش را که در هم ریخته و خوش رنگ شده است را از جای جای روستا بر می چید مثل جمعیتی که برای جمع کردن هیزم و یا چیدن گل به دامن دشت و صحرا و پناه آورده اند با سر خوردن آخرین اشعه نورانی آفتاب مهربان، خودمان را آماده باز آمدن می کنیم. اما یادمان نمی رود که بهانه این بار، دیدن یک مسجد بزرگ و با عظمت

در دل روستایی تقریباً خالی از سکنه بود؛ پنج، شش نفر سکنه روستای بیدستان در ره زرشک که با رویی گشاده و لبخندی فراموش ناشدنی، با همان دو استکان چای داغ و سرشار از محبت، ساعاتی را بدور از تمامی آلام و ناملایمات به همان اندازه که در توانشان بود میهمان نوازی کردند و هر گز یادمان نمی رود در همین حوالی و در کنار آنهاست مسجدی که می توانی در سایه سار انوار آسمانی اش لحظاتی بیاسایی و تن و روح را جان و طراوتی دوباره ببخشی مسجدی که شاید تنها شش نفر در آن به یاد عاشورا پر چمی بلند کنند اما بودنش نشانی است از نفوذ مکتب حسینی در ایران و البته فراموشی چیزهایی که جای گلایه اش باشد برای بعد

در حال حاضر هم که مسجد خضراء در این روستای کوچک و کم سکنه بیدستان ساخته شده است نه از نماز جماعت خبری است و نه مراسم احیاء شبهای ماه رمضان و واعظی برای دهه محرم

را تقریباً غیر ممکن ساخته است، از مشکل سوخت که مردم را به سختی بسیاری است و با وجود زمستان سخت و سردی که در این ناحیه وجود دارد به یکی از مهمترین معضلات تبدیل شده است تا کمبود آب و به صرفه نبودن کشاورزی از خیلی چیزها چیزهایی که شنیده بودند و ... تمام ساکنین این روستا، شش نفر بودند و من تنها چهار نفرشان را موفق به دیار

می شوم. دیداری آن چنان ساده و صمیمی که دل کندن از جمع ۵ نفری و محیط روستا را برای من و همراهانم سخت کرده بود. چای داغ بیدستان در عصر سرد پاییزی آن قدر دلچسپ و دوست داشتنی است که بعد می دانم هر راهگذری به سادگی بتواند فراموشش نمایند. اوقاتی که برای خوردن چای در گذر بود همان زمانهایی بود که مهربان تر از قبل، خودمانی تر و با اعتمادی بیشتر حرفهای انباشته در دلشان را هم بر زبان جاری ساختند. ما هم نه راهی داشتیم و نه چاره جز اینکه با دقت و محبت به دردها و ناملایماتی که آزرده خاطرشان نموده بود گوش جان بسپاریم و سپردیم و در جای خود

چشم اندازی سر سبز و روح نواز دارد به تماشا نشست، ارتفاع دیوارهای بیرونی مسجد از سمت منتهی به جاده و روستا بیش از ۵ متر از جهات منتهی به دره و زمینهای کشاورزی و از سمت پشت به مغرب نزدیک به هشت متر است. مصالح اصلی در ساخت مسجد، آجر، سیمان و آهن است اما دو طاق گنبدی شکل که از بیرون به صورت دو گنبد کوچک و بزرگ نمایان است محراب و صحن اصلی را شامل می شود که از درون با آجرهای خاصی تزئین شده است.

نمای درونی مسجد تمامی با آجر و سنگ نماسازی شده است و از مکت به عنوان فرش اصلی و دو تخته قالی برای پوشش کف استفاده شده است. به جهت قرار گرفتن در منطقه بیابانی احتیاجی به سیستم خنک کننده ندارد، اما برای گرمایش دو دستگاه بخاری کارگاهی که با نفت و برق توأم کار می کنند در مسجد وجود دارد. این مسجد همچنین دارای یک صحن اصلی، چهار رواق، دو رواق در پایین و دو رواق در بالا است که بعد می شود پنداشت این مسجد جمعیتی در خود دیده باشد که رواقها را پر کرده باشد. اگر چه مسجد در محل روستایی کم جمعیت و تقریباً خالی از سکنه بنا شده است اما در حد امکان کامل و زیبا بنا شده است. جالب توجه ترین قسمت این مسجد، محراب بلند و زیبایی است که با آجر و کاشی تزئین شده است و چنان زیبایی درونی به مسجد داده است که نمای ناتمام بیرونی آن را از یاد می برد. اگر چه آمده بودیم تا از احوالات ساخت و استفاده از مسجد بشنویم اما مردمان روستا که گویی دیر زمانی بود کسی را برای شنیدن دردها و کمبودهایشان نیافته بودند از همه چیز سخن گفتند. از گرد و غباری که ماشینهای راه سازی ایجاد می کنند و نفس کشیدن را برای انسان و درختان آن روستا



بازپیمایی کتاب انسان ۲۵۰ ساله

تاریخ مردان خدا

مسعود بهارلو



موضوعی کردن بیانات رهبر انقلاب و سپس جاری کردن آن در جویبار کتاب، سابقه دراز دامن و پیشینه‌ای به بلندای طول رهبری ایشان ندارد و چنین حرکت شیوا و پسندیده‌ای از سال ۸۸ سرعت جدی‌تری به خود گرفته است. انتشار کتاب‌هایی مانند «نقشه نقش بر آب»، «فلسطین»، «عوام و خواص»، «هنر برای حقیقت»، «دغدغه‌های فرهنگی»، «بصیرت و استقامت»، «انسان ۲۵۰ ساله» و... هر یک با بهره‌مندی از ذخایر متنی و صوتی نهادهای فرهنگی از جمله دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب سر و شکل یافته‌اند و دغدغه‌ها و دلواپسی‌های ایشان را در قالب گنجینه‌ای از آثار موضوعی رهسپار جهان نشر کرده‌اند که بنایست به بررسی دلایل و چرایی دیر هنگام بودن این حرکت ارزشمند بنشینیم.

با این حال، گمان می‌رود که وقایع تلخ پیش و پس از انتخابات ۸۸ آنقدر بیدار گرانه بود که حوزه‌های فرهنگی و بخش‌های نشر کتاب برای انعکاس نظرات و دیدگاه‌های رهبری، سکان‌دار کشتی انقلاب در اقیانوس پرتلاطم سال‌های اخیر اندیشه کنند. چه اینکه می‌شود از مجموعه بیانات و تفکرات ایشان طی بیش از نیم قرن جهاد و مبارزه در کنار بنیانگذار جمهوری اسلامی و رهبری انقلاب، کتابخانه‌ای متنوع، وسیع و

بی‌همانند گرد آورد و نسل جوینده و علاقه‌مندان این رهبر فرزانه را از چشمه اندیشه ناب ایشان سیراب کرد.

«انسان ۲۵۰ ساله» اما متمایز از تمام این آثار است. چه اینکه هر کدام از کتاب‌های نام برده، وضع و حال روزگار ما را به بررسی نشسته‌اند و بشارت‌دهنده یا اندازدهنده شرایط کنونی در

حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، یا گستره جهان اسلام هستند، ولی انسان ۲۵۰ ساله از زندگانی سراسر نورانی ائمه هدی علیهم السلام گزارش می‌دهد و تاریخ اسلام را از آغاز تشکیل یافتن مسلمین تا عصر غیبت یوسف فاطمه را به تحلیل و تفسیر می‌نشیند.

بنابراین، «انسان ۲۵۰ ساله» از آن جهت که حیات اجتماعی، سیاسی و شیوه‌ها و روش‌های مبارزاتی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در صحن و سرای کتاب، کمتر به دیده تحلیل نگریسته شده، بسیار ارزشمند و خواندنی است.

یکی از تمایزات این اثر با سایر کتاب‌هایی که در زمینه تاریخ زندگانی امامان معصوم علیهم السلام نگاشته شده، این است که دنباله‌ها و ریشه‌های

حوادث گوناگون در یک دوره ۲۵۰ ساله از سال دهم هجری تا تولد و چند سال پس از غیبت حضرت موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف بر جسته و به خوانندگان معرفی می‌شود.

با این حال تنظیم‌کنندگان این کتاب تلاش می‌کنند تا تمام رخداد‌های این برش تاریخی را براساس ترتیب وقوع کنار هم قرار دهند تا

مخاطبان در رهگذر این سیر قرار گیرند و بتوانند سرگذشت تحلیلی هر یک از معصومان را مستقلاً مطالعه کنند.

یکی دیگر از تفاوت‌های این کتاب با دیگر آثاری که از بیانات و گفته‌های رهبر انقلاب پدید آمده‌اند، بهره‌مندی از مکتوبات و دست‌نویس‌هایی است که حضرت ایشان در سال‌های دراز گرد هم آورده‌اند؛ بنابراین متن کتاب در بخش‌هایی که به‌طور مستقیم از قلم فیاض آیت‌الله خامنه‌ای استفاده شده، نسبت به سایر بخش‌ها که بیانات شفاهی ایشان را در بر می‌گیرد،

مستلزم تأمل بیشتری از سوی خوانندگان است که این نکته در فصول مربوط به امامت، امام باقر و امام صادق علیهم السلام مشهود است.

«انسان ۲۵۰ ساله» نگاهی عمقی و اساسی به

**«انسان ۲۵۰ ساله»
نگاهی عمقی و
اساسی به واقعه
کربلا دارد و از
حماسه تاریخی
سیدالشهدا و قیام
امام حسین علیه
السلام و یارانش،
شتابان عبور نکرده
است**



■ تألیف: مرکز صهبا

■ ناشر: انتشارات موسسه جهادی

■ شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

■ تعداد صفحات: ۲۹۳ صفحه

■ قیمت: ۳۸۰۰ تومان

انسان دوست و پنجاه ساله

فرهنگ

در آن برهه ناگهان برای من روشن شد، این بود که زندگی این بزرگواران، علی‌رغم تفاوت ظاهری در مجموع یک حرکت مستمر و طولانی است که از سال دهم، یازدهم هجرت شروع می‌شود و ۲۵۰ سال ادامه پیدا می‌کند و به سال ۲۶۰ - که سال شروع غیبت صغری است - در زندگی ائمه اطهار علیهم السلام خاتمه پیدا می‌کند.

اما برای تألیف و تدوین کنندگان این کتاب، شکل‌گیری این اثر در ۲۵ سال پیش ریشه دارد؛ جایی که بیانات مهم رئیس‌جمهور وقت، یعنی آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در دومین کنگره جهانی امام رضا علیه‌السلام در مرداد ۱۳۶۵ درباره عنصر جهاد و مبارزه سیاسی در زندگی ائمه علیهم السلام مطرح می‌شود. حتی عنوان کتاب نیز از طرح عنوان کلیدی «انسان ۲۵۰ ساله» که تصویرگر حرکت یکپارچه و پیوسته ائمه به سوی مقصدی واحد است، گرفته شده است.

سال‌ها بعد، این بیانات در نشریه‌ای به نام «عنصر جهاد، مبارزه و قیام در زندگی ائمه اطهار» گردآوری و نخستین‌بار در مرداد سال ۱۳۸۸ منتشر می‌شود. یک سال بعد، استقبال مخاطبان، آنقدر چشمگیر است که گروهی تصمیم می‌گیرند با افزودن مطالب جدید و تکمیل مطالب نشریه، آن را در قالب یک کتاب به چاپ برسانند؛ و همین می‌شود که امروز در قالب کتاب «انسان ۲۵۰ ساله» پیش روی من و شماست.

دیداری و مجازی، به شدت این رسانه پرمخاطب، اثرگذار و دیرپا را تهدید می‌کنند. «انسان ۲۵۰ ساله» مخاطب را پای منبر شیرین و شیوای واعظی مبارز و خطیبی خوش‌سخن می‌نشانند که بیانات او حاصل یک عمر تفحص و دقت در تاریخ نورانی زندگانی ائمه طاهرین علیهم السلام است.

«انسان ۲۵۰ ساله» با توجه به محتوای خود، علاوه بر اینکه یک اثر مجاهدانه و تاریخی به شمار می‌رود، به نوعی یک فراتحلیل تاریخی در حوزه زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام است که به جای شرح حیات آنها با نگاهی به بستر تاریخ زندگی آنها تصویری از مقصد و مقصود واحدی که توسط هر یک از آنها دنبال می‌شده است، ارائه می‌دهد. آیت‌الله خامنه‌ای درباره این دوره پیوسته تاریخی می‌گویند: «این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت‌بار یک امتحان و

ابتلای دشوار پیدا شد. اگر چه قبل از آن به ائمه علیهم السلام به صورت مبارزان بزرگی که در راه اعتلای کلمه توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می‌کردند، توجه داشتم؛ اما نکته‌ای که

واقعۀ کربلا دارد و از حماسه تاریخی سیدالشهدا و قیام امام حسین علیه‌السلام و یارانش، شتابان عبور نکرده است. به همین دلیل، در حالی که هر یک از معصومان در این کتاب، فصلی به خود اختصاص داده‌اند یا سیر حوادث و اتفاقات مربوط به امامان نهم تا یازدهم، در یک بخش گرد

هم آمده است، حادثۀ عاشورا و پیامدهای این واقعه در مناسبات سیاسی - اجتماعی عصر امامت پیشوای عابدان نیز به خوبی و گسترده‌گی تحلیل شده است. بنابراین، حلقه‌های تاریخ را که طی بیش از دو قرن با یکدیگر پیوند برقرار کرده‌اند، برجسته می‌سازد و از شباهت رنج‌ها، روش‌های مبارزاتی، شیوه‌های تبلیغی و حرکت‌های ترویجی سخن می‌گوید.

چون نوع روایت کتاب در اغلب بخش‌ها مبتنی بر سخنرانی‌ها و گفته‌های رهبر انقلاب است، خواننده با لهجه و عظم و فنون بیانی

حضرتش در این سخنرانی‌ها نیز آشنایی می‌شود. به خصوص که ما در عصری زیست می‌کنیم که «رسانه منبر» همانند دهه‌های پیشین جایگاه پرمنزلتی نزد عموم ندارد و رسانه‌های دیگر اعم از

تمایز این اثر با سایر کتاب‌هایی که در زمینه تاریخ زندگانی امامان معصوم نگاشته شده، این است که ریشه‌های حوادث در یک دوره ۲۵۰ ساله به خوانندگان معرفی می‌شود

گفتگو با دکتر محمد حسین ناصر بخت. و دغدغه‌هایش درباره هنر نمایشی تعزیه

حیات تعزیه موزه‌ای شده است

امین خرمی

شکی نیست انقلاب اسلامی و احیای فرهنگ عاشورایی آن در بین مردم هنرمند و هنردوست ایرانی بار دیگر جرقه‌ای شد تا آتش زیر خاکستر این هنر مردمی به شعله ور شدن بیانجامد. در همین راستا و برای ایجاد نگاهی جامع به هنر نمایشی «تعزیه»، به مثابه کهن‌ترین میراث معنوی هنر ایرانی - اسلامی در گفتگویی صمیمی با دکتر محمد حسین ناصر بخت، پژوهشگر تئاتر، مدرس دانشگاه و عضو هیات علمی کمیته ثبت جهانی «تعزیه» در «یونسکو» به واکاوی سیر تطور این هنر در دل تاریخ با نگاهی به حیات این هنر در دوران معاصر خودمان پرداختیم که حاصل در ادامه از دیدگان شما می‌گذرد.

جناب ناصر بخت با توجه به گذشت بیش از یک سال از ثبت جهانی کهن‌ترین میراث معنوی هنر نمایشی کشور در «یونسکو» و پیش از ورود به



جزئیات مبحث مورد گفتگو، ممکن است توضیح مختصری درباره نحوه ثبت جهانی «تعزیه» ارائه بفرمایید؟

در سال ۱۳۸۳ از سوی یکی از کشورهای همسایه ایران، پیشنهاد ثبت جهانی هنر نمایش «تعزیه» به عنوان بخشی از میراث معنوی آن کشور، طی برگزاری یکی از جلسات سازمان جهانی «یونسکو» مطرح شد که با مخالفت نمایندگان ایران مواجه شد و با طرح این مسأله که هنر «تعزیه»، نمایشی کاملاً ایرانی است که بر اساس فرهنگ شیعی و اسلامی این کشور به وجود آمده با صحبت‌ها و مذاکرات صورت گرفته میان مرکز هنرهای نمایشی و سازمان جهانی «یونسکو»، اولین گام‌ها جهت ثبت جهانی این میراث معنوی در کشور آغاز شد. بر همین اساس در همان سال کمیته‌ای تخصصی در مرکز هنرهای نمایشی تشکیل شد که طی آن این مرکز، پژوهشگران هنرهای آیینی و سنتی و به ویژه نمایش را «تعزیه» را از نهادهای مختلف فرهنگی و هنری گرد هم آورد و کمیته تخصصی را جهت آغاز مراحل ثبت جهانی «تعزیه» با مدیریت مرکز هنرهای نمایشی تشکیل داد. اعضای این کمیته به جز بنده، عبارت بودند از داوود فتحعلی بیگی، لاله تقیان، محمد میرشکرایی و خانم فرحانی به عنوان یکی از اعضای انجمن جهانی «یونسکو» که با سرپرستی مرکز هنرهای نمایشی و با

تشکیل پرونده اجرایی مراحل ثبت «تعزیه»، کار خود را آغاز کردند. در همین راستا انجام کارهای پژوهشی، مطالعاتی و تحقیقاتی در بخش‌های مختلف این هنر به عهده اعضای این کمیته سپرده شد و کار ساخت فیلمی مستند درباره این هنر در کشورمان نیز با سرمایه‌گذاری مدیران مرکز هنرهای نمایشی به ناصر تقوایی، فیلمساز برجسته و نام‌آشنای کشور سپرده شد. با تکمیل مراحل ابتدایی این پروژه در دو ساعت تحقیقاتی و جمع‌آوری مدارک مستند و عکس‌های مورد نظر کمیته تخصصی، این پرونده پژوهشی به انضمام فیلم مستند مورد درخواست این سازمان جهانی، در ضرب العجل تعیین شده به «یونسکو» فرستاده شد؛ همزمان با این اقدام تغییر و تحولاتی آیین‌نامه‌ای در این سازمان جهانی صورت گرفت و پرونده تکمیل شده ضمن ارجاع به ایران برای اضافه کردن موارد جدید مورد درخواست «یونسکو»

بار دیگر در اختیار اعضای کمیته تخصصی قرار گرفت. در گام دوم مراحل تکمیل مجدد نواقص پرونده، مسیر این اقدام از یک سو به دلیل مشکلات مالی و از سوی دیگر به سبب تحولات صورت گرفته در تنظیم آیین‌نامه جدید «یونسکو» با وقفه رو به رو شد و پرونده دیرتر از زمان معین برگزاری نشست جدید اعضای این سازمان به «یونسکو» ارسال شد

که به دلیل این تأخیر ثبت «تعزیه» از دستور کار این سازمان خارج شد. بر همین اساس پیگیری ادامه کار به سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی کشور واگذار شد و مقرر شد این سازمان ادامه کار ثبت «تعزیه» را بر عهده بگیرد، ضمن اینکه با تغییرات جدید آیین‌نامه‌ای صورت گرفته در «یونسکو» عضویت اسران در این پروتکل منوط به پرداخت حق عضویت جدید منوط شد و ادامه انجام مراحل ثبت این میراث معنوی با وقفه‌ای دوباره رو به رو گشت.

■ پس کار شما مجدداً چگونه آغاز شد؟

در دور دوم فعالیت جهت ثبت «تعزیه»، سازمان میراث فرهنگی قدم به پیش گذاشت و بار دیگر از اعضای کمیته تخصصی اولیه مرکز هنرهای نمایشی نیز دعوت به کار کرد؛ این بار برنامه بر این محور پیش رفت که ابتدا لازم بود این هنر ملی و آیینی در مناطق مختلف کشور به ثبت برسد و سپس به ثبت ملی برسد و در نهایت با تکمیل تمام نقص‌های اولیه بار دیگر به «یونسکو» ارسال شود. به همین سبب مرکز هنرهای نمایشی این بار سیدعظیم موسوی را به عنوان نماینده این مرکز به سازمان میراث فرهنگی معرفی کرد و وی ضمن دعوت از بنده، دکتر اردشیر صالح پور و داوود فتحعلی بیگی، کمیته جدیدی را تشکیل داد که این کمیته





شکی وجود ندارد که تمام هنرهای سنتی و از جمله «تعزیه» در جهان امروز ماروبه انزوا و کمرنگ شدن حرکت می کنند که این امر زائیده عوامل متعددی است.

حاشیه

تعزیه؛ تفکر هنری شیعه

«سعدی»، «حافظ»، «مولوی» و «فردوسی» در بیم مردمان ما کهنه نمی شوند و فراموش نخواهند شد، چون اشعار آنها با وجود سرایش در قرن چهارم، پنجم و یا هفت و هشت هجری قمری هنوز برای مخاطب ایرانی دارای نکاتی قابل کشف و درک است و به همین سبب آن طراوت و شادابی خود را حفظ کرده اند. جهان امروز، به خصوص دنیایی که مادر آن زندگی می کنیم یک بازگشت به گذشته هم در آن اتفاق افتاده است. در حقیقت وقتی ما از «پست مدرنیسم» و نظایر آن صحبت می کنیم در حقیقت یک مرحله بزرگ در آنها، همان بازگشت به گذشته و استفاده از مواد خامی است که در گذشته وجود داشته است. انسان مدرن خلأهای رادر زندگی خود دیده و آنها را الماس کرده است که ورونای گهانی و سریع او به زندگی مدرن باعث آن شده است و او برای جبران این خلأها با تمام دانایی رجعتی به گذشته داشته و از جریبات آن دوران برای جبران این خلأها استفاده می کند. همچنین نباید فراموش کنیم که «تعزیه» نیز بخشی از نتیجه تجربه زیستن انسانی است، نتیجه ای متکی بر زندگی مذهبی و شیعی ایرانیان و درست در زمانی به وجود آمد که بشر آن زمان در پی یافتن پاسخی برای سوالات خود بود. این تجربیات و پاسخی که در واقع شیعیان ایرانی برای مصائب خود داشته اند باعث تولد هنری آیینی به نام «تعزیه» شد. در حالی که هنوز برخی از این سوالات به دلیل ماهیت ازلی و ابدی خود برای ما باقی مانده اند پس برای یافتن پاسخی برای آنها هنوز می توانیم به «تعزیه» مراجعه کنیم و از آن درس بگیریم، چرا که این هنر نتیجه تفکر ماست. در نتیجه وقتی این هنر در مواجهه با انسان مدرن امروزی قرار می گیرد برای تمام سوالات او نمی تواند پاسخی ارائه دهد، چرا که همسوی نیازهای او پیشرفت نکرده است.

و به آن اشاره کردم باید به عنوان ارگان اصلی در این زمینه پیش قدم باشد و البته به شخصه امیدوارم که انشاءالله همه پژوهشگران و نمایشگران تعزیه در کنار این سازمان باشند چرا که اعتقاد من به عنوان عضو کوچکی از اعضای ثبت این هنر آیینی بر این است که هنرمندان، متولیان فرهنگ و دستداران «تعزیه» اجازه نخواهند داد که پرچمی که برافراشته شده است بر روی زمین بیافتد.

■ همانطور که در صحبت ها بتان به آن اشاره داشتید، «تعزیه» به عنوان کهن ترین میراث معنوی نمایشی در کشور ما شناخته می شود اما متأسفانه این هنر با تمام ویژگی های منحصر به فرد خود در حال فراموشی است و حتی در برخی نقاط به صورت کامل به محاق فرو رفته است، دلیل این امر متوجه چه نکاتی است؟

در این نکته شکی وجود ندارد که تمام هنرهای سنتی و از جمله «تعزیه» در جهان امروز ماروبه انزوا و کمرنگ شدن حرکت می کنند که این امر زائیده عوامل متعددی است. مساله نخست متوجه این نکته است که این هنر ها پدیده هایی هستند که در دل جامعه سنتی به وجود آمده اند و به زندگی طبیعی شان در آن جوامع سر و شکل داده اند. اما جامعه ما از صدواندی سال پیش با تغییرات، تحولات و تفکرات جدیدی رو به رو شده که در مقابل آن تفکر سنتی قرار دارند، اولین تأثیرات این چالش ها بر شیوه زندگی معیشتی مردم اعمال شده و طی آن آموزش ها و روش های تربیتی که بر زندگی انسان تأثیر مستقیم دارند به کل تغییر یافته است، به همین جهت دیگر این هنر ها به مانند گذشته زمینه طبیعی برای حضور و گسترش در بطن جامعه سنتی را ندارند و در حقیقت نحوه زیست هنرهای سنتی به دلیل قدم گذاشتن مابه جامعه صنعتی و مدرنیته تغییر یافته است؛ در حقیقت تغییر آن زمینه های طبیعی، که سبب به وجود آمدن هنرهای سنتی منطبق با نیازهای بشر آن دوران بوده، موجب شده که نوع نیازها و مطالبه های انسان جدید از زندگی پیرامونش با داده هایی که هنرهای سنتی به او ارائه داشته، خوانش کمتری داشته باشد و همین امر موجبات به انزوا کشیده شدن هنرهای سنتی رادر عصر جدید با خود به همراه داشته است.

■ پس به اعتقاد شما هنرهای سنتی شیعی در حال

جدید با تکمیل نواقص پرونده اولیه پرداخت و در نهایت پرونده نهایی ثبت «تعزیه» به عنوان میراث معنوی هنر نمایشی کشور از طریق سازمان میراث فرهنگی به «یونسکو» ارسال شد که خوشبختانه در سال گذشته بالاخره این هنر به نام ایران در این سازمان جهانی به ثبت رسید. با توجه به این تاخیرها و فراز و فرودهای پیش روی مراحل ثبت «تعزیه» به هر حال در کمال خوشحالی و مسرت، کار ثبت جهانی به سرانجام رسید و موجب شد از این تاریخ به بعد توجه به این هنر معنوی در کشور بیشتر از گذشته در الویت کار متولیان فرهنگ و هنر ایران قرار گیرد. از موارد مهم افزایش این توجه می توان به تاکید بر تأسیس بنیاد «تعزیه» جهت پاسداری تام و تمام از این میراث معنوی، ساخت و تجهیز موزه ملی و پژوهشگاه دائمی این هنر جهت بسط و گسترش دامنه تحقیقات و مطالعات پژوهشی درباره این هنر در سراسر کشور اشاره داشت.

یعنی در حقیقت طبق قانون سازمان میراث فرهنگی متولی اصلی پیشبرد این اهداف در کشور شناخته می شود و در زمینه تولید حمایت از هنرمندان «تعزیه» نیز وزارت ارشاد و نماینده قانونی آن، یعنی مرکز هنرهای نمایشی مسئول پیگیری اجرایی شدن این مصوبات در کشور هستند.

■ با این حال در همین شروع کار و بعد از گذشت بیش از یک سال از ثبت جهانی «تعزیه» هنوز اقدامی جدی درباره تأسیس پژوهشگاه دائمی و بنیاد ملی تعزیه در کشور صورت نگرفته است! آیا این تابع دلایل مشخصی است؟

حرف شمارا قبول دارم، اما نمی توان اینگونه عنوان کرد که در طول این یک سال هیچگونه اقدامی در زمینه انجام تعهدات از پیش تعیین شده صورت نگرفته است. در همین دو ماه گذشته و طی برگزاری پانزدهمین جشنواره بین المللی نمایش های آیینی و سنتی در تهران شاهد برگزاری نخستین نمایشگاه هنر «تعزیه» در تالار وحدت بودیم، که این اولین گام جهت تأسیس بنیاد ملی، پژوهشگاه و موزه «تعزیه» در کشور به شمار می رود و همچنین با تشکیل اتاق فکر بسط و گسترش هنرهای آیینی و به خصوص «تعزیه» از سوی معاونت هنری وزارت ارشاد شاهد اجرایی شدن گام های نخست جهت تحقق این وعده ها هستیم و نباید فراموش کنیم که سازمان میراث فرهنگی به توجه به مصوبه ای که وجود دارد

شکی وجود ندارد که تمام هنرهای سنتی و از جمله «تعزیه» در جهان امروز ماروبه انزوا و کمرنگ شدن حرکت می کنند که این امر زائیده عوامل متعددی است.

به انزو رفتن است؟

البته من به ششخصه معتقد نیستم که این اتفاقات و به انزو اکشیده شدن هنرهای سنتی حداقل در مورد «تعزیه» به صورت جدید روی داده باشد؛ چون «تعزیه» از آن دست هنرهایی است که تولد، شکل گیری و گسترش خود را در بستر تفکر شیعی و اسلامی ایرانیان ترتیب داده است و تا ایرانی پایبند به تفکر شیعی و اسلامی باشد، آنچنان که در طول تاریخ به آن تا پای جان وفادار بوده، این هنر در بین مردم باقی خواهد ماند اما بی شک آن حرارت و شور و حال اولیه خود را از دست خواهد داد. به کلام ساده تر می توان گفت هنوزم که هنوز است این هنر حداقل در شکل «مناسبتی» خود طرفداران خاص خود را دارد و اگر در همین مناسبت های مذهبی که تعزیه به دلایل مختلف در آنها اجرامی شود سری بز نید متوجه می شوید مه مخاطبان آن از جمیع مخاطبان دیگر هنرهای سنتی و نمایشی مابیشتر است.

■ با این حال در حافظه مخاطبان تعزیه این مسئله انگار فراموش شده است.

نباید فراموش کنیم که از دهه ۷۰ به بعد شاهد روند جدید تکیه سازی جهت اجرای تعزیه در گوشه

گوشه ایران پهناور بوده ایم، شاید ما که در تهران به عنوان یک شهر صنعتی شده زندگی می کنیم کمتر شاهد این تغییرات و تحولات باشیم، اما اگر سفری به شهرستان های کشور داشته باشیم متوجه می شویم که «تعزیه» هنوز هم در آن مناطق حضور خوبی دارد و در تاریخ های معین به شکل «مناسبتی» به حیات خود در بین مردم ادامه می دهد. در حقیقت این هنر در مناطق دور کشور که هنوز ریتیم زندگی مردم آن دیار به ریتیم زندگی سنتی قرابت بیشتری دارد و آن مناطق از ضربان تند زندگی صنعتی در امان مانده اند کماکان به همان شیوه سنتی خود اجرا می شود و مخاطبان خوبی هم دارد. در مناطقی دور افتاده مانند شهرستان «زواره» ما هنوز شاهد اجرای نمایش های «تعزیه» ای هستیم که بیش از شش ساعت اجرای آنها زمان می برد و با وجود این مدت طولانی مخاطبان خود را دارد؛ اما در شهرها و استان هایی که

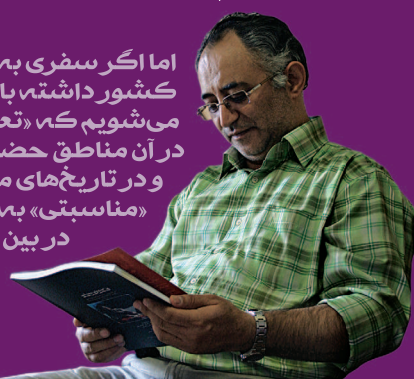
«تعزیه» از آن دست هنرهایی است که تولد و شکل گیری خود را در بستر تفکر شیعی و اسلامی ایرانیان ترتیب داده است و تا ایرانی پایبند به تفکر شیعی و اسلامی باشد

ریتیم زندگی در آنها، ریتیمی صنعتی و پر فشار است، مخاطبان حتی برای تماشای آثار تئاتری و صحنه ای نیز بیشتر از دو ساعت نمی توانند زمان اختصاص دهند و در حقیقت حوصله شان توان تحمل زمانی بیشتر از این محدوده ساعتی را ندارد. مساله مهم دیگر که نمی توانیم از کنار آن به سادگی عبور کنیم نیز این است که «تعزیه» در زمانه ما فقط در شکل «مناسبتی» خود است که می تواند جذاب عموم مخاطبان به سوی خود باشد و در شکل عادی توان جذب حداکثری مخاطبان را به سبب پایبندی به شیوه های سنتی اش ندارد. به همین دلیل است که تنها در جشنواره ها و همایش های نمایشی، شاهد اجرای مجالس «غریب» تعزیه هستیم و کلیت اجرای این آثار به جز تعزیه های «مناسبتی» که ویژه ایام مذهبی خاص و آشنا برای ما هستند به شکل موزه ای به حیات خود ادامه می دهند، که وقوع این

«تعزیه» نیز بخشی از نتیجه تجربه زیستن انسانی است. نتیجه ای متکی بر زندگی مذهبی و شیعی ایرانیان



اما اگر سفری به شهرستان های کشور داشته باشیم متوجه می شویم که «تعزیه» هنوز هم در آن مناطق حضور خوبی دارد و در تاریخ های معین به شکل «مناسبتی» به حیات خود در بین مردم ادامه می دهد



خارج از متن

دست های نوازش بر سر تعزیه

هنوز هم هنوز است اگر شاهد ثبت جهانی «تعزیه» هستیم باید این اقدام را مدیون عزم شخصی برخی افراد بدانیم که با تلاش آنها این نمایش مردمی معنوی به ثبت رسیده است، همچنین سهمی دیگر از ثبت جهانی را «تعزیه» را باید به پای هنرمندانی بنویسیم که از دهه ۴۰ با رجعت به نمایش های سنتی ما و احیای دوباره آنها در آن فضای خفقان آور و تجدد طلب دوران پهلوی ما را به این

هنر معنوی بار دیگر پیوند زدند و نتیجه تلاش همان هنرمندان در دوران بعد از انقلاب بود که بیشترین آثار مکتوب و پژوهشی درباره این هنر را با خود به همراه آورد و موجبات آشنایی دوباره ما را با این میراث معنوی غنی فراهم ساخت. همچنین در میان از سهم هنرمندان و گروه های بزرگ نمایش غربی که به ایران آمدند و «تعزیه» ما را دیدند و از ما تشکر کردند که آنها را یاد هنرهای سنتی شان

انداختیم و یا با داشته های همین نمایش «تعزیه»، آموزه های خوبی را برای ارتقای نمایش غربی فراهم ساختیم، نمی توان به سادگی گذشت. بزرگترین ضربه به این میراث معنوی از سوی تجدد طلبان رژیم پهلوی خورد که با ترویج و تبلیغ واژه هنر عوامانه درباره هنرهای سنتی موجبات دوری هنرمندان جوان آن دوران را با داشته های غنی نمایش ایرانی فراهم ساختند و برای بیش از پنجاه



اگر دایره پژوهشی در ارتباط با تعزیه تکمیل، تولیدات مستمر، متنوع و منطبق با سطح سلیقه امروز مردم شده و دانشگاه‌ها، نیروهای جوان را پرورش دهند که حرف نو و جدیدی را در قالب تعزیه بزنند بی شک شاهد خروج «تعزیه» از انزوای خواهیم بود.

تعزیه است.

بله؛ این به روز سازی موضوعات و داستان های مورد استفاده شدن در «تعزیه» مناسب بانیاها و مطالبات امروز مخاطبان ایرانی می تواند اتفاق بیافتد اما لازمه وقوع چنین رخدادی در حقیقت تاسیس آن بنیاد و پژوهشکده «تعزیه» است که قیلابه آن اشاره کرده ام. اگر دایره پژوهشی در ارتباط با این هنر تکمیل شود، تولیدات مستمر، متنوع و منطبق با سطح سلیقه امروز مردم کشورمان شکل اجرایی به خود گیرد، دانشکده ها و دانشگاه ها، نیروهای جوان، مستعد و متخصص را پرورش دهند که حرف نو و جدیدی را در قالب آن نمایش سنتی به مخاطبان امروز جامعه خود بزنند بی شک نه تنها شاهد خروج «تعزیه» از انزوای فعلی خواهیم بود بلکه به دلیل حضور این هنر در زندگی اجتماعی، مذهبی و آیینی ما ایرانیان می تواند بار دیگر به دوران اوج شکوفایی خود بازگشت غرور آفرینی را داشته باشد.

به روز سازی موضوعات و داستان های «تعزیه» مناسب با مطالبات امروز مخاطبان ایرانی لازمه تاسیس بنیاد و پژوهشکده «تعزیه» است

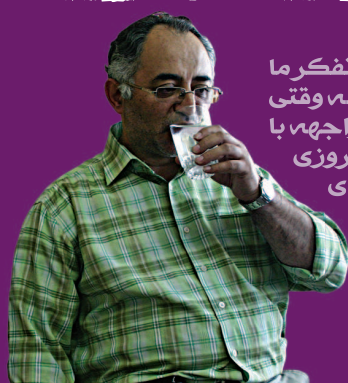
نمی دهند. در حقیقت شعار آنها این است که دفاع از فرهنگ و سنت خودی در واقع مقاومت در برابر هضم شدن در این جهان است. به همین سبب است که ما شاهدیم آنها از سال ها و دهه های پیش برای حفظ هنرهای سنتی و هویت فرهنگی خود به ساخت موزه ها، بنیاد های نمایشی، پژوهشکده ها و دانشکده های خاص هنرهای سنتی اقدام کرده اند و با تربیت نسل جدید چه در زمینه تحقیقاتی و پژوهشی و چه در زمینه اجرای نمایش های سنتی با چاشنی داستان ها و رویدادهای قابل دریافت و مورد قبول مخاطبان امروز با توجه به ارتقا و پیشرفت نیاز های شان با تمام قوا به حفظ میراث معنوی و فرهنگی خود در زمینه کلیه هنرها و به خصوص هنرهای نمایشی پرداخته اند.

■ به نظر من منظور شمانوعی نوآوری و به روز سازی

رخداد با توجه با حرکت تند و پرشتاب زمان در جهان معاصر ما، مسالهای طبیعی است و این تنها در مورد کشور ما نیز صدق پیدا نمی کند و در مورد نمایش های سنتی ژاپنی ها، چینی ها و هندی ها هم اتفاق افتاده است. منتها آنها برخلاف ما، نیامده اند با این توجیه که این نمایش های سنتی چون دیگر پاسخگوی نیاز مردمان امروز ما نیست، پس دیگر نباید به آنها توجه کرد و با بی اهمیتی موجبات انزوا و فراموشی آنها را دامن بزنند. نه! درست است که اجرای آن نمایش های سنتی در کشور هایی چون ژاپن، چین و هندوستان دیگر پاسخگوی نیاز های مردمان این کشور ها نیست اما به دلیل اینکه در این نمایش ها نکاتی نهفته است که در واقع هویت آنها را به مردمان آن سرزمین و سایر مخاطبان کشورهای دیگر بازتاب می دهد، به هر نحو ممکن آنها را حفظ کرده اند و اینچنین است که ما شاهدیم با وجود شرایط عصر و زمانه فعلی که در صدد هضم سایر فرهنگ ها و خرده فرهنگ های سنتی پشینیان است، کماکان نمایش های سنتی کشورهای صاحب فرهنگ و تمدن به حیات اجتماعی خود در بطن آن جوامع و در عرصه های بین المللی ادامه می دهند و به فرهنگ مسلط مدرنیته اجازه هضم و فراموشی آن سنت ها را



امروزه کماکان نمایش های سنتی کشورهای صاحب فرهنگ به حیات اجتماعی خود در بطن آن جوامع ادامه می دهند و به فرهنگ مدرنیته اجازه هضم آن سنت ها را نمی دهند



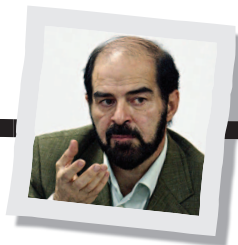
تعزیه، نتیجه تفکر ما است. در نتیجه وقتی این هنر در مواجهه با انسان مدرن امروزی قرار می گیرد برای تمام سوالات او نمی تواند پاسخی ارائه دهد

رسید جای بسی خوشبختی است. امروز هم دیر نیست اگر با تمام توان و همت به تاسیس پژوهشگاه ها، بنیاد ها و موزه های نمایش های سنتی بپردازیم و در کنار آنها پرورش نیروهای جوان و حمایت از تولید مستمر این نمایش ها را در دستور کار قرار دهیم بی شک طی یک یا دو دهه آینده بار دیگر شاهد اوج گیری این هنرها در جامعه تشنه معرفت و معنویت آیین های سنتی خود خواهیم بود.

«تعزیه» بود. رقبایی مانند سینما، رادیو و تلویزیون، آرام آرام جای خود را در میان غیبت ۵۰ ساله این هنر در بین مردم جا یخود را باز کرده بودند و این بار تلاش های این هنر برای بقا بسیار سخت تر از گذشته احساس می شد. قبول دارم که با وجود گذشت بیش از سه دهه از انقلاب تلاش برای نجات این هنر کمی دیر صورت گرفت اما نباید فراموش کنیم که همین که این تلاش ها بالاخره به منصه ظهور

هنرمندان دوستدار آیین های مذهبی در دوران ابتدایی انقلاب نبودند معلوم نبود بر سر این نمایش و سایر گونه های نمایشی سنتی ایران چه بلایی می آمد! اما با وجود شکل گیری احیای مجدد این میراث معنوی در دوران بعد از انقلاب اینبار رقبای تازه ای برای از میدان به در کردن این هنر پا به عرصه گذاشته بودند، رقبایی که قدرت و جاذبه شان بسیار بیشتر از ظاهر سنتی هنر نمایش

سال، نمایش «تعزیه» به روستاها و مناطق دور افتاده ایران تبعید شد، چرا که ژاندارم ها، شعبان چی ها و ماموران شاه با هر نوع تجمع مذهبی و اجرای برنامه های مذهبی به سبب روحیه بیدارگری و ظلم ستیزی موجود در آنها مخالفت می کردند. طرز نگاه بیمارگونه این افراد باعث تخریب مقرر اصلی رشد و گسترش این هنر، یعنی «تکیه دولت» شد و اگر دلسوزان و



یکی از اصولی که همواره در هنر اسلامی همواره جلوه‌گری می‌کند، آداب معنوی و سلوک معناگونه هنرمند است که شاخصه مهم وجود آن پرورش درونی مفاهیم اسلامی در هنرمند است.

یادداشت

رها تر از رهایی...

حبیب‌الله صادقی نقاش، طراح و گرافیست

بازبینی نیاز دارد تا بتوان این بخش هنر را به بهترین نحو اعتلا بخشید.

ذکر این نکته بدیهی را نیز در اینجا خالی از عیب نمی‌دانم که حرکت امام حسین علیه‌السلام و حضور آن نیز در عرصه هنر با این اوصاف ذکر شده، جریانی است که تنها مختص به دید هنری و بصری مسلمانان و شیعیان نشده و تمام جهان به نوعی صاحب و شاهد آن باید شمرد.

پس در این میدان هنرمند مدعی تصویر سازی این قیام نیز باید در گام نخست توجه داشته باشد که بیان آزادی و اخلاق علوی عاشورا زبانی جهانی می‌طلبد و این زبان جهانی تنها با ادراک آداب درونی این هنرمندی میسر است.

بحث دیگر من در این نوشتار که به صورتی مجمل به آن اشاره می‌کنم موضوع تحریف واقعیت عاشورا است. تحریف در موضوع و محتوای عاشورا تنها در مداحی و مداحان خلاصه نمی‌شود، بلکه ممکن است در بین هنرمندانی از سلک خوشنویس و نقاش هم ردپایی از آن یافت.

به نظر می‌رسد در صورت خلق قالب فرآیندی ویژه‌ای بتوان در این ماجرا دست به نمونه‌سازی تازه‌ای برای تولید این آثار زد تا در نهایت آنچه خلق می‌شود با واقعیت همخوانی بیشتری داشته باشد.

زبان هنر عاشورایی دانست، چرا که هنر عاشورایی در جستجوی باطن است اما کالبد عینیت‌گرایی بشری در این گونه از هنر تنها می‌تواند تا حدی که عینیت مخاطب به او اجازه می‌دهد او را اغنا کند. هنر عاشورایی رها تر و بالاتر از این کالبد عینی، هنرمند و مخاطب ویژه‌تری را می‌طلبد تا بتواند در قالب یک معنای مینوی، مفاهیمی معرفتی و رحمانی را در خود جلوه‌گر کند.

هنر عاشورایی اگر مطابق اصول ذکر شده خلق شود، کیفیت بصری فوق‌العاده‌ای خواهد داشت، اما متأسفانه تا به امروز من کمتر اثری سراغ دارم که بتواند به یک کالبدشناسی کارشناسانه در مقیاس جهانی از عاشورا دست یافته باشد که البته در این میان نباید از استثناهایی چون تابلو زیبایی استاد فرشچیان غافل بود.

یکی از اصولی که همواره در هنر اسلامی جلوه‌گری می‌کند، آداب معنوی و سلوک معناگونه هنرمند است که شاخصه مهم وجودی آن پرورش درونی این آداب و مفاهیم در هنرمند است.

این به آن معنی است که اگر چه نحوه ادراک هنرمند از مفهومی چون عاشورا کیفیت یک اثر عاشورایی را مشخص می‌کند، اما نحوه خلق کار به لحاظ حرفه‌ای نیز می‌تواند ارزش چنین کارهایی را ماندگار تر از قبل کند، البته ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که شیوه ادراک ما از اینگونه موضوعات و نحوه خلق آن نیز در روزگار کنونی به نوعی

در تمامی گونه‌های هنری؛ با هر سبک و شیوه کاری که منجر به خلق اثر هنری در رابطه با آن می‌شود، هنر و حس هنرمند آن به واسطه یک سرآغاز به خود شکل وجودی می‌گیرد، اما هنر عاشورایی را نمی‌توان به این شیوه شناخت چرا که سرآغاز هنر عاشورایی نه تنها در بیرون از آن نطفه بسته نشده است که آغاز آن از درون خود آن هنر و باطن هنرمند سرچشمه می‌گیرد.

هنر عاشورایی را نمی‌توان مسلسل وار ایجاد و بقای و تکرار آن را پیگیری کرد و در نهایت نیز از همه سبک‌های آن انتظار یک خروجی مشخص داشت. این هنر ریشه در باور فرد به ماجرای دارد که موجب خلق اثر هنرمند شده است و به همین روی است که با نگاهی به آثار هنری تولید شده در سال‌های اخیر در این حوزه می‌توان که جای خالی نوعی بیداری و وسیع فکری که هنرمند بتواند با تکیه بر آن مستندات قوی تاریخی، فاخر و عاری از تحریف هنری خلق کند، به شدت احساس می‌شود.

به طور معمول در نوع نگاه در یک ساخت هنری می‌تواند وجود بیابد که قسم اول آن ساختی است که تنها هنر را برای هنر می‌خواهد و ما بالطبع در باره این بخش حرف نمی‌زنیم، اما هنر قسم دیگری نیز دارد که در آن هنر برای تعالی مورد استفاده قرار می‌گیرد و هنر عاشورایی بدون شک از این منزل آغاز می‌پذیرد. بنابراین اگر در زمره مدعیان و شاکسانی هستیم که هنر عاشورایی را مقوله‌ای مداوم و جریان ساز در میان ما تعریف نمی‌کنند، باید پیش از هر گلیه ریشه چرایی آن را در درونی نشدن مفاهیم مستتر در بطن هنر عاشورایی در ذهن و اندیشه هنرمند جستجو کرد و بالطبع تا زمان اتفاق نیفتادن این عامل نمی‌توان عیار برای سنجش کیفیت هنر عاشورایی مد نظر داشت. برخلاف رسم مالوف زمانه ما، هنر عینیت پر داز که نوعی هنر روایی است را نمی‌توان در بر گیرنده کامل ذهن و



زینیه



مراقب خرده شیشه‌ها باشید!
جلسه‌های مذهبی بانوان
می‌تواند مثل شیشه شفاف
باشد، فقط حواس مان باشد این
شیشه‌ها خرد نشود

طواف، بی‌گذر از قبرهاجر
طواف نیست
روایتی از هروله مادرانه هاجر؛
بانوی عطش و آب و سراب

می‌گفت: من مرد کوچک
خانه‌ام
حرف‌هایی از زندگی مادر و پدر
شهیدان فهمیده

کاری نمی‌شود کرد
حرف‌های متفاوت مهدی
نصیری درباره حضور اجتماعی
زنان و اضطراهایی که این
روزها گرفتارمان کرده و
انفعالی که می‌گوید
راه گریزی از آن
نیست!





می‌شود کسی هم‌نشین خلیل الله باشد و استعداد هم داشته باشد، اما رشد نکند؟ هاجر به این عظمت رسید، چون زمین وجود او کویر نبود.

حریم

روایتی از هروله مادرانه هاجر: بانوی عطش و آب و سراب

طواف، بی‌گذرا از قبر هاجر طواف نیست

حجت الاسلام والمسلمین سید کاظم ارفع

سرزمین مقدسی که در آن ساکن بودند، خارج کند. ظاهر این مکان، خلیل الرحمن یا بیت اللحم است که قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ در اختیار اردن بود و اکنون در تصرف رژیم اسرائیل است.

حج؛ تعجلی قدر هاجر

شاید به نظر برسد مشکل‌هایی که خداوند برای بعضی از بنده‌ها به وجود می‌آورد، در ظاهر آزار دهنده است، در حالی که از الطاف خفیه الهی است. مثلاً حضور امام رضا علیه السلام در ایران و دعوت مصرانه و فشار مامون برای جلای وطن، در ابتدا قابل هضم نیست، اما «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» امروز حضور ایشان و فرزندان‌شان در این سرزمین مرکز خیر و برکت است و برای گسترش فرهنگ تشیع نقش بی‌ظیری دارد. تفکر در این اتفاق‌های ناگوار کمک می‌کند که زیبایی‌های مقدرات الهی را بیشتر بفهمیم. هاجر سلام الله علیها آزاد شده‌ای است که به سرزمین خشک و لم یزرع مکه آورده می‌شود، اما این سرزمین مرکزیت می‌یابد و... تازه در سفر حج انسان می‌فهمد هاجر کیست! هزاران سال از این داستان گذشته، اما طراوت آن هنوز قابل لمس است.

کرب و بلا ی آب، در وادی زرع

این امتحان برای مادر و کودک کم سن و سالش دشوار بود. حضرت ابراهیم علیه السلام آنها را به صبر دعوت می‌کرد و وعده آینده را می‌داد. خلیل خدا صبورانه از خدا می‌خواست قلب‌های مردم به این

بیت از صلبی پاک به رحمی پاک منتقل شدیم. البته گاهی به عنوان مثال نقض، به آزار بت تراش، پدر ابراهیم علیه السلام اشاره می‌شود اما روایت‌ها گویای این است که او عمومی حضرت ابراهیم علیه السلام است. پس انتخاب همسری به نام هاجر حتماً با اشاره و نظر پروردگار و واسطه جبرئیل بوده است.

حضرت هاجر سلام الله علیها توانایی مادر شدن داشت و حضرت ابراهیم علیه السلام هم روحیه و اخلاق و استعداد‌های این بانو را می‌دانست. هاجر در سال‌هایی که کنیزی ساره را می‌کرد، صبر و شکیبایی خود را نشان داده بود و انتخاب ابراهیم علیه السلام با تکیه بر همه این ویژگی‌ها بود.

کویر مکه و باران مهری مادرانه

روزگار گذشت تا روزی که خداوند اسماعیل را به حضرت ابراهیم علیه السلام و هاجر سلام الله علیها عنایت کرد و... سختی‌ها شروع شد. به پدر پیر اسماعیل وحی شد که زن و فرزند خود را به سرزمین مکه ببرد. اسماعیل این روزها طفلی بود که او را در آغوش می‌گرفتند، هنوز توان راه رفتن نداشت. مکه سرزمین بی‌آب و علفی بود - الان هم به سختی دار و درختی در آن دیده می‌شود - تنها چاه موجود، همان چاه داخل مسجد الحرام است، همان زمزم معروف این مادر و پسر! ابراهیم علیه السلام گفت: «انی اسکنت بواد غیر ذی ذرع» جایی قرار گرفتم که زراعت و آبی ندارد و زندگی در آن سخت است.

حضرت مجبور شده بود هاجر سلام الله علیها را از

در همه مناسک حج آثاری از زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام و خانواده ایشان وجود دارد. در جای جای مکه، منا و عرفات و... نشانی از



خلیل الله و همسر و فرزند ایشان دیده می‌شود. از دواج حضرت هاجر با حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از ماجرای آتش و گلستان و امتحان خلیل خدا بود. زمانی که جناب ابراهیم علیه السلام از خداوند فرزند می‌خواست؛ «رب هب لی من الصالحین، فیشرناه بسلام حلیم»؛ بار پروردگار از بندگان صالح خود به من فرزند عینیت کن. حضرت ارحم الراحمین بشارت فرزند پسر را به خلیل خود داد.

هاجر و افتخار مادری بر خاندان پیامبران

ابراهیم علیه السلام پیش از ازدواج با حضرت هاجر سلام الله علیها، همسری به نام ساره داشت، اما از او صاحب فرزند نمی‌شد. هاجر، کنیزی بود که ساره برای خود خریده بود. جناب ابراهیم علیه السلام از ساره می‌خواست که هاجر را به او بفروشد تا شاید از این کنیز صاحب فرزند شود، ساره موافقت می‌کرد. هاجر آزاد می‌شود و به همسری نبی خدا در می‌آید. البته در قرآن اشاره‌ای نشده که انتخاب کنیز ساره بنا بر وحی انجام شده باشد اما معمولاً کارهای انبیا بدون الهام الهی نیست. وقتی قرار است همسری برای پیامبر خدا انتخاب شود و مادر نسلی شود که بر اساس روایت‌ها، نبی خاتم صلی الله علیه و آله از آن خاندان است، حتماً در انتخاب این فرد دقت می‌شود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله شجره خود را به اسماعیل و ابراهیم علیه السلام نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «هیچ وقت اتفاق نیفتاد مگر آنکه ما اهل

ماجرای آب و
سراب هفت بار
تکرار می‌شود.
بار هفتم مایوسانه
از کوه مروه پایین
می‌آید و مطمئن
می‌شود که هر چه
هست، سراب است.
به نزد کودک
می‌آید و معجزه را
می‌بیند



تصویری از چاه زمزم و کتیبه‌ای از حدیث نبی خاتم صلی الله علیه و آله در سفارش برای نوشیدن از آب زمزم که در محل این چاه نصب شده است.

یا سپاه و سفید، همه مادی و ظاهری است. انسان کمالاتی دارد که بالقوه در او موجود است ولی نیروی محرکه‌ای لازم است که این استعدادها را شکوفا کند. کنیزی که همسر پیامبر قهرمان توحید شده، قطعاً از او تأثیر می‌گیرد. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: انسان‌ها به دین دوست و هم‌نشین خود هستند. می‌شود کسی هم‌نشین خلیل الله باشد و استعداد هم داشته باشد، اما رشد نکند؟ هاجر به این عظمت رسید، چون زمین وجود او کویر نبود.

باران که در لطافت طبعش خلاف

نیست

در باغ لاله رویاند و در شوره زار خس

بستر مناسبی برای فراگیری کمالات معنوی و انسانی در او وجود داشت که شکوفا شد و به اوج و عظمت رسید. حالا میلیون‌ها مسلمان در حج اعمالی را انجام می‌دهند که بنیانگذارش او بوده است. جبری در کار نیست، خدایی جهت عاشق افراد نیست، آن‌ها از خود لیاقت نشان می‌دهند.

خداوند انسان را برای هدف‌های بالاتری خلق کرده و از ما خواسته

اسماء الحسنی را در خود تجلی دهیم و هاجر از کسانی است که در این مکتب قدم برداشته است. امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا اسماعیل مادرش را در حجر دفن کرد و او را الوامقام قرار داد و برای آنکه قبرش محو نشود، دیواری برای قبرش کشید.» و حالا تاقیامت قبر هاجر مطاف است و حاجیان خانه خدا در طواف کعبه، قبر این بانوی صبور را هم طواف می‌کنند.

مزدی ندارید.» این حقیقت در زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام خیلی خوب دیده می‌شود. بعد از مشکل‌ها و سختی‌های فراوان حضرت ابراهیم علیه السلام صاحب فرزند می‌شود، اما در خواب به او وحی می‌شود که باید فرزندت را قربانی کنی. موضوع را با فرزند خود در میان می‌گذارد. حضرت ابراهیم اول پیشنهاد می‌دهد: «پسرم نظر شما چیست؟ با این خواب چه باید کنیم؟» اما پسر هم قبول می‌شود. «یا ابت افعل ما توامر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين» پدر آنچه به تو امر شده اطاعت کن که ان شاء الله من از صابران خواهام بود.

مادر هم که در دلش غوغایی است، وقتی می‌بیند پدر و پسر آماده این امتحان بزرگ هستند، هر چند دلش می‌تپد، اما قبول می‌کند. مادری هست که برای فدا شدن فرزندش، حتی در راه خدا، دل نگران نباشد؟ اما مجلس امتحان انسان در همین گیرودارها برپا می‌شود. در کربلا مادر وهب وقتی سر فرزندش را به سوی او پرت می‌کنند، سر را باز می‌گرداند و می‌گوید: «چیزی را که در راه خدا دادیم، پس

نمی‌گیریم» وقتی کار برای خدا باشد، ماندگار است و ماندگاری مادر وهب و هاجر به دلیل تن دادن به قضای الهی و صبر او است.

بانوی صبور مکه، همسایه خدا

هاجر کنیزی ساده است اما زمانی که استعداد خدادادی افراد در مسیر صحیح قرار می‌گیرد، سیر کمال و صعود طی می‌شود. عنوان‌های کنیز و برده

سرزمین گرایش پیدا کند و دعوت به صبر می‌کند. مدتی که می‌گذرد، عطش بر هاجر و اسماعیل غلبه می‌کند و تشنگی آزارشان می‌دهد. مادر، فرزند خود را در نقطه‌ای که امروز چاه زمزم است، روی ریگ‌ها می‌خواباند. به کوه صفانگاه می‌کند و سراب می‌بیند. به هوای آب بالا می‌رود اما چیزی پیدا نمی‌کند. از آنجا به مروه نگاه می‌کند و باز سراب و باز دنبال آب به آن سو می‌دود. ماجرای آب و سراب، هفت بار تکرار می‌شود. بار هفتم مایوسانه از کوه مروه پایین می‌آید و مطمئن می‌شود که هر چه هست، سراب است. به نزد کودکش می‌آید و معجزه را می‌بیند.

هاجر می‌بیند کودک از شدت تشنگی پای خود را بر زمین زده و به اعجاز الهی از زیر پای او آب جاری شده، آب طوری جریان پیدا می‌کند که نزدیک است آن منطقه را آب بگیرد. پادشاه این صبر جمیل و جست‌وجوی مقدس، برای هاجر این است که ماجرای تلاش او سنت خدا و اشعار الهی می‌شود. «زم» یک لغت عبری و به معنی امر به ایستادن است. هاجر می‌بیند اگر جریان آب ادامه پیدا کند، به جای رحمت، عذاب می‌شود. می‌گوید «زم، زم» متوقف شو! به اذن خدا جریان آب متوقف می‌شود. این چاه بعد از سال‌ها هنوز آب دارد و از ویژگی‌های آن این است که در گذر زمان فاسد نمی‌شود.

بچه پروانه هم، پروانه است

امتحان‌های الهی گاهی خیلی سخت است اما مراجعه به امتحان‌هایی که انبیای الهی به آن مبتلا شدند، عبرت‌آموز است. باید در برابر بلاها شکیبایی کنیم تا مزد ببریم. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «اگر بر آنچه خداوند برای شما مقدر کرده، صبر کنید و تن به قضای الهی دهید، اجر اخروی و پادشاه بزرگی دارید، اما اگر صبوری نکنید، هم در این دنیا اذیت می‌شوید و هم در آخرت

حالا میلیون‌ها مسلمان در حج اعمالی را انجام می‌دهند که بنیانگذارش حضرت هاجر سلام الله علیه بوده است

حرف‌های متفاوت مهدی نصیری درباره حضور اجتماعی زنان و اضطراب‌هایی که این روزها گرفتارمان کرده و انفعالی که می‌گوید راه‌گرنماز آنست!

کاری نمی‌شود کرد

زینب السادات شاه‌صاحبی - مینا نصاری

مهدی نصیری کتابی دارد به نام «جایگاه زن در اجتماع از نگاه اسلام». بهانه ما برای گفت‌وگو همین کتاب بود. کتابی که نصیری روایت‌ها و آیه‌های زیادی را در آن جمع کرده تا با استناد به آن‌ها بگوید از نظر اسلام زن فقط باید پس پرده بنشیند. جناب نصیری همان ابتدای صحبت گفت: هر خانمی کتاب من را می‌خواند، وحشت می‌کند و عصبانی می‌شود، نمی‌دانم شما چطور آمده‌اید که درباره آن صحبت کنید!

پای حرف‌های او نشستیم تا ببینیم با این عقیده قرص و محکم، برای اوضاع و احوال امروز جامعه چه راه‌حلی دارد، اما او از همان ابتدا گفت: قرار نبوده به اینجا برسیم، اما حالا که رسیده‌ایم، دیگر کاری نمی‌شود کرد، گرفتار اضطرابیم!

از نظر اسلام حضور زن در اجتماع چه حد و مرزی دارد؟



آنچه که من از مجموعه آیات و احادیث و سیره متشرعه می‌فهمم این است که درباره

خانم‌ها اصل بر پرده‌نشینی و خانه‌نشینی و نوعی حجاب به مفهوم عام آن است. یعنی برای خانم‌ها جز در مواردی که یک ضرورت یا یک مصلحت برتر و بالاتر مطرح باشد، توصیه‌ها کاملاً به سمت خانه‌نشینی است. این از آیه‌های متعدد، مثلاً «و قرن فی بیوتکن...» برداشت می‌شود. مفسران می‌گویند اشتباه است کسی فکر کند این آیه و بیه زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله است. اتفاقاً ممکن است عکس این مساله گفته شود که اگر برای زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله خانه‌نشینی یک اصل است، برای زنان دیگر به نحو اولی توصیه این باشد. دنبال این موضوع ده‌ها روایت می‌آید، خیلی از مستحبات برای خانم‌ها وارد نشده. مثلاً استحباب نماز جمعه برای خانم‌ها نیست، حتی می‌گویند ثواب نمازی که زن در خانه بخواند، از نماز جمعه بیشتر است. استحباب تشییع جنازه و بسیاری از مستحبات برای خانم‌ها نیست. جهاد ابتدایی برای خانم‌ها نیست، مگر اینکه ضرورت باشد یا برای مداوا و پرستاری در جنگ حاضر شوند که در تاریخ صدر اسلام هم مشارکت خانم‌ها را می‌بینیم.

اما از یکصد سال پیش که ماجرای تجدید به ایران وارد می‌شود، همه چیز عوض می‌شود و از جمله در مسایل زنان هم مساله تحصیل زنان در مدرسه‌ها و آوردن خانم‌ها به عرصه‌های دانشگاه و هنر و... رخ می‌دهد. تا امروز این مساله ادامه پیدا کرده و روز به روز هم تشدید می‌شود. امروز شیب جامعه ما به سمت فاصله‌گیری از حجاب و حیای شرعی و سنتی و دینی و مساله عدم اختلاط زن و مرد است.

راتفاق بدتری که رخ داده این است که بعضی‌ها آمده‌اند تا این مساله را تئوریزه کنند. یعنی چون در عمل انجام شده، قرار گرفته‌اند یا خودشان متأثر از این اتفاق بوده‌اند، خواستند با هزار و یک تفسیر

و تاویل و تمسک به شواهد ضعیف مقابل صدها شاهد قوی، سخن از این بگویند که زن‌ها باید در صحنه اجتماع و سیاست، هم‌دوش مردان

باشند و چیزی کمتر از مردان ندارند. در مساله مواجهه زن و مردان نمی‌توانیم به مردین عمل کنیم، خوب عیبی هم ندارد، اما حرف این است که وقتی نتوانستیم عمل کنیم، دین را به گونه‌ای تفسیر نکنیم که انگار دین همین است، خانم‌ها باید بیایند به خیابان‌ها، باید شاغل شوند، به اداره‌ها بیایند، در بانک‌ها بنشینند، رشته مکانیک بخوانند، در معدن کار کنند، این‌ها را نگوییم. این تغییر دین خداست، تغییر احکام خداست و گناه بزرگی است. خدا به پیامبرش می‌گوید اگر ذره‌ای در وحی من تغییر بدهی، رگ و تین تو را می‌زنم. باید فکر کنیم که چه کار کنیم اضطراب‌ها کمتر یا مهار بشود.

■ حتی اگر در نظر بگیریم نظامی که بعد از انقلاب برای جامعه ما تعریف شد، کاملاً اسلامی بود، با توجه به پیشرفت‌های علمی و هجمه تکنولوژی که نمی‌توانیم از آن کناره‌گیری کنیم، مادری که مهم‌ترین وظیفه‌اش تربیت فرزند است، اگر به آن معنایی که شما می‌گویید خانه‌نشین باشد، چه طور



حاشیه

هنوز مساله را نفهمیده‌ایم

در مساله زنان بافهمیدن قصه کارهای مهمی انجام می‌شود، منتهی هنوز مساله را متوجه نشدیم. در چگونگی حضور زنان در جامعه هر جابری من استدلال بیاورید که به دلیل شرایط روز، حضور زن اضطرار است، قبول می‌کنم. بگوئید این مصلحت امروز است و حتی بگوئید دفع افسد به فاسد است، قبول می‌کنم. منتهی اضطرارهای عمل موجب نشود نفس احکام و ملاک و معیارهای دینی عوض شود. صد بار از من سوال کنند، صد سال آینده هم باشد، اگر اضطرار ما را به جایی برساند که اصلا حجاب از این جامعه رخت ببندد - فرض کنیم در بدترین حالت - سر سوزنی نمی‌توانم در حکم حجاب خدشه کنم. حجاب یک حکم دینی است، کسی نمی‌تواند در آن خدشه کند، اگر کسی در حکم دینی خدشه کند از دین بیرون می‌رود، ممکن است مرتد شود. رضاشاه می‌خواست این کار را انجام دهد، نتوانست. فرض کنیم واقعا شریعی ایجاد می‌کرد که هیچ کس نمی‌توانست حجاب را رعایت کند، خوب از باب اضطرار و ضرورت شاید خیلی از خانم‌ها به بی‌حجابی تن می‌دادند. اما اینکه احکام خدا را تغییر دهیم و بگوئیم این روایت‌ها غلط است و... این طور نگاه نکنیم. زمان و مکان نمی‌تواند احکام اولیه را تغییر دهد.

مثلا مدرسه‌های ویژه برای سنتی‌ها و متدین‌ها درست کنیم. این حرف را در دو دقیقه نمی‌شود باز کرد. باید ساعت‌ها کار کارشناسی روی آن بشود. نمی‌خواهیم جنگ بین سنتی و مدرن درست کنیم، ولی می‌شود به متدین‌ها بگوئیم شما متدین هستید، دغدغه دارید، توصیه می‌کنیم دخترتان را به دانشگاه دیگری بفرستید، دانشگاه درست می‌کنیم، مگر دولت نمی‌تواند؟ دانشگاه ویژه خانم‌ها در قم داریم، نمی‌شود گسترش داد؟ من با تفکیک جنسیتی مطلق موافق نیستم، ولی جاهایی را حتما می‌توان تفکیک جنسیتی کرد، حتما می‌شود زن و مرد را جدا کرد.

تاریخی حرف غلطی است، تحول ابزاری نداریم و تاریخ به تدریج تکامل داشته و... همه این حرف‌ها غلط است.

معماران تمدن ماقبل مدرن، انبیا بوده‌اند و آن تمدن محصول تعالیم و دخالت مستقیم خود انبیا بوده است. انبیا تمدنی را که در همه ابعاد - علوم، ساختارها و ابزارش - متناسب با فلسفه وجودی انسان باشد، ساخته‌اند. مدرن‌ها راه خدا را انکار کرده‌اند، معاد و قیامت را انکار کرده‌اند، اصل را بر لذت گذاشته‌اند، خوب برای لذت بردن، مدرنیته خوب است. اما قرآن می‌گوید «لعبدون» برای عبودیت. آدم‌ها به این دنیا بیایند و در بستر زندگی امتحان بدهند. کار کنند، یکی زن باشد، یکی شوهر. در این اعمال و رفتار امتحان پس می‌دهند. برای این نگاه، تمدنی لازم است که انبیا آورده‌اند و مستقر کرده‌اند. مرکب این تمدن همین اسب و استر و الاغ بوده. ابزار کشاورزی‌اش گاواهن بوده، طب و کشاورزی و دامپوری و خیاطی و معماری داشته، تا سید سال پیش همه این‌ها بوده. انبیای بعدی که آمدند، قرار نبود توسعه تمدنی به ما بدهند، قرار نبود بشر فکر کند از اسب باید پایین بیاید و مرکب متکاملش ماشین باشد. اگر قرار بر این بود، انبیا مخترع ماشین و راننده ماشین می‌شدند. قرار نبود رسانه‌های شفاهی تبدیل به تلویزیون و سینما بشوند. اگر قرار بود، انبیا این کار را می‌کردند. قرار نبود بانک‌داری مدرن در نظام باشد، در این عرصه

بحثی که شما می‌گویید منتفی است.

هزاران سال زنان مسلمان مومن چه کار کرده‌اند، بقیه هم همین کار را می‌کنند. حالا که تجدد و مدرنیته آمده، یک سری اضطرار در همه ابعاد به ما تحمیل شده است. از باب اضطراری که امروز مدرنیته بر ما تحمیل کرده، یک خانم خانه‌دار باید چیزهایی بداند، مثلا با کامپیوتر تا حدودی آشنایی داشته باشد. ممکن است من هم از باب اضطرار با شما موافق باشم، اما در همین روزگار هم اگر کسی از من بپرسد که می‌خواهم از دواج کنم، سراغ کدام خانم بروم؟ می‌گویم فهمیده باشد، میزانی از تحصیلات داشته باشد برای اینکه مسایل دینی و فرهنگی و اعتقادی و اخلاقی را بداند و بتواند چهار تا کتاب خوب بخواند. از طرفی هر چه تحصیلات او کمتر باشد، امتیاز است، خانه‌دار باشد، امتیاز است و... ولی هر جایی هم که اضطراری ثابت

می‌تواند از پس تربیت فرزندش بر آید؟ فرزند او با حضور در جامعه با مسایل مختلفی روبه‌رو می‌شود و برایش سوال پیش می‌آید. مادری که کاملاً از جامعه جدا است، چه پاسخی برای او دارد؟ به نظر من مشکلی پیش نمی‌آید. الان خانم من خانه‌دار است، مشکلی هم ندارد. البته درس خوانده، در دانشگاه پیام نور لیسانس گرفته. من هم مخالفی با او نکردم.

■ بالاخره درس خوانده، یعنی خانه‌نشین نبوده... خوب بله. من هم گرفتار اضطرارم. فرقی ندارد. همه ما گرفتار اضطراریم. ولی مثلاً زمانی که با هم از دواج کردیم، ایشان رشته مامایی می‌خواند. من مخالفت کردم، رشته‌اش را عوض کرد.

■ اگر خانم‌ها سراغ این رشته نروند خانواده‌های مذهبی بیشتر دچار مشکل می‌شوند. چرا مخالفت کردید؟ خوب برای اینکه «من به الکفایه» بود. اگر امر منحصر بر ایشان می‌شد، ممکن بود مخالفت نکنم، ولی «من به الکفایه» بود. به ایشان گفتم با محیط دانشکده‌تان خیلی موافق نیستم، ضمن اینکه دانشگاه ایشان در تهران بود و ما ساکن قم بودیم. ایشان می‌خواست درس بخواند، گفتم در پیام نور بخوان. این اضطرار همه را گرفتار کرده، در این شرایط اگر بدانم خانم من مثلاً در یک موضوع مشخص، تا خودش به نتیجه نرسد، مساله

حل نمی‌شود، مخالفت نمی‌کنم. فرض کنید در حد اینکه بخواهد درس بخواند. اولویت برای من ترک این درس خواندن است، اما او اصرار دارد و گمان می‌کند اگر نرود مشکلی پیش می‌آید، می‌گویم برو مادر پیام نور بخوان که زمینه حضور و اختلاط کمتری دارد.

ایشان این امکان را داشت که کارمند آموزش و پرورش بشود، من هیچ وقت پیگیری و کمک نکردم. الان هم از زندگی‌اش راضی است و اصلاً غبطه نمی‌خورد که چرا یک زن کارمند نیست و حضور اجتماعی به آن شکل ندارد.

البته من بحث کلی‌تری دارم که تحولات مدرنیته، همه‌اش انحراف از مسیر وحی و دین بوده. از زمان حضرت آدم تا دوپست - سیصد سال پیش که مدرنیته می‌آید و همه چیز را عوض می‌کند، این نوسان‌ها خیلی اندک بود، اصلاً اعصار مختلف

بخشی از
نتوانستن‌ها ناشی از
تحول فکری است
که برگشت‌ناپذیر
هم هست. بعضی از
متدینان دیگر باور
دارد که زنان باید هم
دوش مردان در همه
عرصه‌ها باشند.
این دیگر قابل تغییر
نیست



سراشیبی هستیم و این شرایط اضطراب است و کاری نمی‌شود کرد؟ کاربرد این نگاه چیست؟ من از شما سوال می‌کنم، کاربرد نگاه‌هایی که بانهگاه من مخالفند، چه است؟ آن‌ها برای اسلامی کردن چه کار می‌کنند؟

■ آن‌ها می‌گویند حالا که زن مجبور است وارد اجتماع شود، حدودی برایش تعریف کنیم. همه جانشینان، مثلاً رشته‌های مردانه را برای دختران نداشته باشیم. وقتی یک خانم راننده کامیون می‌شود، در تلویزیون تبلیغ نکنیم. عرصه‌هایی را برای زنان تعریف کنیم که هم مطابق شانسان باشد و هم زمینه انحراف از احکام دین در آن کمتر باشد...

من کاملاً با این حرف‌ها موافقم، اگر کاری از دستان برآید که شیب فساد را کم کند، وظیفه داریم آن را انجام دهیم. گاهی ممکن است شما بتوانید یک شهر را اصلاح کنید، گاهی یک آدم را، حتماً نسبت به آن آدم تکلیف دارید. تکلیف که ساقط نمی‌شود. من می‌گویم در یک سرازیری هستیم اگر بتوانیم این شیب را کم کنیم، آنجا هم تکلیف داریم. ولی حرفم این است که اتفاقاً اگر نوع نگاه به قضایا، نوع نگاه من باشد، می‌توانیم موثرتر و سنجیده‌تر و کم‌عارضه‌تر برنامه‌ریزی کنیم که خیلی از این مفاسد مہار شود.

کسی که نظام تعلیم و تربیت جدید را از اساس غیردینی و سکولار می‌داند، اگر در مقام برنامه‌ریزی به او میدان بدهند، موفق‌تر از کسی عمل می‌کند که ذات این نظام تعلیم و تربیت را سکولار نمی‌داند، فکر می‌کند ذات این نظام اسلامی است و فقط مشککش چهار تا کتاب معارف اسلامی و چند تا بی‌حجاب است که این‌ها سر جای خودش ممکن است درست باشد. در مساله زنان هم همین است. اگر تحلیل این باشد که آوار مدرنیته در مساله زنان بر سر ما ریخته، سنجیده‌تر و موثرتر برنامه‌ریزی می‌کنیم. مثلاً یکی از کارهایی که باید در این زمینه بشود، درباره رسانه است. بخشی از جامعه ما مثلاً چهل-پنجاه درصد این‌ها، قشرهای سنتی و متدین هستند. بقیه کمتر سنتی و متدین‌اند. گرایش آن‌ها به مدرنیته بیشتر است تا به سنت‌ها. در تهران براساس آمارهایی که گرفته شده - شاید آمار

شود، باشما مخالفتی ندارم.

■ می‌گویید اصلاح را نبوده توسعه تمدن و... پیش بیاید و به همین دلیل خیلی از مسایل در دایره اضطراب است، مگر انبیا نمی‌دانستند قرار است کار بشر به اینجا برسد؟ چرا احکام صددرد مطابق با شرایط زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شد؟

این خیلی نکته جالبی است، چون خداوند این مسیر را قبول ندارد.

■ خدا که می‌دانست ما به اینجا می‌رسیم، نمی‌دانست؟ چرا حکمی برای این شرایط نداده است؟

هشدار داده که ترسیم، حالا رسیده‌ایم، مواجهه اضطرابی می‌کنیم. «اکل میت» است. تا ظهور، این اضطراب‌ها تشدید می‌شود و گرفتار این اضطراب‌ها هستیم.

یکی از نتیجه‌هایی که از بحث من بیرون می‌آید این است که اگر وقتی صحبت از تحقق تمدن اسلامی می‌کنیم، مقصودمان این است که نظامی تشکیل دهیم که در راس آن ولی فقیه جامع شرایط و دین‌شناس عادل باشد، نظام تا آنجا که می‌تواند و در وسعش است و توانایی دارد، می‌خواهد احکام خدا را محقق کند. مسوولان عالی رتبه ما واقعاً اسلام را دوست دارند، دین را دوست دارند، احکام خدا را دوست دارند، تلاششان را هم

می‌کنند، البته تا جایی که بتوانند و شرایط جهانی و داخلی و اقتضای زمان به آن‌ها اجازه بدهد، می‌خواهند احکام خدا را اجرا کنند.

امادر عمل می‌بینیم سی-چهل درصد بیشتر عملی نیست. اگر مقصود از نظام دینی و تمدن اسلامی این است، من قبول دارم. این را نظام دینی می‌دانیم. قطعاً دینی و واجب‌الدفاع است. اعتقاد به جمهوری اسلامی داریم و این هم به گونه‌ای تمدن اسلامی است، چون رهبرانش کافر نیستند. هر جایی که بتوانیم یک حکم اسلامی را واقعاً اجرا می‌کنیم، دلیلی ندارد اجرا نکنیم. اما اگر بگوییم تمدن اسلامی و منظورمان تمدنی باشد که هفتاد-هشتاد درصد در آن احکام اسلام اجرا می‌شود، بنده معتمد ممکن نیست.

■ خب شما می‌گویید در مساله زنان در یک

اسلام هم خیلی از جاها منفعل است. امام صادق علیه السلام نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد، فعال است؟ حضرت امیر علیه السلام ۲۵ سال خانمشین است، فعال بود یا منفعل؟



خیلی از چیزها در دایره اضطراب است و گریزی از آن نیست، ممکن است مبارزه با آن به مفاسد دیگری منجر شود.

اجرا نیست، داد بز نیم، فریاد بز نیم؟ برای چه؟ مگر خدا عقل نداده؟ مگر خدا ملاک نداده؟ مگر نگفته است امر به معروف و نهی از منکر خیلی جاها تابع نتیجه است، اگر نتیجه نباشد چه فایده‌ای دارد؟

■ **اتفاقا رویکرد رسانه تا حالا همین بوده، می‌گوید من فلان سریال را می‌سازم برای آن خانواده‌ها که سراغ ماهواره نروند، شبکه قرآن هم گذاشته‌ام برای مذهبی‌ها، آن‌ها بنشینند و فیلم‌های گل درشت و دسته چندم مناسبی شبکه قرآن را نگاه کنند. اما این نگاه سکولار است، نتیجه این تفکیک همین چیزی است که الان در رسانه اتفاق افتاده. درست است؟**
نه، رسانه در این عرصه اصلا کار خودش را درست انجام نمی‌دهد.

■ **این تفکیک اصلا درست نیست.**

اتفاقا درست است. شما فکر می‌کنید اگر جای رسانه بودید چه کار می‌کردید؟ من خیلی جاها به رسانه حق می‌دهم، ضمن اینکه معتقدم رسانه خیلی بهتر از این می‌تواند برنامه بسازد.

■ **رسانه سریال دینی بسازد که برای همه قابل قبول باشد.**
چه قدر می‌تواند سریال دینی بسازد؟

■ **منظورم این نیست که مدام مختار نامه بسازد، همین خانواده‌ای که الان درگیری‌های عاطفی و اجتماعی‌اش را نشان می‌دهد، مسلمان نشان بدهد.**

رسانه‌های مدرن اقتضای اولیه‌شان، برای لغو و لهو و لعب و باطل است. برای غفلت است. این فلسفه وجودی اینهاست. اقتضای اولشان است. رسانه مدرن وقتی می‌خواهد برای لهو و لغو و باطل و خشونت و سکس و... استفاده شود مثل یک اسب راهوار است که به کارگردان و تحلیل‌کننده رکاب می‌دهد اما وقتی می‌خواهد یک فیلم و برنامه دینی و اخلاقی بسازد هزار و یک مشکل دارد. برنامه باید جذاب باشد و دینی، این کار ساده‌ای است؟ حضور زن یکی از عناصر جذابیت هنر و رسانه است. اگر شما می‌خواهید برنامه دینی بسازید، حتما باید زن را حذف کنید. آن وقت فکر می‌کنید جذابیت دارد؟ بچه من و شما پای تلویزیون می‌نشینند؟ حتما بچه

برای پارسال است - شصت درصد خانم‌های تهران بدحجابند، البته این بدحجابی ممکن است از بیرون بودن یک تار مو شروع بشود، تا... در مواجهه تبلیغی و رسانه‌ای با این باید درست عمل کنیم، مثلا باید بعضی از کانال‌ها و برنامه‌های تلویزیونی ما برای این دسته کمتر متدین باشد که می‌تواند رویکرد آن‌ها را به ماهواره کم کند، اما این برنامه‌ها برای دسته اول مضر است، چرا ما طوری برخورد می‌کنیم که هر دو گروه با هم پای برنامه‌های تلویزیون می‌نشینند؟

■ **پای برنامه‌هایی که بیشتر برای گروه دوم مناسب است...**

بله و آن دختر سنتی با این برنامه‌ها به سمت مخالف کشش پیدا می‌کند.

■ **اصلا می‌شود در رسانه چنین تفکیکی ایجاد کرد؟**
بله

دین حداکثری در روزگار ما قابل اجرا نیست. در مقام نظر دین حداکثری است همه چیز از آن دین است. اما در مقام عمل که به امروز می‌رسیم، حداقلی است

■ **چه طور؟ مثلا بگوییم این چند شبکه را فقط این خانواده‌ها ببینند و...؟**

بله. البته راه دارد. این کار خودش یک طراحی ویژه می‌خواهد. خیلی حساس است. مثلا هیأت مذهبی داریم، نماز جمعه داریم، بعضی جاها می‌شود خیلی صریح با مردم صحبت کنیم و بگوییم ما این دو مدل سریال را می‌سازیم، برای اینکه طرف نرود ماهواره نگاه کند، شما اگر مبتلا به ماهواره نیستید، دلیلی ندارد نگاه کنید، به شما توصیه می‌کنیم نبینید.

■ **خب این توصیه را در بهترین حالت یک آدم بالغ می‌تواند بفهمد و عمل کند، تکلیف بچه این خانواده پای این تلویزیون چه می‌شود؟**

یک انسان بالغ تا جایی که می‌تواند برای بچه خود برنامه ریزی می‌کند، جایی که نتوانست، می‌شود اضطراب. من این طرح را تا در صدی قابل اجرا می‌دانم، اگر قابل اجرا نبود که هیچ، مگر بانک‌داری اسلامی قابل اجراست؟ این هم قابل اجرا نباشد. فقط یک چیز می‌گوییم، اگر قابل اجرا نبود، دیگر نه خودمان این قدر خون دل می‌خوریم، نه به آن بی‌حجاب این قدر خون دل می‌دهیم، نه جنگ اجتماعی درست می‌کنیم، چرا این کار را می‌کنیم؟ باید رهايشان کنیم. چه تکلیفی داریم؟ اگر قابل اجرا نیست، رهايشان می‌کنیم. شما می‌گویید قابل





مسائلی که امروز
سرگردانمان
کرده این
است که
تحلیلان
از وضع
موجود
درست
نیست

بار عدالت امیرالمومنین علیه السلام نرفتند، زیر بار حکومت امام صادق علیه السلام نرفتند، ماجرا ادامه پیدا کرد و عرصه تنگ شد تا اینکه امام معصوم علیه السلام رفت در پرده غیبت و بعد به دوران مدرنیته رسید. این جامعه بر اساس آرمان‌های صدر صد غیر دینی تمدن جدید درست شد. معلوم است دین نمی‌تواند اینجا محقق شود. نقص دین نیست. در بحث تمدن و تحقق دین هم بحث کاملاً همین است. مشکل دین نیست.

خدا جایی هم می‌گوید «لکم دینکم ولی دین» ره‌ایشان کنید وقتی نمی‌پذیرند. امام صادق علیه السلام نتوانستند حکومت تشکیل بدهد، مشکل امام صادق علیه السلام بود؟ مشکل این بود که امام صادق علیه السلام یار نداشت، کسی همراه ایشان نبود، مردم به یک نظام حکومتی جبار و ستمگر مثل منصور دوانقی رضایت دادند، امام صادق علیه السلام چه کار می‌توانست بکنند؟ ربطی به مشکل امام صادق علیه السلام و دین ندارد. تجدد چنان بستر تمدنی را آلوده کرده که امکان تحقق احکام الله به نحو صدر صد، خیلی جاها نیست.

■ این دین انفعالی نیست؟



در مواجهه
زنان و مردان
نمی‌توانیم به‌مر
دین عمل کنیم
عیبی هم
ندارد. اما
نباید دین
را غلط
تفسیر
کنیم

■ بعد از این صحبت‌ها تعریف من از نگاه شما این می‌شود که یک نفر در مقام نظر تقیدات صد در صدی به احکام دین دارد، ولی در مقام عمل تقریباً برای همه ناهنجاری‌ها می‌گوید، اضطراب است دیگر، کاری نمی‌شود کرد...

بله. حالا در همه موارد نه، ولی در بسیاری از آن‌ها همین جور است. مثلاً می‌گویم این بانک‌داری اسلامی نیست، ولی از این بانک‌داری هم گریزی نیست، زیر آب این بانک‌داری را نمی‌شود زد، یک بانک‌داری اسلامی به این معنا نمی‌شود درست کرد.

■ پس دین برای همه عرصه‌ها و همه دوره‌ها بر نامه ندارد؟
نه خیر.

■ دین فقط برای زمان پیامبر با همان شرایط بود؟
نه. دین برای همه دوره‌ها و عرصه‌ها است...

■ اما این دینی که شما می‌گویید برای اصلاح بانک‌داری الان ما حرفی نداریم.

نه دقت بفرمایید! دین برای همه دوره‌ها است، اما به شرط تمکین مردم. وقتی مردم تمکین نکردند، زیر

من نمی‌نشینند، بچه شمارا نمی‌دانم. اصلاً از کجا این ضرورت دینی و غیر دینی بیرون آمده که ما شب باید پای تلویزیون باشیم؟ نفس این موضوع نامشروع است.

■ ساحت غفلت است دیگر...

اصلاً ببینید تلویزیون اگر همه چیزش درست بود، همه‌اش تفسیر و فلان آیت الله و همه این‌ها را پخش می‌کرد، فقط یک عارضه می‌گذاشت که سحر خیزی را از ما می‌گرفت، نمی‌ارزید. اما مساله این‌ها نیست. من خیلی جاها به رسانه حق می‌دهم. رسانه حرفش درست است. اگر بعضی از برنامه‌های جذاب و سریال‌های جذاب را نسازند که مردم پای تلویزیون بنشینند، به آن‌ها اعتراض می‌شود.

■ اما گاهی آن مسوول رسانه در تعریف جذابیت دچار اشتباه می‌شود...

ببینید، اصلاً پیچیدگی ندارد. جذاب یعنی اینکه وقتی مثلاً برنامه طنز فلان شبکه ماهواره را بگذاریم کنار این برنامه، مردم پای این طنز بنشینند. مثلاً طنز ساختمان پزشکان که از جهاتی مزخرف و از جهاتی جذاب و یک طنز بسیار قوی است، اما قشرهای مختلفی را از پای فارسی وان بلند می‌کند.

■ این نگاه حداقلی نیست؟

اصلاً نمی‌توانیم نگاه حداکثری داشته باشیم، دین حداکثری در روزگار ما قابل اجرا نیست. در مقام نظر دین حداکثری است، همه چیز از آن دین است. اما در مقام عمل که به امروز می‌رسیم، حداقلی است. در عمل می‌توانیم حداقل‌ها را اجرا کنیم. امروز زمان تحقق حداکثر نیست. چه در رسانه، چه در دانشگاه و... مگر الان غیر از این عمل می‌کنیم؟

خارج از متن

می‌خواند و عالمه غیر معلمه بود، چرا خطبه‌های متعدد نخوانده است؟ حضرت فقط در ماجرای کربلا در شرایطی که حضرت سجاد علیه السلام بیمار است، قافله‌دار اسیران می‌شوند و خطبه می‌خوانند. شاید امروز بنا بر اضطراب این حد از پرده‌نشینی امکان نداشته باشد، خوب به اضطراب عمل می‌کنیم.

تحقق تمدن اسلام با این بانک‌داری،

حضرت زهرا سلام الله علیها اتفاق نمی‌افتد، در حالی که اگر اصل بر هم‌دوشی زنان و مردان و حضور زنان در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی بود، باید ده‌ها خطابه از ایشان می‌دیدیم. البته مواردی هست اما این قدر کثرت ندارد و اصل بر خانه‌داری است. خیلی‌ها استناد می‌کنند به خطبه حضرت زینب سلام الله علیها، اما من می‌گویم ایشان که این قدر غرا خطبه

سیره متشرعان این است که زنان و دختران بیشتر در خانه هستند، حضرت زهرا سلام الله علیها وقتی می‌خواستند در آن مورد خاص به مسجد بروند، بنی‌هاشم اطراف ایشان جمع شدند که البته هم حصار امنیتی بود و هم حصار پوششی. در مسجد هم از پشت پرده برای دفاع از ولایت سخنرانی کردند. این نمونه‌ها چندان بار بیشتر در زندگی

وسع ماهمین
است، به انداز
وسعمان مکفیم

چون من بحث اسلام و مدرنیته را هم دارم، همه این اشکال را به من می گیرند. تدا در این نوع نگاه و تحلیل باهم به توافق نرسیم، موقع و زمان بحث درباره «چه باید کردها» نرسیده، اصلا گویی برای شنیدنش نیست. من به این تحلیل یقین و باور دارم اما «چه باید کردش» را نمی دانم.

باید بنشینیم با هم مشورت کنیم، شورا بگذاریم. عقلا و متدینان جمع شوند. حتی شاید لازم باشد خیلی جاها سراغ کسانی برویم که مثلا جامعه شناسی غربی خوانده اند و شاید از باب دفع افسد به فاسد راه حل هایی بهتر از من داشته باشند. اما در عرصه هایی که کار کردم مثلا برای رسانه می توانم یک برنامه کامل بنویسم درباره اینکه در شرایط موجود چه کار باید بکنیم که آفت های رسانه از این که هست، کمتر شود. مساله ای که امروز دست ما را بسته و سرگردانمان کرده، این است که تحلیل مان از وضع موجود درست نیست.

■ پس می توانیم از بحث نتیجه بگیریم که وقتی اضطراب این قدر فراگیر شده که الان امکان اجرای احکام اولیه اسلام وجود ندارد، موضع ما همان موضعی می شود که شما آن را رد کردید و گفتید برخی از آقایان راه را اشتباه رفته اند که می گویند زنان باید هم دوش مردان حرکت کنند و درباره حضور اجتماعی خانم ها حرف زده اند و... من اضطراب را رد نکردم. می گویم حکم اولیه دین این نیست.

■ اما الان ناچاریم به اقتضای شرایط برای همین دوره حرف بزنیم و تصمیم بگیریم... بله چون داریم به اضطراب عمل می کنیم. البته گاهی هم ممکن است افراط بشود، همه چیز را نمی شود شامل اضطراب دانست. اما خیلی از چیزها در دایره اضطراب است و گریزی از آن نیست، ممکن است مبارزه با آن به مفاسد دیگری منجر شود.

فرض کنیم جایی هم تعرض به حکومت می کردند. خیلی جاها هم تقیه می کردند. اما نباید بنشینیم. چه کسی گفته یا صد یا صفر؟ تمدن تراز اسلام با ظهور معصوم علیه السلام محقق می شود، روز به روز هم اضطرابها ممکن است بدتر بشود، تشدید بشود، وسع ما همین است، ما به اندازه وسعمان مکلفیم.

«لایکلف الله نفسا الا وسعها». امام صادق علیه السلام اصلا نتوانستند حکومت تشکیل بدهند. چه قدر از احکام الله را نتوانستند در زمان خودشان محقق کنند؟ اصل اول تشکیل حکومت بود که حضرت نتوانستند آن را تشکیل بدهند، البته بیکار هم ننشستند. حضرت کار خودشان را کردند و وظایف خودشان را انجام دادند.

سی سال است ما بالاترین سود را در کشورهای دنیا داریم، چرا این طور با قضیه برخورد می کنیم؟ اینکه بانکداری اسلامی محقق نشده، دلایلش این نیست که مسوولان ما از ربا خوششان می آید. این بانکداری ذاتش ربو نیست، ماهیتش ربو نیست. همان طور که ماهیت یونیورسیتی غرب سکولار است. خب هر جی بر ما نیست،

با این نظام تعلیم و تربیت و با این مناسبات اجتماعی، با این مناسبات اقتصادی، با این شهرنشینی، با این صنعت، با این روابط زن و مرد، با این رسانه، با این غرب، با این ماهواره و اینترنت و... ممکن نیست. وعده ندهیم، نه رنج خودمان را افزون کنیم، نه رنج مردم را و نه وعده بانکداری اسلامی بدهیم و تعارض و تنش برای مردم ایجاد کنیم.

اگر تحلیل این باشد که آوار مدرنیته در مساله زنان بر سر ما ریخته، موثرترین برنامه ریزی می کنیم



این چیزها قابل نبودند و از راهش وارد نشدند... راهش چی بود؟ چه کار باید می کردند؟

■ مثلا از همان ابتدا در حوزه زنان یک سری از فضاهای شغلی را برای خانم ها تعریف می کردیم و قانون می گذاشتیم که در بقیه جاها حضور خانم ها محدود شود...

بله این ها را من هم می دانم. ولی الان چه کسی می تواند خانم ها را از بانک ها و محیط های اداری بیرون بکشد؟

■ می توانستیم از اول به این سمت برویم... خب نفرتم دیگر. چه می شود کرد؟ بخشی از نتوانستن ها ناشی از تحولات فکری است که برگشت ناپذیر هم هست. در بعضی از متدینان تحولات فکری به وجود آورده ایم که آن فرد دیگر باور دارد که زنان باید هم دوش مردان در همه عرصه ها باشند. این دیگر قابل تغییر نیست.

■ این همه تاکید بر احکام اسلام چه فایده ای دارد وقتی برای امروز و الان جامعه ما هیچ راه کاری ندارید؟

خیلی جاها به رسانه حق می دهیم. اگر بعضی از برنامه ها و سریال های جذاب را نسازند به آن ها اعتراض می شود



خیلی انفعالی است. هفتاد درصد انفعال است. وقتی می گویم الان فقط بیست - سی درصد می توانیم دین را اجرا کنیم، یعنی هفتاد درصد انفعال است.

■ ولی اسلام اصلا دین منفعلی نیست. فرق اسلام با مسیحیت و ادیان دیگر در همین است... اسلام هم خیلی از جاها منفعل است. امام صادق علیه السلام نمی تواند حکومت تشکیل دهد، فعال است؟ حضرت امیر علیه السلام ۲۵ سال خانه نشین است، فعال بود یا منفعل؟ امام حسن علیه السلام فعال بود وقتی با معاویه صلح کرد؟

■ آن موقع فقط بعد سیاسی که برپایی حکومت اسلامی بود، اجرا نشد، ولی دین منفعل نبود، امام صادق علیه السلام چهار هزار شاگرد تربیت کرد. خب من هم همین را می گویم. الان شرایط تحقق بسیاری از احکام الله در جامعه وجود ندارد. شما می گوید وجود دارد؟ چرا در این سی سال این اتفاقی نیفتاد؟

■ چون برخی از کسانی که کار دستشان بود، به



در اسلام چهارده معصوم علیهم السلام الگوهای هستند که می توان از آنها تقلید کرد چون مثل انسان های معمولی زندگی، ازدواج و کار می کردند... ولی الگو حضرت عیسی و حضرت مریم این طور نیست.

طلوع

گفتگو با پاتریسیا لندی ز مسلمان ایتالیایی

فکر می کردند پشیمان می شوم

سمانه توحیدی



عالم و آدم هم که مسلمان شوند، نه تعجب دارد، نه چیزی به شان اسلام اضافه می شود. اصلاً محمد امین صلی الله علیه و آله وسلم برای همین پیامبر خاتم شد. چون دینش کامل ترین دین بود و فطرت کمال جوی انسان راهی جز تسلیم برابر آن ندارد.

در زینبیه سراغ تازه مسلمان های رویم و درباره انتخاب شان با آنها حرف می زنیم تا اگر گیر و گرفت زندگی گرفتار مان کرده و حواسمان به دین و ایمان مان نیست، با حرف های این تازه وارد ها کمی به خودمان بیاییم و قدر این میراث اولاد علی را بهتر بشناسیم.

خانم پاتریسیا لندی خیلی هم «تازه مسلمان» نیست. چهار فرزند دارد که دو تایشان در قم درس می خوانند و دو تای دیگر با مادرشان در ایتالیا زندگی می کنند. البته واسطه این گفت و گو، ابزار تکنولوژی بود و به ناچار، پاسخ ها مختصر ماند، اما تو خود حدیث مفصل بخوان...

کردید؟

از روزی که قرآن را خریدیم تا زمانی که اسلام آوردیم، کمتر از یک سال گذشت. فکر می کنم بعد از خواندن قرآن، اولین باری بود که احساس کردم اسلام همان حقیقتی است که دنبالش بودم. حتی چندبار با روستای از خانه بیرون رفتم و نماز خواندم اما چون نمی دانستم فلسفه اش چیست، بعد از چند روز دوباره آنها را ترک کردم.

خواست خدا این بود که مستاجر مادر شوهرم یک خانم متدین و باحوصله باشد، او دین اسلام را برای من توضیح داد. یکی از دایه های شوهرم هم درباره اسلام خیلی با من صحبت می کرد.

■ زمانی که به اسلام مشرف شدید، چند ساله بودید؟

بیست ساله بودم. فرزند اولم تازه به دنیا آمده بود و ماه مبارک رمضان بود.

■ اولین بار این مساله را به چه کسی گفتید؟
اول به شوهرم و به همان خانم مستاجر مادر شوهرم گفتم که هر دو خیلی خوشحال شدند.

■ واکنش افراد خانواده به این تصمیم چه بود؟

قانون ایران باید مسلمان می شدم. در مرکز اسلامی لندن چند کتاب درباره اسلام به من هدیه دادند. آن زمان دیگر به دستورهای دین مسیح عمل نمی کردم و دنبال حقیقت بودم، هر چند شخصیت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام برای من جای خودش را داشت. کتاب هایی را که داده بودند می خواندم و نکته هایش را بارفتار مسلمان هایی که می شناختم، مقایسه می کردم. کم کم دیدم بین حرف دین و عمل آنها خیلی فاصله است. حس کردم دین اسلام هم به درد من نمی خورد.

چند ماه بعد شوهرم تصمیم گرفت برای گذراندن دوره کارآموزی، یک سال به ایران برود. همراهش رفتم. یک روز که از جلو کتاب فروشی های نزدیک دانشگاه تهران رد می شدیم، قرآنی با ترجمه انگلیسی دیدیم و خریدیم. تا به خانه رسیدیم، زود آن را خواندم. هر چه بیشتر می خواندم، احساس می کردم این کلمه خداست. برایم جالب بود که در قرآن درباره حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام هم مطالبی وجود دارد.

■ از زمانی که دین اسلام فکر شما را مشغول کرد تا زمان تشریف، چه قدر طول کشید؟ برای اینکه درباره دغدغه تان به نتیجه برسید، چه کار

مسیحیت را به تبعیت از خانواده انتخاب کرده بودید یا اهل تحقیق و مطالعه بودید؟



سال ۱۹۵۹ ز سوئیس به دنیا آمدم، اما ایتالیایی هستم. در ۱۲ سالگی به ایتالیا برگشتم و آنجا دیپلم گرفتم. اما بعد برای یاد گرفتن زبان به انگلیس رفتم. خانواده ام کاتولیک بودند و من در همان دین بزرگ شدم. البته دین همیشه برای من یک بخش مهم از زندگی بود. کلاس دین مدرسه، از نظر من جالب ترین درس بود و با اشتیاق در آن شرکت می کردم. تا ۱۵-۱۶ سالگی درباره دینم شک و تردیدی نداشتم اما بعد کم کم تحقیق و بررسی را شروع کردم. هر چه بیشتر تحقیق می کردم، تردیدم بیشتر می شد. احساس می کردم مسیحیت از اصل پیام حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام خیلی دور شده و فهمیدم بعضی مسایل مثل تثلیث و عصمت پاپ، بدعت در دین مسیحیت است.

■ اولین چیزی که سبب شد به اسلام فکر کنید، چه بود؟

زمانی که انگلیس بودم با یک جوان مسلمان ایرانی آشنا شدم و با هم ازدواج کردیم. آن زمان طبق



این که اسلام برای کوچک ترین مسایل زندگی حکم و برنامه دارد، یکبار دلالی بود که باعث شد به سوی این دین جذب بشوم.



دین امتیاز است یا دخالت در حریم شخصی پیروانش؟

اینکه اسلام دین کاملی است نقطه مثبتی است و دخالت در حریم شخصی انسان ها نیست، چون خدایی که ما را آفریده، حتماً بهتر می داند چه چیزی برای ما خیر است و چه چیزی شر!

■ اگر بخواهید کسی را به دین اسلام دعوت کنید، مهم ترین مزیتی که از اسلام برای او می گویند، چیست؟

برایش دربار مهربانی و ایثار معصومان علیهم السلام - که صفت خداوند هم هست - توضیح می دهم. اینکه قرآن تحریف نشده، در حالی که انجیل و تورات تحریف شده اند. دیگر اینکه درست است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیاء بود ولی ما امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف داریم و خدا ما را به حال خود رها نکرده است.

در اسلام چهارده معصوم علیهم السلام الگوهایی هستند که می توان از آنها تقلید کرد، چون مثل انسان های معمولی زندگی می کردند، از دواج می کردند، کار می کردند، ... ولی درباره حضرت عیسی و حضرت مریم، اگر قول اینکه از دواج نکردند، درست باشد، پیروی و تقلید از آنها سخت تر است.

هفته به کلیسا می رفتید، اما حالا باید سه بار در روز نماز بخوانید، روزه بگیرید و ... در این مدت فکر نکردید این مناسک وقت گیر یا خسته کننده است؟

برای من نماز خواندن و روزه گرفتن سخت نبود، چون وقتی هم مسیحی بودم، بیشتر از هفته ای یک بار به کلیسا می رفتم. هیچ وقت فکر نکردم که نماز خواندن، وقت گیر است. مهم این است که آدم برنامه ریزی کند و اعمالش را به موقع انجام دهد.

■ اسلام برخلاف مسیحیت یک دین انفعالی و محدود به کلیسا نیست. برای جزییات زندگی برنامه دارد و در همه امور زندگی او جاری است، چه قدر به این جزییات توجه کردید؟ تاثیر این رویکرد در زندگی شخصی شما چه بوده؟

همین که اسلام برای کوچک ترین مسایل زندگی حکم و برنامه دارد، یکی از دلایلی بود که باعث شد به سوی این دین جذب بشوم. خیلی وقت ها در زندگی شخصی وقتی آدم نمی داند در یک موضوع چه تصمیمی بگیرد، این دستور العمل های دین به آدم کمک می کند.

■ به نظر شما این جامع الاطراف بودن برای یک

سعی نکردند شمار از تصمیم تان منصرف کنند؟ وقتی این مساله را به خانواده ام گفتم - به ویژه مادرم - اصلاً خوشحال نشد، اما به تصمیم من احترام گذاشتند و اعتراضی نکردند. البته فکر می کردند این تصمیم را از سر جوانی گرفته ام و تا چند وقت دیگر نظرم عوض می شود، اما بعد فهمیدند که خیلی جدی هستم.

■ باید برش دین اسلام قید های ویژه ای را برای زندگی انتخاب کردید، حتماً دین اسلام روابط قبلی تان را تا حدودی محدود کرده یا شکل و کیفیت آنها را تغییر داده، با این مساله چطور کنار آمدید؟

بله، از زمانی که مسلمان شدم به دلیل رعایت احکام اسلام، زندگی ام خیلی عوض شد. دیگر نمی توانم در هر مجلسی شرکت کنم، اوایل این کارها کمی به نظرم سخت می آمد اما وقتی آدم می فهمد که انسان برای رضای خدا و آخرت زندگی می کند و زندگی اصلی در جهان آخرت است، همه این کارها آسان می شود.

■ مناسک فردی و اجتماعی دین اسلام خیلی بیشتر از مسیحیت است. قبلاً فقط یک بار در

حرف‌هایی از زندگی مادر و پدر شهیدان فهمیده

می‌گفت: من مرد کوچک خانه‌ام

ریحانه فدایی - راحله شاکر

اگر شما هم به این قایل باشید که شهادت، اتفاقی نصیب کسی نمی‌شود، لابد این را هم می‌پذیرید که اگر خانواده‌ای دو فرزند شهید دارد، حتماً ذات و باطن سلامت و درست و درمانی دارد. با حاجیه خانم و حاج آقای فهمیده از زیر و بم زندگی گفتیم و شنیدیم تا از میان حرف‌های صاف و ساده و شیرین شان راهی به سرچشمه این سلامت پیدا کنیم.

پدر و مادر شهیدان محمد حسین و داوود فهمیده این روزها دهه هشتم عمر شان را می‌گذرانند و به قول حاج آقای فهمیده سی سال است که با هم رفیق‌اند. حاج آقا می‌گوید: «دنبال یک لقمه نان، با تلخ و شیرین زندگی ساختیم اما هیچ وقت پریشان نشدیم، چون خدا را داشتیم.»



خانه خانواده فهمیده پشت یک مدرسه است، در کرج و در کوچه‌ای که به اسم شهید فهمیده نیست. از خادم مدرسه می‌پرسیم منزل شهید فهمیده



همین جاست؟ می‌گوید «آره، ولی در اصلی از کوچه پشتی است، فرقی هم ندارد کدام زنگ را بزنید» ظاهراً خانه پسرهای حاج محمد تقی فهمیده هم در این آپارتمان است. خود حاج آقا در را باز می‌کند. عکس بزرگی از محمدحسین فهمیده و برادرش روی دیوار روبه‌رو است. چهره‌اشنایی که از کتاب‌های درسی دوره ابتدایی هر بچه‌ای می‌بیند داستان نوجوان ۱۳ ساله را می‌خواند. حاج خانم سلام و علیکی می‌کند و به آشپزخانه می‌رود و به غذای روی گاز سر می‌زند. منتظر می‌مانیم تا او هم بیاید. می‌گوید «مصاحبه‌ها با حاج آقا است. صحبت‌ها همیشه با ایشان است» و همان جاشغول می‌شود.

■ چرا اسم کوچه به اسم آقا محمد حسین نیست؟ حاج آقا تعریف می‌کند که خانه قدیمی شان حالا موزه شهیدای دانش آموز شده و کوچه آنجا به اسم محمد حسین است. یک میدان هم همان نزدیکی‌ها به نام شهید فهمیده است که مجسمه‌ای از او محمد حسین دارد.

بعد از مصاحبه که به آنجای روییم، روی تابلو کوچه نوشته‌اند «کوچه فهمیده» و پایینش هم تابلویی زده‌اند و عکس شهید فهمیده را کشیده‌اند. میدان شهید فهمیده هم هست اما از مجسمه خبری نیست، محلی‌ها می‌گویند «چند روزی است شهر داری مجسمه را برده که تعمیر کند، لابد!»

بالاخره حاج خانم هم می‌آید و کنار ما می‌نشیند.

■ حاج آقا چند تا بچه دارد؟ الان ۵ تا. دو تا ایشان هم رفتند، می‌شود ۷ تا. داوود اولاد دوم بود، حسین اولاد سوم، حسین اول شهید شد.

■ چه شد که حال و هوای جبهه به سرشان افتاد؟ حاج آقا از سوال ما خوشش نمی‌آید، غیضی می‌کند و می‌گوید: اثر آب و هوا نیست. آب و هوا نداریم. کسی دنبال آب و هوای رود که بخواهد شمال و دریا و... برود. آنجا جای امتحان دین بود. این سوال را اگر بخوایم طبق حرف شما جواب دهیم، می‌شود اینکه خودش رفته و کشته شده و تمام شده و رفته‌اند، ما می‌خواهیم حرف‌هایی که می‌زنیم طوری به مردم برسد که حداقل بدانند دین اسلام چه بوده، چه هست و چه کار باید کرد.

■ خودمان را کمی جمع و جور می‌کنیم و می‌پرسیم؛



حاج آقا تعریف می‌کند که خانه قدیمی شان حالا موزه شهدای دانش آموز شده و کوچه آنجا به اسم محمدحسین است.

گاهی می‌رفت تهران و منزل خواهرم می‌ماند، گفتیم شاید همین‌طور شده. گاهی هم برای نماز جمعه به تهران می‌رفت. گفتیم شاید برای همین رفته است. پرسیدیم، گفتند اینجا نیست، نگران شدیم. حاجی گفت لابد دوباره رفته پاره. چون قبلاً یکبار رفته بود پاره اما چون سسنش کم بود، او را بر گردانند. حاجی گفت نمی‌گذارند از خطر رد شود، او را می‌آورند و تحویل می‌دهند. روز سوم دوستش دو چرخه را آورد و تحویل داد. گفت: حاج خانم، محمد حسین سه روز است که رفته. گفتیم کجا؟ گفت جبهه. گفتیم چرا گذاشتی بروی؟ گفت بقیه اش را هم گرفتیم، ولی خودش را رها کرد و سوار ماشین شد و رفت. باز ما منتظر بودیم که پاسدار ها او را بیاورند و تحویل بدهند. در شناسنامه اش دست برده بود و سسنش را زیاد کرده بود. با دوستش از یادگان افسر به تهران اعزام شده بود. برادر دوستش در یادگان افسر به پاسدار بود. دوستش که داشت خدا حافظی می‌کرد،

او هم بین آن‌ها خودش را جا کرده بود. گفته بودند شما کجا می‌آید؟ می‌گویند آمدیم به شما کمک کنیم، آب بدهیم. نمی‌دانستند که آن بنی صدر لعنتی آن بساط را راه می‌اندازد و آن‌ها در محاصره گیر می‌کنند. وقتی دوستش شهید شده بود، محمدحسین گفته بود من ساکت نمی‌نشینم، تقاص خون دوستم را از صدامی‌ها می‌گیرم. نارنجک دست گرفته بود و وقتی تانک‌های دشمن برای گرفتن خرمشهر وارد می‌شود، خودش را زیر تانک دشمن می‌اندازد.

ما اینجا بی خبر بودیم. هفته چهارم بود و دنبال او می‌گشتیم. معلوم بود که این دفعه از دست پاسدار ها فرار کرده و رفته جبهه. آن زمان تازه خانه خریده بودیم، هنوز خانه مان برق نداشت و نمی‌توانستیم تلویزیون روشن کنیم و از جبهه خبر نداشتیم. یک رادیو داشتیم و آن را روشن کرده بودیم. سفره پهن بود و شام می‌خوردیم. حاجی اخبار را گوش می‌کرد. وسط اخبار گفتند، امروز یک پسر ۱۳ ساله به خودش نارنجک بسته و زیر تانک رفته و شهید شده. من گفتم این پسر ۱۳ ساله حسین بوده. حاجی گفت خانم این پسر ۱۳ ساله مال خرمشهر است، حسین نیست. گفتیم به خدا هیچ کس جرات حسین را ندارد، چند روز دیگر خبرش به گوشه‌ای می‌رسد. پسر ما داوود گفت من فردا می‌روم هر طور شده حسین را پیدا می‌کنم و تحویل می‌دهم. هر کس زیر تانک می‌رود تو می‌گویی حسین بوده، هر کس زیر ماشین

جنگ آمدیم.

حالا حاج خانم ادامه می‌دهد: «پسر خواهر حاجی تصادف کرد، دامادمان هم نمی‌توانست سر کار برود. حاجی راندگی را کنار گذاشت و برای کمک به این‌ها، مغازه هایشان را رها انداخت. ما هم آمدیم کرج و ماندگار شدیم. دو سال اینجا بودیم که بچه‌ها رفتند و شهید شدند.»

■ **اول کدام پسر تان رفت؟**
حسین آقا.

■ **آن موقع چند سالش بود؟**

باید به کلاس سوم راهنمایی می‌رفت. روز اول مهر خواهرهای کوچک تر را به مدرسه برد، آمد خانه و ناهار خورد. گفتیم مگر مدرسه نمی‌روی؟ گفت امسال جنگ است، باید بپرسم مدرسه شروع شده یا نه؟ همان روز به جبهه رفت.

■ **از قبل هم دنبال این کارها بود؟**

بله. در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد. روی پشت بام اذان می‌گفت. هر کس اذان نمی‌گفت، حسین اعتراض می‌کرد. برای تظاهرات به تهران می‌رفت، چون در کرج خبری نبود، می‌گفتم «تو این قدر می‌ری تهران، می‌خواهی رئیس جمهور بشی مادر؟ چه کاره می‌خوای بشی که این قدر تظاهرات می‌ری؟» می‌خندید و می‌گفت «حالا چه دیدی؟ شاید ماهم کارهای شدیم، من نمی‌تونم ساکت بنشینم، باید بروم.» کرج هم که

بودیم اعلامیه‌های آقا را می‌آورد، می‌فروخت. کسی جرات نداشت اعلامیه آقا را تهیه کند. اما او می‌رفت از قم اعلامیه می‌گرفت و اینجا پخش می‌کرد. ما این‌ها را نمی‌شناسیم. همان‌طور که امام را شناختیم، شهدا را هم نمی‌توانیم بشناسیم. آن سال هم که جبهه رفت با دوستش قرار گذاشته بود. دو چرخه اش را به دوستش داد و گفت: «چرخ من اینجا باشد، ولی به مادر من نگو، بعد از سه روز چرخ را بر تحویل بده.»

■ **یعنی به شما چیزی نگفت؟**

حاج آقا می‌گوید: نه، بی خبر رفت. هیچ کس تا بعد از شهادتش متوجه نشد.

حاج خانم دنبال صحبت حاج آقا را می‌گیرد: تیم فوتبال داشت. گفت می‌روم آنجا. گفتیم مگر شما مدرسه نداری؟ گفت چرا بعد از مدرسه رفت. آن شب نیامد، شب بعد هم نیامد. از قبل هم پیش آمده بود که

در خانه در باره جبهه رفتن هم صحبت می‌شد؟

هیچ بحثی در خانه پیش نیامد، فقط حرف امام رحمت‌الله علیه بود. وقتی امام رحمت‌الله علیه دید مملکت در خطر است، مجبور شد، بپاییزد. با مردم صحبت کرد و حرکت کرد. ما هم بودیم، ایشان هم قم بود. از این خانه به آن خانه حرف‌های امام پخش می‌شد. صحبت‌های ایشان حرف دین و حفظ اسلام و مملکت و ناموس بود.

■ **در قم چه می‌کردید؟**

ما اهل قم هستیم. دنبال آقا بودیم. البته نه که بگوییم خط مقدم حرکت بودیم. کار خودمان را می‌کردیم، اما روزهایی که اتفاقی پیش می‌آمد، دنبال ایشان بودیم. هر جاسخنرانی می‌کردند، ما هم بودیم.

■ **حسین آقا را هم با خودتان می‌بردید؟**

نه، ایشان مطلبش جداست. ایشان از زمان مدرسه دنبال حرف‌های امام رحمت‌الله علیه بود.

■ **چطور؟ آن موقع که خیلی بچه بود!**

حاج آقا باز جدی می‌شود: «مگر محمد حسین طباطبایی که بین این همه قرآن خوان اول شد، بچه نبود؟ اگر معجزه نباشد، محال است بچه ۷ ساله بتواند دکترا بگیرد. بچه‌های جنگ هم همین‌طور بودند. این‌ها معجزه الهی است. اگر دوران جنگ مردم گوش به فرمان رهبرشان نبودند و از او پیروی نمی‌کردند، پیروز نمی‌شدیم. ما هم مثل کشورهایی می‌شدیم که زیر سلطه استعمار رفته‌اند. ما دنبال دین رفتیم، عده‌ای هم دنبال کارهای دیگر می‌روند. باید کار را درست انجام دهیم تا این چهار صبحی که زنده‌ای بی خود نگذرد و بعد از تمام مصیبت‌هایی که کشیده‌ایم، مردن تازه اول بدبختی مان نباشد.»

■ **شما چه کردید که بچه‌ها به این فهم رسیدند؟**

ببین باباجان، ما کارگر بودیم. بنایمی می‌رفتیم، چوپانی می‌کردیم، ۳۰ سال راننده بودم. در همین راندگی، زمان طاغوت مساله‌هایی وجود داشت، اما ما دنبالش نبودیم. سعی می‌کردیم یک لقمه پیدا کنیم بدهیم به خانم. بگوییم این ۵ تومان مال شما، چیزی درست کن بخوریم و فردا هم داشته باشیم تا پس فردا که برمی‌گردیم.

■ **چه سالی به کرج آمدید؟**

ما ۳۰ سال است اینجا هستیم.

حاج خانم همان‌طور که به حرف‌های حاج آقا گوش می‌دهد، برای مایه می‌گذارد و می‌گوید: «از اول جنگ آمدیم اینجا.»

حاج آقا هم تایید می‌کند: «راست می‌گوید، از اول

اثر آب و هوا نیست.
آب و هوا نداریم.
کسی دنبال آب و هوا
می‌رود که بخواد
شمال و دریا و...
برود. جبهه جای
امتحان دین بود

می رود، می گویی حسین بوده. گفتم دیگر حسین را نمی بینید. سفره جمع شد، هیچکس شام نخورد. حسین جلونظرمان آمد. روزهای بعد هم همین خبر را می گفتند. روز سوم بود که برادرهای دوستش آمدند دم خانه و به ما خبر دادند.

■ زمانی که در قم بودید شرایط چطور بود؟ راحت زندگی می کردید؟

ما کارگری می کردیم. آن زمان مردم به اندازه الان در رفاه نبودند، چشم و هم چشمی امروز نبود. یک خانه ۵۶-۵۷ متری داشتیم، دو اتاق داخل هم داشت. اما شب که خانه می آمدیم، انگار همه چیز داشتیم. بچه هادر این فضا بزرگ شدند.

■ چه چیزی این آرامش را به شما می داد؟

این شد حرف حسابی! اگر کسی به خدا ایمان نداشته باشد، زندگی مشکل می شود. ایمان به خدا همه چیز به انسان می دهد. اگر اتکالت به خدا باشد، کار که می کنی، برکتش در زندگی معلوم می شود. هر چند خودت هم نمی فهمی از کجا آمده. اصل، توکل به خداست.

■ بچه ها این توکل شمارا کجای زندگی می دیدند؟

شب که می آمدیم خانه، نه رادیو بود، نه تلویزیون. ما بودیم و سه تومان حقوق. هر چه بود می گذاشتیم روی تاقچه. من و حاج خانم با هم رفیق بودیم، حالا هم هستیم. زندگی رفاقت زن و شوهر است، نباید کلک در کار باشد. خدا از این خوشش می آید، برکت می دهد.

■ برای بچه ها حرف می زدید؟ این چیزها را توضیح می دادید؟

غروب که می شد همه خانه بودیم. می نشستیم، حرف می زدیم. می خندیدیم. نماز می خواندیم.

حاج خانم ظرف میوه را مقابل حاج آقای گذارد و می گوید: هر وقت حاجی نماز می خواند محمد حسین هم با او می خواند. حرم هم که می رفت، با او می رفت و نماز می خواند.

■ حاج خانم با کم و کسری های زندگی چطور کنار می آمدید؟ به بچه ها چه می گفتید؟

بچه های مادیر این چیزها را یاد گرفته بودند. این طور نبود که برای وسایل مدرسه آن ها از یک ماه قبل خرید کنیم. یک روز مانده به مدرسه، وسایل شان را تهیه می کردیم. با محمد حسین می رفتیم برای خریدیم. لباس و کفش می خریدیم. محمد حسین می گفت دخترها را نیامور، من برایشان می خرم. اندازه شان را می گرفت و می خرید. این طور نبود که مثل امروز کلی وسایل برای بچه ها بخریم، خب نمی شد.

■ درس خودش چطور بود؟

درسش خوب بود. درسش را در مدرسه می خواند. خانه هم که می آمد دو ساعت می رفت در اتاق را می بست و مشق هایش را می نوشت. بعد دنبال کارهای دیگری می رفت. روزه می رفت، هیات می رفت، با بچه ها بازی می کرد. عمویش با او همکلاس بود، از مدرسه که می آمد، در اتاق را می بست، فقط درس می خواند. به محمد حسین می گفتم از هادی یاد بگیر. می گفت من باید همه کارهایم را بکنم. می گفتم بیایم مدرسه از درست بپرسم؟ می گفت: نه. مگر من بچه ننه ام؟ نباید بیای. تا کلاس اول راهنمایی قم بودیم. حالا اسم مدرسه اش را به نام محمد حسین کرده اند. موقع

من گفتم این پسر ۱۳ ساله حسین بوده. گفتم به خدا هیچ کس جرات حسین را ندارد، چند روز دیگر خبرش به گوشتان می رسد

انقلاب تانک های شاه دم مدرسه ایستاده بود. مادرم خدا بیامرز می لرزید. می گفت نکند بچه ها را با تیر بزنند. دیدم از پشت خانه آمد. گفتم چطوری آمدی؟ گفت از دیوار مدرسه پریدم. به معلم گفتم الان مامانم نگران می شود، اجازه گرفتم و آمدم. کتاب هایش هم دستش بود. کتاب ها را گذاشت خانه و دوباره رفت. آنجا به قدری سربه سر سربازها گذاشتند که با آن ها دوست شدند و گفتند بیا پدری تانک بنشینید!

متعجب نگاه می کنیم، حاج خانم می خندد: «خلاقش خوب بود. خودش را در دل دیگران جاس می کرد. اینجا خانه ما اول کنار خیابان اصلی بود. گاهی ماشین های باری پنجر می شدند، می ایستادند. سراغشان می رفت می گفت: این هاغریب اند. ببینیم آب و غذا دارند؟ برایشان غذایی برد.

■ اهل ورزش و بازی هم بود؟

حسابی! زمین فوتبال محل به اسم او بود. بچه های محل را جمع می کرد، بازی می کرد. آن روز هم که رفت جبهه، لباس فوتبال تنش بود. گفتم کجاس می روی؟ گفت فوتبال دارم. برای خودش

برنامه ریزی کرده بود. دو جفت جوراب و لباس گذاشته بود در کیف حمامش و با خودش برد.

در خانه را می زنند و خانمی با یک نوزاد وارد می شود. حاج آقای گوید: عروسم است. بچه را از بغل مادرش می گیرد و قربان صدقه اش می رود. مغز بادام است و شیرین!

■ حاج خانم محمد حسین تابستان ها کار می کرد؟

بله. مثلاً آن سال که رفت پاوه، در تهران برای خودش

می خورد چادرشان گلی می شود. می گفت تو برای چادر شستنی ناراحتی؟ اگر الان چادر سر نکنند، دوزخ دیگر به حرف کسی گوش نمی کنند. دخترهای محل اگر درست لباس نمی پوشیدند، می رفت دم خانه شان و می گفت کسی حق ندارد این طور در کوچه بیاید. شما نمی توانید از ناموس خودتان مراقبت کنید؟ برادرش داوود می گفت: حسین حوصله داری؟ این بچه ها را رها کن. می گفت «داداش زمانه بده، بدتر هم می شه. آدم باید خودش مواظب ناموس خودش باشه.» از این کارها زیاد می کرد. کارهای خانه همه دست محمد حسین بود. خرید، فروش، بازار رفتن، نان، آب همه با محمد حسین بود. می گفت من مرد کوچک خانه هستم، هر کاری می کردیم باید با او مشورت

محمد حسین نترس بود. از چیزی واهمه نداشت. با کسی رودربایستی نداشت. در همان عالم بچگی حرف خودش را می زد. می گفت من بچه نیستم، هر جانا حق است، باید حرف خودم را بزنم. بالینکه در قم بدحجابی نبود اما حواسش به خواهر هایش بود. می گفت «آدم باید مواظب رفتار و کارهای خودش باشد. بداند دخترش کجاس می رود. دخترهایی که اشتباه می کنند، از خانواده شان حساب نمی برند.» مواظب خواهر های کوچکش بود. این ها را مادر سه می برد و موقع برگشت هم از دور نگاه می کرد که در راه چه می کنند. مجبورشان می کرد چادر سر کنند. کلاس اول و دوم بودند. می گفتم حسین جان برای این هاسخت است چادر سر کنند. اینجا حرف می آید، با چادر زمین

حواسش به همه چیز بود



خانه ما اول کنار خیابان اصلی بود. گاهی ماشین های باری پنجر می شدند، می ایستادن. سراغشان می رفت. می گفت: این ها غریبانند. ببینیم آب و غذا دارند؟ برایشان غذای می برد.

در یک تریکوبافی کار پیدا کرده بود. همان تابستانی که رفت پاره.

■ چند وقت قبل از شهادتش رفت پاره؟

۳-۴ ماه قبل بود. اول مهر رفت. بچه ها را بر مدرسه، خودش آمد خانه و ناهار خورد. البته کم خورد. گفت باید بروم فوتبال. داداشش گریه می کرد. می گفت مرا هم ببر. او را هم با خودش برد. کتانی اش را که می پوشید، بندهایش را سفت بست. گفتم پسر مگر می خواهی بروی سفر قندهار؟ رفت. برادرش سه ساله بود، چند دقیقه بعد برگشت، باز گریه می کرد. گفتم مامان داداش رفت فوتبال، برمی گردد. گفت نه، داداش با من خدا حافظی کرد.

■ پول های تابستانش را چه کار می کرد؟

برای مدرسه خرج می کرد. رنگ می خرید، لامپ می خرید. هر چه من برای ظرف شستن دستکش می خریدم، می برد مدرسه. می گفت مدرسه باید قشنگ باشد.

■ پسر اول تان کی جبهه رفت؟

داوود سه سال بعد از شهادت حسین باید سربازی می رفت. سربازی اش سبندج افتاد. گفتیم بگذار بگوییم تو برادر شهیدی. گفت نه، اصلاً نباید بگویید. سربازی ام هر جای باشد، باید بروم. شما هم نباید چیزی بگویید. من و حاجی برای دیدنش به سبندج رفتیم. پشت در سرباز خانه ما را شناختند و فهمیدند داوود برادر شهید است. ما را دعوت کردند و جایش را نشان دادند. گفتند جایش خوب است، نگران نباشید. بعد هم اعزامش کردند به پادگان افسریه. بعد از ۸ ماه آقای رفسنجانی سربازی اش را بخشید. چند ماهی پیش ما بود. بعد جنگ شدت گرفت. ناراحت بود. با ۸ نفر از بچه های محل برای اعزام اسم نوشت. مانگران بودیم. دم مسجد گفت نترس، من شهید نمی شوم. من که به

خط مقدم نمی روم، می خواهم این چند نفر را ببرم که جبهه را بشناسند. اما خودش فرمانده بود. گفت من ۳ ماه می روم، ماهی ۵ روز می آیم به شما سر می زنم. هر روز روی دیوار خط بکش روزی سی ام من خانه هستم.

■ بی تابی می کردید؟

آره خب. نمی خواستم بروم. روز سی ام آمد. مادر من خانه ما بود. مریض بود. کولش کرد و دکتربرد، داروهایش را گرفت. چند روز بعد دنبالش آمدند که فر دایا پدر برویم. گفت نترس من که جلوم نمی روم و رفت. بعد از ۲۰ روز خبر شهادتش را به ما دادند. وصیت کرده بود که در همان قطعه محمد حسین او را دفن کنند. گفته بود وقتی پدر و مادر من به بهشت زهرا می آیند هر یک سر قبر یکی از ما بنشینند. عروس حاج آقا رفته است و حاج آقا هم به حرف های مادر محمد حسین گوش می دهد. می گوید: داوود در منطقه حاج عمران در عملیات والفجر ۳ شهید شد. حاج خانم اشک هایش را پاک می کند. به چشم های ما نگاه می کند و همان طور که میوه تعارف می کند، لیخن می زند و آرام می گوید: «خانه ماها آمدن، همین طوری است، ناراحتی دارد.»

■ حاج آقا اهل هیات و روضه هم بودید؟

ما ۳۰ سال است که روضه امام حسین علیه السلام داریم. حاج خانم تکمیل می کند: هر سه شنبه جلسه قرآن و روضه داریم. حاج آقای می گوید: در دهان، سراج، یک آقای روحانی

بود، خیلی قشنگ حرف می زد. مادر این محیط ها بزرگ شدیم. محیط های ساده و خوب، پای منبر امام حسین علیه السلام. این ها را فراموش نکردیم. ۳۰ سال سفر سوری به می رفتیم. کمک صاحب کاروان بودم. گاهی چیزی به ما می داد، نمی داد هم مشکلی نبود، من فقط به قصد زیارت می رفتم. صبح ساعت ۳ می رفتم حرم حضرت زینب سلام الله علیها و نماز می خواندم. دعای خواندم. فقط عشق زیارت داشتم. کربلا و مکه هم ۷-۸ بار رفتم.

■ بچه ها هم در مراسم های هیات همراه هستند؟

شهر همین عروسم تمام کار های هیات را می کند، تمام مداح های کشور را هم می شناسد. حاج خانم به ما شیرینی تعارف می کند و بعد به حاج آقای گوید حاجی شیرینی می خوری؟ «بعله حاج خانم، چنانخورم!»

■ حاج آقا قاف هم روضه داشتید؟

نه آن جاند داشتیم. حاج خانم تصحیح می کند: چرا ما هر ماه روضه داشتیم. حاجی می خندد: خب، بعله، آن جلسه دست خانم ها بود.

■ اسم آقا محمد حسین را چه کسی انتخاب کرد؟

خودم. (می خندد) جلو حاج خانم جرات کردیم و اسمش را انتخاب کردیم. حاج خانم هم می خندد و می گوید: چون اسم پسر اولم داوود بود، می خواستم اسمش را بگذارم مسعود. اما محمد حسین سوم محرم به دنیا آمد، برای همین بابایش گفت باید یا حسین باشد یا علی اکبر.

یک خانه ۵۶-۵۷ متری داشتیم. دو اتاق داخل هم داشت. اما شب که خانه می آمدیم انگار همه چیز داشتیم



دست و پانیندازید که بچه خراب کند، خودتان مراقب باشید. هر شب به خواهر هایش دیکته می گفت، چه داشتند چه نداشتند. می گفت باید بنویسید بعد بخوابید. می گفتم مادر خب دیکته ندار و لولشان کن. می گفت نه باید بنویسند که دستشان روان باشد که اگر فردا معلم دیکته گفت بلد باشند. خوش اخلاق بود ولی روی خوش نشان نمی داد. جدی بود. جوراب هایش را به خواهر هایش می داد بشویند. می گفتم بگذار من می شویم. می گفت نه باید آموخته شوند.

می کردیم. دکتر می خواستیم برویم، قم می خواستیم برویم باید با او می رفتیم. بچه در سخوانی بود. کتاب و دفتر هایش را می برد و همه را سیمی می کرد. چون خواهر و برادر کوچک تر داشت و ممکن بود آن ها دفتر و کتابش را خراب کنند. می گفت دوست ندارم چیزی را از دست بچه بگیرم و دعوا کنم که از من زده شود. می خواهند نگاه کنند. سیمی می کرد. کتابخانه نداشتیم، همه را در یک کارتن می گذاشت، رویش هم می نوشت «وسایل محمد حسین فهمیده». رویش پارچه می انداخت و بالای کمد می گذاشت. همه چیزش مرتب بود. به خواهر و برادر های کوچک تر هم می گفت وسایل تان را زیر



طلبه‌ها خودشان را عقب کشیده‌اند و به جای آن‌ها، گروه‌های مخرب دست به کار شده‌اند.

کتابخانه

و احساس مردم به ویژه خانم‌ها بازی می‌کنند. حتی گاهی بعضی از خانم جلسه‌ای‌ها یا آقایانی که این جلسه‌ها را اداره می‌کنند، احکام ابتدایی را هم اشتباه می‌گویند. این اشتباه‌ها آسیب‌های کمر شکنی برای جامعه و دین مردم دارد. مبلغان باید در حوزه‌ها، سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات اسلامی ساماندهی شوند. اگر جلسه‌های مذهبی بازشناسی و ساماندهی شود و برای آن‌ها مجوز صادر کنند، دیگر همه مطمئن می‌شویم که یک فرد آگاه و متخصص دین وارد این جلسه‌ها می‌شود.

■ ببخشید؛ اینجا محل کسب نیست!

البته این جلسه‌ها برای بعضی از افراد هم دکان بازار و محل کسب درآمد شده است و استفاده‌های مادی زیادی از آن می‌برند. یک خانم جلسه‌ای - بعضاً به نام یک حوزوی - وارد جلسه می‌شود و در پایان با دستمزد فراوان از آنجا خارج می‌شود. جلسه‌ای که شاید به اندازه یک صفحه هم مطلب نداشته باشد. بعضی از آن‌ها صداهای خوبی دارند و از این حربه برای روضه یا مولودی خوانی استفاده می‌کنند. در حالی که هیچ بهره معنوی از این جلسه‌ها به دست نمی‌آید و مردم استفاده‌ای از آن نمی‌برند.

مرکز دیگری که می‌تواند وظیفه خطیر ساماندهی این جلسه‌ها را به عهده بگیرد، حوزه علمیه است. یکی از آسیب‌های حوزه این است که بیشتر طلبه‌ها دنبال مدرک هستند. آن شعار «زکات علم، نشر آن است» فراموش شده است. یک طلبه وقتی متوجه نباشد و فراموش کند که باید دین را نشر بدهد، فقط به جمع‌آوری علم می‌پردازد و عنوانی به دست می‌آورد و از مردم عادی فاصله می‌گیرد. در زمان قدیم کمتر این معضل را داشتیم. طلبه‌ها از سال دوم و سوم، فکر می‌کردند باید جامعه را هدایت کنند. اما حالا طلبه‌ها خودشان را عقب کشیده‌اند و به جای آن‌ها، گروه‌های مخرب دست به کار شده‌اند. کار به جایی رسیده که حتی در محله‌های مذهبی، تعداد زیادی جلسه‌های معرفی عرفان‌های نوظهور رخنه کرده است.

■ زندگی طلبه‌ها هم خرج دارد، باور کنید!

بهترین حالت این است که سازمان تبلیغات طلبه‌ها را سازمان‌دهی کند و آن‌ها را برای تبلیغ به میان مردم بفرستد. البته ایرادی که گاهی در این مناسبات دیده می‌شود این است که مردم در مواجهه با طلبه‌ها یا اصلاً دستمزد مادی برای آن‌ها در نظر نمی‌گیرند یا میزان مبلغی که

جلسه‌های مذهبی بانوان می‌تواند مثل شیشه شفاف باشد فقط حواس ما نباشد این شیشه‌ها خرد نشود

مراقب خرده‌شیشه‌ها باشید!

اکرم باسرخا مدرس حوزه علمیه

دهی نشود و فرآیند صدور مجوز برای آن‌ها در نظر گرفته نشود، آسیب آن روز به روز بیشتر و وسیع‌تر می‌شود. فرق بین شیشه و شیشه خرده را در نظر بگیرید؛ شیشه منفعت و مورد استفاده زیادی دارد، ولی شیشه خرده مضر و آسیب‌زننده است. الان جلسه‌های مذهبی بانوان بیشتر حکم شیشه خرده را پیدا کرده‌اند و آسیب‌هایش از سود و منفعت آن بالاتر رفته است. متأسفانه مداومت برای حضور در بعضی از این جلسه‌ها به شرایطی منجر می‌شود که فرد، خانواده و بچه را طرد می‌کند و با تعلیم یک شخص منحرف، پس از مدتی شیطان صفت می‌شود. این شخص، دیگر به هیچ صراطی مستقیم نیست، فقط مطیع آن خانم یا آقای می‌شود و هیچ درکی از اینکه آن خانم یا آقای راه و چاه را درست به او نشان می‌دهد یا نه، ندارد!

■ بعضی اشتباه‌ها، کمر می‌شکند!

یکی از تهدیدها این است که این جلسه‌ها تعریف صحیحی ندارد و حد و مرز آن مشخص نیست. کسی پی‌گیر این جلسه‌ها نیست و چون پی‌گیری نمی‌شود، هر کس با خیال آسوده جلسه‌ای راه می‌اندازد. بعضی‌ها برای رسیدن به آمال و آرزوهایشان، صرافا برای اینکه اسم و رسمی پیدا کنند یا رهبری گروهی را به عهده گیرند، با فکر

سامان دهی شکلی و محتوایی جلسه‌های مذهبی بانوان مستلزم نظارت و پی‌گیری نهاد یا ارگان ویژه‌ای مثل دفتر تبلیغات اسلامی و



سازمان تبلیغات است. مسأله‌های دینی با روح انسان سروکار دارد. همان قدر که در جامعه به جسم انسان اهمیت می‌دهیم و کسی حق ندارد مطلب خصوصی و بدون مدرک معتبر راه بیندازد، برای روح انسان هم باید اهمیت ویژه قایل باشیم. روح و جسم انسان مکمل یکدیگرند. اگر نظارتی بر مراکزهای درمانی نشود و هر مرکز به میل خود عمل کند، جسم آسیب می‌بیند، اما این آسیب برای روح انسان بیشتر از جسم است. چون مسایل ذهنی و روحی با فکر و احساس واقعی مردم سروکار دارد.

■ نسخه‌هایتان را برای دیگران تجویز نکنید!

مردم ایران به ویژه خانم‌ها، معمولاً آدم‌های احساسی هستند و خیلی زود جذب این جلسه‌ها می‌شوند، از بحث‌های آن استفاده می‌کنند و متأسفانه تمایل دارند خیلی زود مطالبی را که شنیده‌اند، به کار ببرند و برای دیگران هم تجویز کنند. به همین دلیل اگر این جلسه‌ها و موضوع‌هایی که در آن مطرح می‌شود، سازمان



پیش‌نماز محل بهترین کسی است که می‌تواند جلسه‌های محله را پوشش دهد و طلبه‌هایی را که روی آنها شناخت دارد، به مردم محل معرفی کند.

نمی‌کنند افراد بیشتری را از طریق تریبونی که به دست آورده‌اند به مردم معرفی کنند. محله‌ها باید برای خودشان افراد مشخص و موثق داشته باشند. مثلاً پیش‌نماز محل بهترین کسی است که می‌تواند جلسه‌های محله را پوشش دهد و طلبه‌هایی را که روی آنها شناخت دارد، به مردم محل معرفی کند.

چون این روزها محله‌های ما از نظر وسعت گسترش پیدا کرده و دیگر با یک روحانی، کار انجام نمی‌شود. باید آدم‌های مختلفی در دسترس مردم باشند که در مواقع نیاز به آنها رجوع شود. اگر آن فرد اصلی و شاخص از طرف یک نهاد تأیید شود و خودش هم چند نفر را داشته باشد که جلسه‌های محلی را تأمین کنند، حجم آسیب‌ها و انحراف‌هایی که از این جلسه‌ها متوجه جامعه می‌شود، به شدت کاهش پیدا می‌کند.

این رسانه بومی را جدی بگیرید

امروز در عمل مرجع رسمی برای حل معضل جلسه‌های مذهبی ناآگاهانه، وجود ندارد و این خلا باید جدی گرفته شود چون جلسه‌های دینی ما را تهدید می‌کند. اگر مردم احساس کنند آسیب این جلسه‌ها از نفع آن بیشتر است، کم‌کم اعتمادشان سلب می‌شود و اساس جلسه‌های مذهبی از بیخ و بن برچیده می‌شود. رسانه منبر و تریبون جلسه‌های مذهبی اگر از دست هادیان دینی و فرهنگی جامعه خارج شود، خواه ناخواه و بی‌درنگ، جایگزین‌های دیگری پیدا می‌کند که ماهواره فقط یکی از آنهاست.

احکام و اخلاق و عقاید دور می‌زند. این سه موضوع دستمایه خوبی برای مبلغ و خوراک کاملی برای مخاطبان او است.

البته احکام و عقاید جای خود دارد، اما روی اخلاق باید تأکید زیادی شود، چون اولین چیزی که در این جلسه‌ها به چشم یک تازه‌وارد می‌آید، اخلاق مبلغ است. در سطح کلان هم اولین ویژگی که درباره یک جامعه مورد واکاوی قرار می‌گیرد، اخلاق فردی و اجتماعی افراد یک جامعه است. نکته دیگر اینکه، باید تبلیغ را با هنر روز تطبیق دهیم. جوان امروز معمولاً حوصله نمی‌کند که ساعتی پای منبر بنشینند و درباره احکام و اخلاق و عقاید سخنرانی گوش کند. سازمان تبلیغات و حوزه‌ها باید بتوانند احکام را به شیوه‌های سریالی یا قصه‌گویی برای جوان امروز و نسل آینده مطرح کنند و در تربیت مبلغان به این نیاز توجه کنند.

پیش‌نمازها به داد جلسه‌های محلی برسند

در جلسه‌های مذهبی قدیمی مبلغان در جامعه شناخته شده بودند. چون جامعه‌ها کوچک‌تر بود و این افراد یا از علمای محل بودند یا روحانیان مسجد‌ها. اما الان یک نفر که معروف می‌شود، دیگر در دسترس مردم نیست و متأسفانه بعضی از آنها سعی

اختصاص می‌دهند، در حدود صفر است. به همین دلیل خیلی‌ها اصلاً وارد عمل نمی‌شوند، چون به هر حال معیشت آن طلبه هم در شرایطی که هیچ کس تلاشی برای ایجاد بستر مناسب نمی‌کند.

کم‌کم زمینه حذف این افراد در جامعه فراهم می‌شود و مردم خودشان - با اغراض مختلف - وارد میدان می‌شوند. انگیزه بیشتر مادی می‌شود

و به تبع از معنویت آن کاسته می‌شود. اگر سازمانی مساله مادیات و معنویات را با هم در نظر بگیرد و حساب شده عمل کند، می‌تواند با مبلغان تأییدشده، همه نیاز کشور را تأمین کند.

انتخاب موضوع، به شیوه علمای سلف!

انتخاب موضوع در جلسه‌های بانوان کار سختی نیست. معمولاً هر روز، هفته و ماه موضوع خاصی را در بطن خود دارد، مهم این است که طلبه‌ها برای تبلیغ و ارتباط با مردم آموزش

ببینند. سنت علمای قدیم و گذشتگان این بود که در جلسه‌ها زمانی را برای طرح بحث‌های اخلاقی داشتند، اول یا آخر جلسه حتماً احکام فقهی بیان می‌شد و در ادامه هم مسایل اعتقادی، روایت‌ها معصومان علیهم السلام نشان می‌دهد مساله‌های دینی حول محور

محله‌های ما از نظر وسعت گسترش پیدا کرده و دیگر با یک روحانی، کار انجام نمی‌شود



شبه‌جایزه

با کمک خیمه‌ای‌ها برگزار می‌کنیم:

جشنواره‌ای متفاوت با اهدافی متفاوت

محمد مهدی رنجبر

در روزگاری که نشریات رنگ به رنگ، سفارش برگزاری مسابقات و جشنواره‌های بزرگ، با جوایز میلیونی را می‌دهند؛ در زمانه‌ای که خیلی‌ها با انگیزه‌های مختلف، یکباره به این فکر افتادند که مردم از حرف سیاسی خسته شدند و باید «سرگرم» شوند! در موقعیتی که هدف‌ها از پرداختن به «سرگرمی» چندان هم مقدس نیست؛ «خیمه» می‌خواهد جشنواره متفاوتی را برگزار کند. هدف جشنواره «شیوه شیوایی» نشر کلام حق است. یا حق.

سلام.



سال هاست که در عرصه سرگرمی ایران مشغولم. در این مدت به سفارش خیلی از رسانه‌های بزرگ و کوچک، طراحی مسابقات و جشنواره‌هایی را پذیرفته‌ام و همیشه تلاشم بر این بوده که به هر نحو ممکن بتوانم به پیشرفت صنعت سرگرمی ایران کمی کمک کنم. اما هیچ وقت تا این اندازه برای سمت و سوی این پیشرفت نگران نشده بودم! حالا آرزوهای چند سال پیشم محقق شده و جذابیت مسابقات و سرگرمی برای خیلی از صاحبان رسانه ثابت شده. اما تاسف اینجاست که چرا باید جذابیت سرگرمی تبدیل به ابزاری شود که مردم راه صحیح را گم کنند و اهداف اخروی را بخاطر اهداف دنیایی کمرنگ ببینند. برای پیشنهاد برگزاری جشنواره «شیوه شیوایی» به ماهنامه «خیمه» دلایلی داشتم:

۱. بخش «سرگرمی» در خیمه‌ای که منتسب به مجالس حسینی است باید مشوق مطالعه

و تحقیق در کلام حق باشد.

۲. عوامل جذابیت باید در روال برگزاری مسابقات خیمه گنجانده شود تا جذب عامه مخاطبان خیلی فراگیرتر از روال متداولی باشد که برای مسابقات مذهبی (مثل «حفظ قرآن» و...) در کشور طی می‌شود.

۳. باید ثابت شود که جشنواره‌های بزرگ، صرفاً نباید تقلیدی از پروژه‌های بیرون مرزها باشند.

۴. مخاطبان «خیمه» یکدستگی خاصی دارند و می‌توانند با تشکیل دادن یک «اتاق فکر بزرگ»، ایده‌های جالبی را برای گشودن سرفصل‌های جدیدی در مسابقات مذهبی بدهند.

جشنواره «شیوه شیوایی» با یاری خدا از این ماه شروع شد. به دلیل دوره انتشار ماهانه، چهار مسابقه را همزمان درج کردیم. مسابقه اول فقط مخصوص هفته اول آبان است و مسابقه‌های دوم تا چهارم به صورت رمزی مطرح شده. برای دریافت رمز این مسابقات کافی است یک بار یک پیامک بدون متن برایمان بفرستید.

قانون مسابقه

ترتیب قرارگیری حروف حاشیه را طوری تغییر دهید که به یک ترجمه فارسی از حدیث برسید. برای درک بهتر قانون مسابقه به «نمونه حل شده» در صفحه روبه‌رو توجه کنید.

درجه سختی

تعداد خال‌های قرمز در هر مسابقه مشخص می‌کند که هر حرف نهایتاً به اندازه چند جایگاه می‌تواند جابه‌جا شود.

شیوه ارسال پاسخ

وقتی پاسخ صحیح هر مسابقه را پیدا کردید، جمله فارسی معنی دارتان را با حذف تمام فاصله‌ها و بدون اینتر، کلمه یا کاراکتر اضافی به شماره ۳۰۰۶۹۶۱ پیامک کنید.

یادتان باشد

■ پاسخ‌هایی که به هر شیوه دیگری غیر از این شیوه بالا ارسال شده باشند، توسط رایانه «باطل» اعلام خواهند شد.

■ سیستم پیامگیر بعد از اینکه پاسخ شمارا دریافت کرد، یک پیامک تأییدیه برای تان ارسال خواهد کرد تا شمارا از رسیدن پاسخستان مطمئن کند.

■ در هر مسابقه فقط یک پاسخ از هر خط تلفن همراه پذیرفته خواهد شد. بنابراین بعد از ارسال پاسخ، فرصتی برای «اصلاح کردن» اشتباهات ندارید و رایانه پاسخ‌های دوم، سوم و... را «باطل» اعلام خواهد کرد. پس بهتر است قبل از ارسال پاسخ، دوباره آن را بررسی کنید.

■ در این مراحل اولیه که فرصت شرکت در هر مسابقه «یک هفته» است، به ازای هر روز درگیر در ارسال پاسخ، ۱۰ درصد امتیاز هر مسابقه کسر خواهد شد.

■ اگر مسابقه به نظر تان سخت بود، می‌توانید قبل از ساعت ۱۰ صبح، هر روز با ارسال کلمه «راهنما» به شماره پیامک ۳۰۰۶۹۶۱ یک راهنمایی را برای رسیدن به پاسخ مسابقه دریافت کنید و عصر همان روز پیامک راهنمایی را دریافت کنید.

شیوه تعیین برنده

هر شرکت‌کننده با ارسال هر پاسخ صحیح، امتیازی خواهد گرفت که به جمع امتیازات قبلی‌اش اضافه خواهد شد. اواخر بهمن ۱۳۹۰، نفرات برتر که صاحب امتیاز بیشتری هستند به «جشنواره حرفه‌ای‌ها» دعوت خواهند شد. حرفه‌ای‌ها در این رقابت حضوری فشرده، باز هم در مسابقات مشابهی شرکت خواهند کرد و در چند مرحله غربال خواهند شد تا در نهایت، قهرمان قهرمانان جشنواره «شیوه شیوایی» مشخص شود.

تمام افرادی که به فینال حضوری راه پیدا می‌کنند جوایزی را به نشانه یادبود دریافت خواهند کرد اما فینالیست‌های برتر، جوایز نفیس‌تری را در این مراسم دریافت می‌کنند.



حاشیه تصویر بالا را به صورت یک رشته از حروف فارسی در یک سطر می‌نویسیم.

ا س ن ا ا ب ن ر ه ن ک س ...

چون این معما با درجه سختی «ساده» (۲ خال قرمز) است، هر حرف از این رشته یا جایگاهش صحیح است و یا باید جایگاهش به اندازه یک یا نهایتاً دو حرف تغییر کند.

ا س ن ا ا ب ن ر ه ن ک س ...
 بدون جایابی —
 یک واحد جایابی —
 دو واحد جایابی —
 ا ن س ا ن ب ا ه ر ن ف س ...

پس از اینکه حروف را طوری مرتب کردید که گویای ترجمه‌ای از حدیث باشد، آن را با حذف تمام فاصله‌ها و بدون هیچ کاراکتر اضافی به شماره ۳۰۰۶۹۶۱ پیامک می‌کنیم.

انسان‌بهر نفس کشیدنش تقدیم می‌همر گنز دیکتر میشود



شما

نمی‌توانید

پاسخ مسابقات

شماره ۳، ۲ و ۱ را

همین الان ارسال کنید. این

مسابقات به صورت رمزی مطرح

شده و شما باید بدانید که به جای ارقام

چه حروفی را جایگزین کنید.

اگر می‌خواهید رمز مسابقات ۲ به

بعد به موقعش برایتان ارسال

شود، همین الان یک

پیامک بدون متن به

۳۰۰۶۹۶۱

بفرستید

رمز مسابقه شماره ۲،
 صبح سه‌شنبه ۱۰ آبان
 برای داوطلبان پیامک
 خواهد شد.

رمز مسابقه شماره ۳،
 صبح سه‌شنبه ۱۷ آبان
 برای داوطلبان پیامک
 خواهد شد.

رمز مسابقه شماره ۴،
 صبح سه‌شنبه ۲۴ آبان
 برای داوطلبان پیامک
 خواهد شد.



این صفحه آخر است

■ اول
سلام.

■ دوم
فکر کردیم آخر هر هیئتی با دعا تمام می شود و چقدر خوب است که در مجله ما هم که به نوعی هیئت مکتوب است، صفحه ای با عنوان حرف آخر، ته مقاله، سخن آخر یا هر چیز دیگری که حکم دعای آخر مجلس را داشته باشد وجود داشته باشد. طبیعتاً بقیه دوستان مجله حکم آسمان را دارند که بار امانت نتوانست کشید و بالاخره قرعه فال به نام من بیچاره زدند برای نوشتن حرف آخر.

■ سوم
تغییرات زیادی در ماهنامه خیمه اتفاق افتاده که اگر مشتری دائمی بوده اید تغییرات به چشم می آید. گرافیک مجله، نوع عکس ها، تعداد صفحات و محتوا تغییرات زیادی کرده اند که همه در مسیر جذاب تر شدن، خواندن تر شدن و البته هیئتی تر شدن مجله است. نظرات تان برایمان مهم است. نقد کنید و از همه چیز مجله ایراد بگیرید تا بهتر

دستمان بیاید که باید چه کنیم. هزینه اش فقط یک پیامک به شماره ۳۰۰۶۹۶۱ است.

■ چهارم
نمایشگاه مطبوعات فرصت خوبی برای دیدار با مخاطبانی است که صاحبان اصلی مجله هستند. این روزها در نمایشگاه منتظر شما مییم و قرار است حاج آقا زائری مدیر مسؤول مجله هم در غرفه مجله حاضر باشند برای پاسخ دادن به همه سوالات شما.

■ پنجم
فکر می کنیم صفحه سرگرمی در نشریات دینی کمتر وجود داشته، همت محمد مهدی رنجبر ترغیبمان کرد که با ۲ صفحه سرگرمی در مجله شروع کنیم. پای کار باشید شاید بیشتر هم بشود. باکسی که پایین همین صفحه می بینید هم بخشی از سرگرمی این شماره است.

■ ششم
اهل کتاب باشید رضا امیرخانی را می شناسید.

گپ و گفتمان مان با او آنقدر متفاوت شد که همه مجاب شدیم ۸ صفحه به این گفتگو اختصاص بدهیم. شما می دانستید امیرخانی مداحی هم می کند؟

■ هفتم
همه آنهایی که شیخ حسین کبیر را دیده اند معترفند که انسان عجیبی بود. به قول حافظ زعفر چاه برآمد به اوج ماه رسید. پیشنهاد می کنم مطالبی که درباره او آماده کرده ایم را بخوانید. بعضی از حرف ها و عکس هایش برای اولین بار است که منتشر می شود.

■ هشتم
یا امام رضا.

■ نهم
زبان می کشد از سینه شعله عشقت که سوخته دل ما هم شبیه خیمه تو

یاعلی

فراخوان مسابقه شعر خیمه

معنوی را تقدیم نفرات برتر کنیم. شرط مان برای تعیین رباعی های برتر این است که شعرتان وزن و معنی مناسبی داشته باشد. اما یادتان باشد برای شرکت در این مسابقه اصلاً لازم نیست شاعر باشید! کافیست با دلتان کلمات را بنویسید. شماره آینده خیمه در ماه محرم منتشر می شود پس مسابقه مان این است:

از این شماره، مسابقه «شعر خیمه» را تقدیم تان می کنیم. شرکت در این مسابقه، ساده تر از آن است که فکرش را بکنید. یک رباعی تکمیل نشده را به عنوان سوال برایتان درج می کنیم تا شما با ذوق و سلیقه خودتان کاملش کنید. چهار بیت کامل شده را به ۳۰۰۶۹۶۱ پیامک کنید تا اولاً: شعرهای برگزیده را بانام خودتان در نشریه چاپ کنیم و ثانیاً: یک جایزه

تا روایت
ای کاش بیارد

تا حسین خجالت
ای کاش عدالت